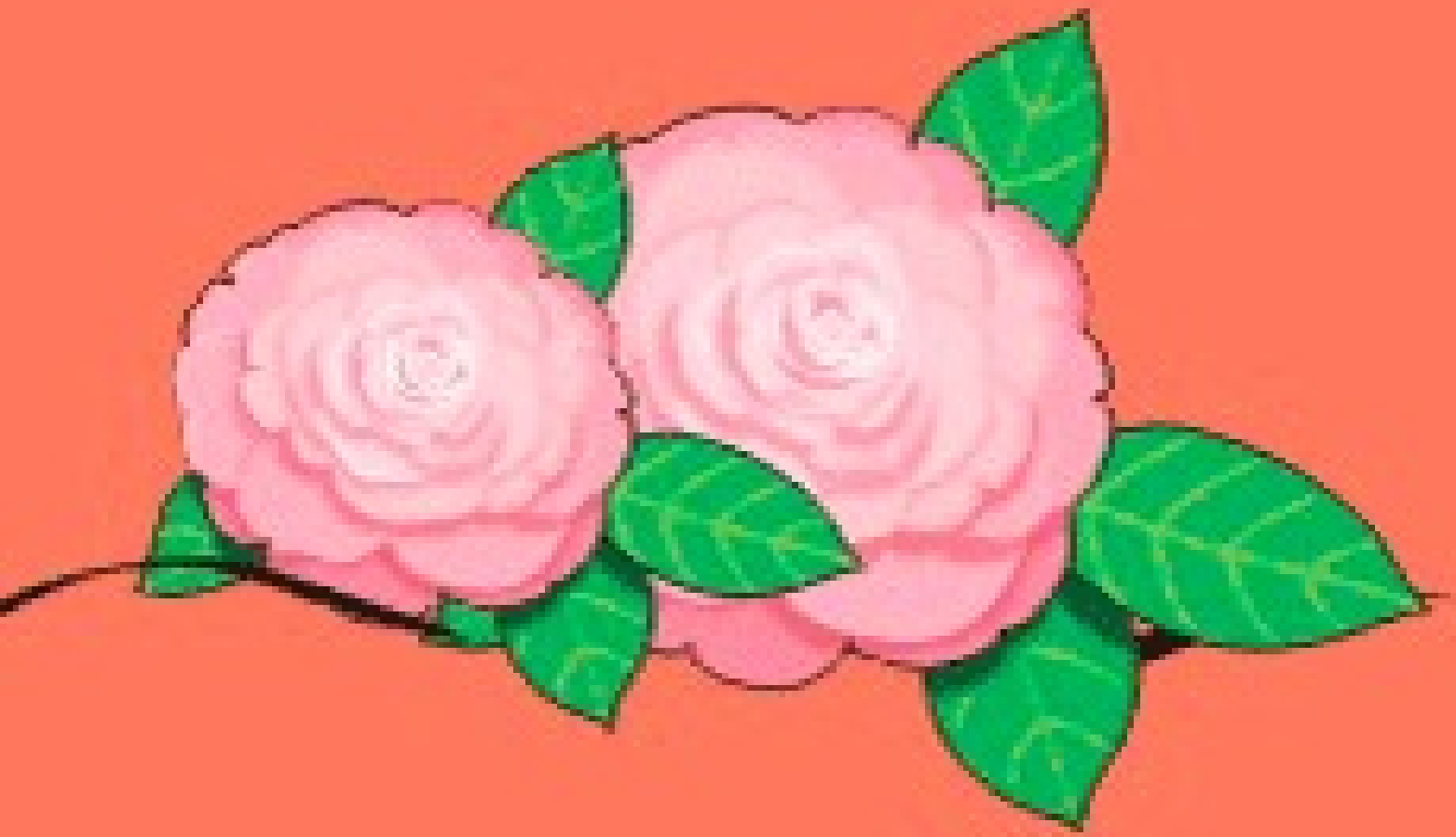
ولایت از دیدگاه قرآن و حدیث



تالیف و تحقیق: دکتر محمد الهی
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۲-۱


قائمیه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www.Ghaemiyeh.com

ولایت از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : الهي محمد، - ۱۳۳۷
عنوان و نام پديدآور : ولايت از ديدگاه قرآن و حديث تاليف محمد الهي بانظارت محمد بيستوني مشخصات نشر : قم : بيان جوان ، ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهري : ج ۲
شابك : 964-8399-47-0(ج ۱): ؛ 964-8399-48-4(ج ۲):
وضعيت فهرست نويسي : فهرستنويسي قبلي يادداشت : فهرستنويسي براساس اطلاعات فيپا
موضوع : ولايت -- جنبه‌هاي قرآني موضوع : ولايت -- احاديث موضوع : علي بن ابي‌طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت موضوع : علي بن ابي طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضايل رده بندي كنگره : BP۱۰۴/و۸ الف۷ ۱۳۸۴
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۵۹
شماره كتابشناسي ملي : م۸۴-۹۶ ۳۳۰

جلد 1

موضـوع صفحـه
متن تأييديه حضرت آيت اللّه خزعلي مفسّر و حافظ كل قرآن كريم 5
مقـــــدمـــــه 7
حـــــديث ولايـــــت 9
تثبيت ولايـت علـــوي 21
اطـــاعت از ولايـــت 27
(284)
ولايت ستون دين و دنيا 34
اهـــــداف ولايـــت 39
نفـاق بزرگ‌ترين فتنــه 41
(285)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
پـايـه‌گـــذار ولايـــت 42
ولايـــت ستـون ديـــن 53
تـــرسيـم نظـام احسـن 66
ولايـــــت امـــــــام 72
تجلّـــي اسـم اعظـــم 76
(286)
تـــرسيم ولايت علـــوي 85
پـرورش و تعليـم ولايت 90
علـي عليه‌السلام مولدِ خانه‌زاد 92
(287)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
سفـارش و تـأكيد پيـامبـر بـه ولايت علـي عليه‌السلام 93
وصـــــايت اميـــــرالمـــــؤمنيـــن عليه‌السلام 95
منـاقب اميـرالمـؤمنيـن عليه‌السلام از لسـان مبـاركش 99
تـرسيـم ولايـت از ناحيه حضـرت حـقّ عـزّ اسمـه 130
تـرسيـم نبـــــوّت از لســـــان ولايـــــت 135
(288)
تـرسيم خصوصيـات مردم زمان قبل‌از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله 140
تبييـن احكـام اسلام 144

مـــواعـظ قــرآنــي 148

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
امثلـــــه قـــرآنــي 150
فضيلـــت ولايـــت 156
داستـــاني در فضـل علــي عليه‌السلام 160
داستاني ديگر درفضل علي عليه‌السلام 167
داستان سـوم از علــم علـي عليه‌السلام 169

ولايت از ديدگاه امام رضا عليه‌السلام 171
فضـــــايـل امـــــامــت 174

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
تــرسيــم اميــرالمــؤمنيـن عليه‌السلام از زبـــان پيغمبــر صلي‌الله‌عليه‌وآله 186
تـــوصيـف امـــامـت‌امـــــام 197
داستـــاني ديگـــــر از علــم اميـــــرالمـــؤمنين عليه‌السلام 207
ويــژگي‌هاي اصحــاب كهــف 241
داستـــان حـذيفـــة بن يمـــان 252

تعيين مصداق امامت و ولايت 271

چهار ويژگي منحصر بفرد در كليه محصولات قرآني مؤسسه تفسير جوان
اعـــراب‌گــذاري كـــامــل
طرح جلد ابداعي گرافيكي
صفحـــه‌آرايـــي شعـــرگــونـــه چشــم‌نــواز
استحكام عطف كتابها با چسب گرم يا دوخت

اَلاِهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّةِاللّهِ فِيالاَرَضينَ وَ وارِثِ
عُلُومِ
الاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الاَوْلِياءَوَيامُذِلَ الاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالاَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ في غَيْبَتِــكَ وَ فِراقِــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأييديه حضرت آيت اللّه خزعلي مفسّر و حافظ كل قرآن كريم

بسم اللّه الرحمن الرحيم
هر زماني را زباني است يعني در بستر زمان خواسته‌هايي نو نو پديد مي‌آيد كه مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتي و رسانه‌هاي بي‌سابقه خواسته‌ها مضاعف مي‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاري هريك در ديگري آرمان‌هاي گوناگون و خواسته‌هاي متنوع ظهور مي‌يابد بر متفكران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر اين هنجارها فرض است تا كمر خدمت را محكم ببندند و اين خلأ را پر كنند همان‌گونه كه علامه اميني با الغديرش و علامه طباطبايي با الميزانش. در اين ميان نسل جوان را بايد دست گرفت و بر سر سفره اين پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقاي دكتر محمد بيستوني رئيس هيئت مديره مؤسسه قرآني تفسير جوان
(5)
به فضل الهي اين كار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زباني ساده و بياني شيرين، پيراسته از تعقيدات در اختيار نسل جوان قرار داده علاوه بر اين آنان را به نوشتن كتابي در موضوعي كه منابع را در اختيارشان قرار داده دعوت مي‌كند. از مؤسسه مذكور ديدار كوتاهي داشتيم، از كار و پشتكار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسينم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بيشتر و توفيق افزوني برايشان خواستارم. به اميد آنكه در مراحل غيرتفسيري هم از معارف اسلامي درهاي وسيعي برويشان گشاده شود.
آمين رب العالمين .
21 ربيع‌الثاني 1425
21 خرداد 1383
ابـوالقاسم خزعلي
(6)

مقدمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم، اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبّ الْعالَمين، وَ صَلَّي اللّهُ عَلي مُحَمَّدٍ وَ اِلهِ الطّاهِرينَ، وَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْقَوْمِ الْكافِرينَ وَ الْمُنافِقينَ وَ الْمُعانِدينَ وَ مُنْكِري فَضائِلِهِم اَجْمَعينَ، اِلي يَوْمِ الدّينِ. امينَ يا رَبَّ الْعالَمينَ .

با عنايات ويژه و توفيق خداوند تبارك و تعالي، و مواهب خاصّ حضرت حجّةبن الحسن العسكري، امام زمان (عجّل اللّه تعالي فرجه الشّريف) كه نصيب اين حقير گرديد، توانستم نوشتاري تحت عنوان (ولايت از ديدگاه قرآن و حديث) كه در حقيقت ترسيم و تبيين و تحليل ولايت تكويني و تشريعي در تمامي ابعاد زندگي فــردي ، خانوادگي ،اجتمــاعي ، فرهنگي ، اقتصادي و سياسي و به طور كلي دنيــايــي و آخــرتــي مـي‌بـاشـد، فــراهــم آورم .

اميد است در پيشگاه مقدّس كبريايي ، مورد قبول واقع و ذخيره‌اي براي عالم قبر و برزخ و قيامت محسوب شود. در اين‌جا از كليه حضرات علما، انديشمندان و صاحبنظران ارجمند و بزرگوار، درخواست مي‌شود، هرگونه نظر، پيشنهاد و انتقاد سازنده و ارزنده دارند، مطرح فرمايند، تا در چاپ‌هاي آينده و مجلدات بعدي مطمح نظر واقع شود.

ولايت (7)

ضمنا بر خود لازم مي‌دانم از همكاري و كارشناسي جناب آقاي دكتر محمد بيستوني رئيس محترم مؤسسه قرآني تفسير جوان كه در اين كار قرآني مشوّق و يــار بنده بوده است تشكر و قدرداني نموده و از خداوند منّان براي ايشان توفيق خدمت هرچه بيشتر در عرصه تفسير و پژوهش‌هاي قرآني براي جوانان عــزيــز را خــواستــارم .

دكتر محمدالهي

تهران 13/8/84

مصادف با عيد سعيد فطر

(8) ولايت

حريم قدس ولايت و امامت در اسلام، از ويژگي خاص برخوردار مي‌باشد، حضرت حق «جَلَّ جَلالُه» با شيوه‌هاي مختلف در قرآن كريم، ابعاد گوناگون ولايت را ترسيم فرموده است و با سفارشات مؤكد به پيامبر عظيم‌الشأن اسلام، حضرت محمد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله و تذكّر به انتخاب ولي و اطاعت و تبعيت از مقام منيع ولايت، در معرفي او (خليفه بعد از خود) تأكيد فراوان فرموده است، و پيامبرش را با اصرار فراوان در يَوْمُ الْغَدير، با خطاب متقن و قوي «يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِن رَبِّكَ فَاِن لَم تَفْعَل فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» (اي رسول ما! برسان آنچه به تو نازل كرديم كه اگر ابلاغ نكني همانند آن است كه رسالت خود را به پايان نرساندي) (1)؛ اين آيه مباركه كه مورد اتفاق شيعه و سنّي مي‌باشد،(2) بزرگترين دليل بر اهميّت و عظمت ولايت در اسلام است.

ولايت (9)

خداوند تعالي دنيا را براي شناخت خود و اجراي قوانين مترقّي خود، توسط اولياء و انبياي خودش آفريده است. در اين راستا قرآن كريم و احكام مترقّي و نوراني اسلام ، با سيره و روش حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه هدي عليهم‌السلام جهت رساندن انسان به كمال مطلوب، بر مبناي محور شناخت و اجراي قوانين

1- 67 / مائده .

2- رجوع كنيد به كتاب قرآن ناطق علي‌بن ابيطالب (برگزيده الغدير علامه اميني) كه به اهتمام آقاي دكتر محمد بيستوني در يك جلد وزيري چاپ و منتشر شده است .

(10) ولايت

مي‌باشد. ترسيم حقيقي ولايت در مرتبه اول، به وسيله حضرت باري «عَزَّ اِسْمُهُ» در قرآن و احاديث قدسي وارد شده و بعد از آن بوسيله پيامبر اسلام و ائمه هدي عليهم‌السلام تبيين شده است، امير المؤمنين علي عليه‌السلام اولين وليّ امر مؤمنين و مسلمين بعد از پيامبر بزرگوار اسلام، در خطبه دوم نهج‌البلاغه، با شيوه بسيار ارزشمندي حقيقت ولايت را اين‌گونه ترسيم مي‌فرمايد: «... وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهورِ، وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطُورِ، وَ النُّورِ السّاطِعِ، وَ الضِّياءِ اللاّمِع، وَ الاَمْرِ الصّادِع»(1)

حضرت امير عليه‌السلام مي‌فرمايد: «و گواهي مي‌دهم كه محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله بنده خدا و

1- پيام‌امام، ج1، ص 275و276، آيةاللّه‌مكارم‌شيرازي.

ولايت (11)
فرستاده اوست، فرستاد او را بوسيله ديني كه شهرت جهاني دارد (ديني است جهانشمول كه تمامي جهان را با همه ابعادش و زواياي مختلفش اداره مي‌كند) و با نشانه‌هاي رسيده و كتابي كه آورده (معجزاتي كه از آن حضرت ظاهر گشته و قرآني كه در دسترس مردم قرار گرفته)، بواسطه معجزه بزرگ قرآني و ساير معجزات مردم را به سوي خود جلب نموده است، و با نور درخشنده و روشني‌بخش و تابنده كه همان برهان عقل باطني و نقل ظاهري است اهدافش را بيان مي‌فرمايد، نور ولايت و حقيقت قرآني برافراشته و بلند شده و نور ساطع كه همان روشنايي گسترده توحيد و ولايت است در همه‌جا منتشر شده است. (1)
1- پيام امام، ج 1، ص 275 و 276، آيةاللّه مكارم شيرازي .
(12) ولايت
بنابراين علوم بازمانده از پيشينيان با روشنايي گسترده خود به طور قاطع در همه جا نشو و نما كرده است، يعني حقيقت دين به طور واضح و آشكار كه همان تجلي ولايت است در برطرف كردن زنگارهاي تخيلي انسان‌ها به صورت قانون در متن قرآن كريم آمده است تا به‌وسيله امامت و ولايت در بستر زندگي جوامع پياده شود، بديهي است كه از كلمات گهربار اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تفاسير گوناگوني شده است، اما آنچه احتمال مي‌رود كه بايد هم چنين باشد، روند شرايط و زمان صدور خطبه بعد از جنگ صفين و اجراي بسيار زشت حكميت مي‌باشد كه حضرت تأكيد مي‌فرمايد تا مردم دست به دامان اهل بيت پيامبر بزنند و از خطراتي كه اسلام را در آن زمان و زمان‌هاي بعد تهديد مي‌كرده رهايي يابند، چرا كه بارها پيامبر در زمان حيات پر خير و بركتشان مي‌فرمودند: من در ميان
ولايت (13)
شما دو چيز گرانبها را به يادگار مي‌گذارم كه اگر به آن‌ها تمسّك جوييد هرگز گمراه نخواهيد شد. يعني همان قرآن و ولايت.
و لذاست كه رسالت و مأموريت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را در قالب الفاظ پرمحتوي و نغزي همچون دين و آئين آشكار و نشانه روشن و كتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنايي تابنده و امر و فرمان قاطع و بي‌پرده بيان مي‌فرمايد، تا به همگان بفهماند كه اولاً اين كلمات از هيچ‌كس جز تبيين كنندگان قرآن كه همان ولايت است صادر نمي‌شود و ثانيا هيچ‌كس جز ولايت حق تشريع و تبيين قرآن و احكام نوراني اسلام را ندارد و ثالثا آن كساني كه تشريع كننده احكام هستند، خود ترسيم‌كنندگان و پياده‌كنندگان قوانين نوراني اسلام خواهند بود و رابعا انسان‌ها اگر بخواهند به اهداف مقدّسه حضرت حق جل جلاله كه همان كمال
(14) ولايت

مطلوب انسانيّت است نائل آيند مي‌بايست احكام و قوانين اسلام را از ترجمه و تفسير و تشريع و تبيين و با دلايل و منطق روشن از ولايت معصوم كسب نمايند كه شيوه فقهاي تشيع چنيـن مي‌بـاشـد، زيرا پيامبر و ائمه معصومين عليهم‌السلام باتشريع آيات الهي و با براهين و استدلالات واضح، مردم را از مخالفت خدا برحذر مي‌دارند، تا آنان را از كيفرهايي كه به دنبال مخالفت دامنگيرشان مي‌شود، بترسانند و لذا حضرتش در ادامه خطبه مي‌فرمايد: «إزاحَةً لِلشُّبُهاتِ وَ احْتِجاجا بِالنِّياتِ وَ تَحْذيرا بِالْآياتِ وَ تَخْويفا بِالْمَثُلاتِ» (1) با برطرف نمودن و دور كردن شبهات حقايق نوراني اسلام در پرتو براهين خداوندي روشن مي‌شود

1- خطبـــه دوم نهـــج البـلاغـــه، فيـــض الاســـلام، ص 42 و 43 .

و باارايه معجزات گوناگون براي افرادي كه استدلالات عقلي، آنان را قانع نمي‌كرد مـوجـب ايمـان و يقيـن بـراي آن‌هـا مـي‌شـد.

حضرت امام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در اين فرازهاي كوتاه و پرمحتوايش تمام نابساماني‌ها و بدبختي‌هاي مردم زمان جاهليت را با كمك قدرت بيان خاص خود و فصاحت و بلاغت عميق و زيبا، آنچنان ترسيم فرموده است كه عظمت بسيار ارزشمند رسالت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را در مقابل ددمنشي‌هاي جامعه جاهلي آن روز و انحراف از خط ولايت و امامت را بيان فرموده است .(1)

زيـرا مـردم رفتـه رفتـه از خـط تـرسيـم شـده تـوسط پيـامبر، كه

1- پيـام امـام، آيـــةاللّه مكـارم شيـرازي، ص 283 و 284.

همان خط ولايت بعـد از پيـامبر محسـوب مي‌شـد، گسيختـه و قطـع شده بودند و با فتنـه‌هـاي شيـاطيـن و وسوسه‌هاي هـواپـرستـان، كـم‌كـم رشتـه‌هاي ايمان و اعتقاد و معارف اسلامي، در سـراسـر جـامعه آن روز، از بين رفته بود.

در چنين شرايطي، مردم، پناهگاه اصلي خود رااز دست داده بودند و از ريشه تعليمات و معارف اسلامي فاصله زيادي گرفته بودند و دستورات و برنامه‌هاي ديني و مذهبي در جامعه، رنگ حقيقي اسلامي را نداشتند و مردم در محيطي كه به انواع انحراف و گناه آلوده شده بودند، دست و پا مي‌زدند، علت به وجود آمدن چنين وضع ناهنجاري، متزلزل شدن پايه‌هاي فطرت و اصول انساني، همانند توحيد و عشق به خوبي‌ها و پاكي‌ها و جداشدن از بزرگ‌ترين نظام ارزشي

جامعه، كه همان خط اصيل تبعيت از ولايت بود كه هر گروهي با معيار و روشي جداگانه با مسايل جامعه برخورد مي‌كردند و از روش ترسيم شده

در يوم‌الغدير، برداشت‌هاي متفاوت داشتند و همين امر موجب تشتّت در امور و اختلاف در جامعه را پديد مي‌آورد، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در فراز ديگري، موارد اختلاف و دوگانگي و يا چندگانگي و تشتت در جامعه آن روز را اين‌چنين ترسيم مي‌فرمايد: «وَ النّاسُ في فِتَنٍ انْجَزَمَ فيها، حَبْلُ الدّين، وَ تَزَعْزَعَتْ سَوارِي الْيَقين، وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ، وَ تَشَتَّتَ الأَمْرُ، وَ ضاقَ الْمَخْرَجُ، وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ» (1) و مردم در آن زمان دچار فتنه‌هاي زياد بودند و با اختلاف نظر و آراء گوناگون در انحراف

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، ص 42 و 43 .

(18) ولايت

به سر مي‌بردند، ريسمان دين پاره شده بود و ستون‌هاي ايمان و يقين متزلزل گرديده بود، اصل و اساس دين دگرگون و از راه اصلي خارج شده بود و وسيله‌اي براي هدايت آنان متصور نبود (برخي مفسرين والامقام معتقدند كه واو در «الناس» را اگر حاليه بگيريم، مردم زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام را شامل مي‌شود، كه از خط يوم‌الغدير و ترسيم شده ولايت، توسط پيامبر، جدا شده بودند و اگر واو در الناس را ابتدائيه بگيريم، همان زمان بعثت رسول مكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله را دربرمي‌گيرد .(1)

در هر حال، چه (واو) را ابتدائيه يا حاليه بگيريم، در هر صورت انحراف قطعي

1- پيام امام، آيةاللّه مكارم شيرازي، ج 1، ص 282 .

ولايت (19)

جامعه يك امر مسلم و حتمي است. ولي به دليل فرازهايي كه در همين خطبه ارزشمند حضرت امير عليه‌السلام آورده‌اند، مردم زمان خود حضرت مطمح نظر مي‌باشد و از پراكندگي مردم، بعد از يوم الغدير، شكايت فرموده است. و از طرفي اهميّت مقام والاي اهل‌البيت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را براي هدايت جامعه ترسيم فرموده است .

(20) ولايت

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ اَمْرِه، وَ عَيْبَةُ عِلْمِه، وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبالُ دينِهِ، بِهِم اَقامَ انْحِناءَ ظَهْرِهِ، وَ اَذْهَبَ ارْتِعادَ فَرائِصِهِ»(1) مي‌فرمايد: آن‌ها، يعني خاندان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله محل اسرار خدايند و پناهگاه فرمان او و ظرف علم او و مرجع احكامش و جايگاه حفظ كتاب‌هاي آسماني او هستند و كوه‌هاي استوار دينند، به وسيله آنان قامت دين را راست نمود و لرزش و تزلزل و وحشت آن را از ميان برد.
در اين فراز از خطبه، حضرتش مقام والا مرتبه آل محمّد عليهم‌السلام را با توصيفي
1- همان مدرك، ص 42 و 43، نهج البلاغه فيض الاسلام .

بسيار پرمعني توضيح مي‌فرمايد، خاندان پيامبر كه به عنوان جايگاه و مخزن سرّ خداوندي مطرح مي‌شود، بر اين مبنا مي‌باشد كه اسرار الهي بايد نزد رهبران دين آسماني باشد، تا آن بزرگواران بتوانند پيش‌بيني‌هاي صحيح را در امور هدايت و رهبري و تدبير و نظم و اجراي احكام و قوانين و برخورد با مسايل و معضلات و مشكلات گوناگون، در ارتباط با افراد مختلف بشر و جوامع در ادوار گوناگون داشته باشند، زيرا رهبري آنان اختصاص به زمان و مكان خاصي نمي‌باشد و به خصوص كه زمان براي رهبريت آن امامان معصوم، مدخليّت ندارد و مكان براي هر كدام از ائمه معصومين عليهم‌السلام كه مي‌خواهند اِعْمالِ ولايت نمايند، اختصاص به آن معصوم بزرگوار دارد.
اما در هدايت و رهبري و اهداف، كلّهم نورٌ واحد مي‌باشند. البته بايد توجه

داشته باشيم كه برخي شارحان (1) بزرگوار خطب نهج‌البلاغه، قائلند كه مرجع ضمير دراين شش جمله حضرت، به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و برخي معتقدند به خداوند برمي‌گردد. اما توصيف اميرالمؤمنين عليه‌السلام به اين كلمات زيبا و پرمحتوا، به خوبي نشان مي‌دهد كه حضرت بعد از وصف تعيّني و اختصاصي كه خطابش به شخص پيامبر عاليقدر اسلام و اشاره به رسالت خطير آن حضرت و زحمات فراواني كه در دوران پيامبري خود متحمّل شدند مي‌باشد و همچنين توصيف رفتارهاي مردم در زمان طلوع ولايت، بعد از چند فراز، اين‌گونه به خصوصيات بارز واليان واقعي و خلفاي حقيقي و رازداران و گنجينه‌هاي آسماني حضرت
1- پيام امام، آيةاللّه مكارم شيرازي، ج 1، ص 298.

حق مي‌پردازد و با جمله پناهگاه امر الهي، مي‌فرمايد مردم براي كسب معارف خداوندي و اطاعت از اوامر او، به فرمان‌هاي تشريعي پيشوايان معصوم متمسّك شوند. زيرا علوم الهي، اعم از اسرار خداوند و اوامر او و هر آنچه از ناحيه حضرت حق براي انسان‌ها لازم و ضروري مي‌باشد، در وجود مبارك اين امامان به حق نهفته است، تا به عنوان مرجع احكام و مقرّرات حضرت باري (عزّ اسمه) به كليّه اختلافات مردم، چه از نظر خانوادگي و چه از نظر اجتماعي و چه از نظر اخلاقي و چه از نظر فكري و عقيدتي رسيدگي، و حلّ مشكل آنان بنمايند و به وسيله حكمت‌هاي بالغه خداوند، رفع اختلافات مردم كنند، تا بدين‌طريق، محتواي حقيقي دين و ساير اديان آسماني، كه در نزد آنان مي‌باشد، براي آناني كه صلاح مي‌دانند روشن شود. يا براي همگان با علم لدّني خود تشريع نمايند.

(24) ولايت

ائمه بزرگوار، كه جانشينان پيامبر اسلام هستند، به تعبير بسيار زيبا و ظريف اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام براي اجتماع انسان‌هاي مسلم، در حقيقت كوه‌هاي مستحكمي هستند كه از هر طرف فشار بر زمين، چه از خارج و چه از داخل وارد شود، خنثي مي‌كنند. امامان و ائمه هدايت، پيشوايان به‌حقّي هستند كه از وجود با بركت آنان، خداي تبارك و تعالي انواع و اقسام نعمت‌ها را از آسمان و زمين بر اهل خودش عرضه مي‌دارد. و منابع بزرگ نهرها و چشمه‌سارهاي آبي و معادن گرانبها و ارزشمند، به خاطر قداست و عظمتي كه خداوند براي آن‌ها قائل است، از اعماق زمين و روي زمين بر بشر عرضه مي‌شود. و خلاصه وجود مبارك حضرات ائمه

ولايت (25)

معصومين عليهم‌السلام موجب تقويت روحيه علمي، اخلاقي، فرهنگي، عقيدتي افراد، خصوصا مسلمانان و پيروان آن بزرگواران خواهد شد و آرامش روح و جسم را براي همگان به ارمغان مي‌آورد و ذخاير گرانبهاي هستي، به اعتبار مقام شامخ آنان، در ميان امّت اسلامي پرتوافكن مي‌شود. و لذا امت اسلامي بايد امام خود را خوب بشناسد و به طور كامل از امامان خود يا امام و پيشواي وقت خود اطاعت كامل نمايند.

(26) ولايت

امام صادق عليه‌السلام در ارتباط با شناخت امام و رهبر ديني چنين مي‌فرمايد: «اِعْـرِفْ اِمامَـكَ، فَاِنَّـكَ اِذا عَرَفْـتَ لَمْ يَضُـرُّكَ: تَقَـدَّمَ هذَاالاَمْرِ أَوْ تَأَخّــر» (1) فرمود: امام خودت را بشناس، اگر امام خودت را شناخته باشي، به موقعيت و پاداش اخروي تو ضرري وارد نخواهد شد. زيرا هر وقت مكتب پيروز شود، (يعني: حكــومــت حقّــه ولايــت بــر مــردم و جامعه حاكم شود، و مقررات اسلامي در متن زندگي مردم پياده شود) تو در اين پيروزي سهيم و شريك خواهي بود. وجود مبارك امام و پيشواي معصوم براي امت خير و بركت و عزّت و سربلندي و عظمت اجتماعي و اقتصادي و سياسي و فرهنگي دارد. به فرموده

1- ترجمه صحيح الكافي، دفتر امامت و رهبري، ص 120 .

ولايت (27)

امام هشتم حضرت ابوالحسن علي بن موسي‌الرّضا (عليه آلاف التحيّة و الثّناء) مردم، به اين كه فقط بگويند ايمان آورده‌ايم رها نمي‌شوند، آن‌هـا (مـردم) امتحـــان مي‌شــوند.

عَنْ مُعَمَرِ بْنِ خلاّدٍ قالَ سَمِعْتُ اَبَاالْحَسَنَ عليه‌السلام يَقُولُ: «أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنَ يَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» (1) ثُمَّ قالَ لي: مَاالْفِتْنَةَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ الَّذي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدّينِ، فَقالَ: يُفْتَنُونَ كَما يُفْتَنُ الذَّهَبُ. ثُمَّ قالَ: يَخْلِصُونَ كَما يَخْلُصُ الذَّهَبُ» (2). معمّر بن خلاّد مي‌گويد: شنيدم حضرت امام علي‌بن موسي‌الرّضا عليه‌السلام اين آيه مباركه از سوره عنكبوت را تلاوت مي‌فرمود: «آيا مردم پنداشته‌اند كه چون مي‌گويند ما ايمان آورده‌ايم، رها شوند و محك نشوند؟» و بعدازمن‌پرسيد: محك‌چيست؟ گفتم: قربانت‌شوم، تصوّرمااين‌است‌كه‌محكّ ديني منظور باشد. فرمود: مردم محك مي‌شوند مانند محك شدن طلا، پاك و خالص مي‌شوند مانند خالص‌شدن طلا.

1- سوره عنكبوت، آيه 2.

2- ترجمه صحيح الكافي، دفتر امامت و رهبري، ص 119.

(28) ولايت

درروايات‌اسلامي‌نسبت‌به‌امتحان‌مردم مسلمان، و آن‌ها كه تديّن و ايمان را سرلوحه زندگي قرار داده‌اند و با لسان خود ايمان و دين و مذهب را به زبان جاري مي‌سازند، و با اقرار واقعي به قلب تثبيت كرده‌اند، حتما امتحان مي‌شوند، تا معلوم شود چقدر به اين گفته‌هاي ظاهري و امور باطني مقيّد و پايبند هستند و در حقيقت تفاوت ايمان واقعي از غير آن مشخص شود.

ديني‌كه‌ازناحيه‌مقدسه‌حضرت‌حقّ‌به‌وسيله پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به‌صورت‌يك‌مجموعه ازمقرّرات‌ودستورات اسلامي بر بشر عرضه شده است، فقط به عنوان يك رشته دستورات معنوي و دعاوذكر و ورد نيست، بلكه تعميم و تكميل‌كننده امور دنيوي
ولايت (29)
واخروي‌جوامع، اعم‌از اسلامي‌وغيراسلامي‌است و به‌اصطلاح‌امروز جهان‌شمول است و از همه چيز سخن به ميان آورده و در حقيقت بر فطرت بشر منطبق است. براين‌اساس خداوندتعالي، براي‌استحكام دين‌درجوامع‌وپياده‌كردن آن در زندگي انسان‌ها، از امامان و پيشوايان راستيني كه خود در انتخاب و انتصاب آنان نقشي‌اصلي‌واساسي‌وحياتي را دارد، استفاده مي‌كند، تا در طول ساليان متمادي، بعد از پيامبرش، دشمنان قسم‌خورده انسان و انسانيّت و اسلام و دين، قامت دين را نشكنند و براي پيروان آنان، وحشت و تزلزل و لرزش به وجود نياورند. و لذا همين آينده‌نگري دقيق و عميق براي نگهداري دين و فضيلت و انسانيّت، در غيبت با نبود ظاهري امامان معصوم عليهم‌السلام پيش‌بيني شده است. به ادامه خطبه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام عنايت بفرمائيد: «بِهِمْ اَقامَ إنْحِناءَ ظَهْرِهِ وَ اَذْهَبَ اِرْتِعادَ
(30) ولايت
فَــرائِصِهِ» (1) به وسيله امامان و اهل بيت، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله قامت دين را راست نمود .
در اين جا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بانگرش ولايتي و لَدُّني و امامت خود مي‌فرمايد، ائمه و پيشوايان ديني، كه به عنوان اهل بيت پيامبر عليهم‌السلام زمام امور دين و دنياي مردم را به عهده دارند و مردم مسلمان، از ناحيه دشمنان آگاه و دوستان نادان، ضرباتي بر پيكر دين و ايمان و دنياي آنان خواهد خورد، به وسيله پيشوايان دين و ولايت معصوم، اين فشارها خنثي، و دين و طرفداران دين از صدمات و لطمات دشمنان دانا و دوستان نادان، در امان خواهند ماند. «وَ اَذْهَبَ اِرْتِعادَ فَرائِصِهِ».
1- نهج‌البلاغه،فيض‌الاسلام، ص42و43وشرح‌پيام‌امام، ج1، ص300، آيةاللّه‌مكارم شيرازي .
ولايت (31)
مي‌فرمايد: ائمه دين لرزش‌ها و اضطراب‌هايي كه از سوي دشمنان الحادي و مكاتيب انحرافي متوجه قلب امت اسلامي و شريعت و امنيت آنان مي‌شود، به وسيله هدايت‌هاي مدبّرانه و آگاهانه آن بزرگواران، خنثي و مضمحل، و آرامش و طُمأنينه را بر جامعه برمي‌گردانند.
امام معصوم، مثل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بر مبناي علم الهي، امامت و ولايت و تجربيات گرانقدر حضرتش، در ايام رسالت نبوي و مواقع

بسيار خطرناك، كه براي اسلام و جامعه مسلمين آن روز پيش آمد و كشتي اسلام در موقعيت‌هاي گوناگون، مخصوصا در اوايل امامت آن بزرگوار دچار بحران و طوفان‌هاي شديد شد، و شايد منجر به غرق شدن اصل ولايت مي‌شد. لذا حقايقي را به طور واضح و آشكار و يا به صورت‌هاي ديگر بيان فرموده كه اسلام پاك و خالص از جادّه اصلي فاصله نگيرد و موجب غرق شدن اسلام ناب نگردد، كه حقيقتا چنين واقعيتي توسط وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام و شخص رسول گرامي اسلام، و ديگر ائمه هدي عليهم‌السلام انجام شد. خصوصا در زمان اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، زماني
(32) ولايت
كه تشخيص دادند در صورت ظاهر، بيست و پنج سال از حقّ مسلّم ولايت و امامت خود، به نفع اسلام كناره‌گيري كنند. و هم زماني كه به صورت ظاهر و با فشار مردم، امامت خود را شروع كرد، اسلام دچار بحران‌هاي خطرناكي شد، كه حضرتش به عنوان يك سنگر عظيم، جلوي شدّت طوفان‌هاي خطرناك را گرفتند، و اجازه ندادند از طريق ورود افكار انحرافي و اوهام و تفسيرهاي غلط و تحريفِ تحريف‌كنندگان، كشتيِ اسلام غرق شود.
همانند اين جريان‌ها در زمان‌هاي ائمه بزرگوار و جانشينان واقعي حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در ساير ازمنه و مقاطع امامت آنان، كه توسط سلاطين جور و ستم و پديدآورندگان مكاتيب التقاطي، كه بر اثر گسترش اسلام به صورت خودرو، روئيده بودند، به وجود آمد. كه اگر پيشوايان معصوم، در مواردي با علوم و دانش‌هاي خود، همانند زمان امام باقر و امام صادق عليهم‌السلام و زمان خود
ولايت (33)
اميرالمؤمنين عليه‌السلام و زمان امام هشتم علي بن‌موسي‌الرضا عليه‌السلام جلوي تحريف غاليان و تفسيرهاي نادرست را، با افشاگري‌هاي خود و با تبيين حقايق اسلام نمي‌گرفتند و در برخي از زمان‌ها، همچون زمان حضرت سيدالشّهداء عليه‌السلام با خون خود، از حوزه اسلام دفاع نمي‌كردند، از اسلام ناب و خالص هيچ‌گونه اثري باقي نمي‌ماند. و اين امر از حقايق مسلّم تاريخ اسلام و جهان است، و اگر ائمه بزرگوار دين اسلام، كه توسط پيامبر عظيم‌الشأن بر بشر عرضه شد، نبودند، اكنون ما شاهد يك اسلام جعلي و تحريف شده و خالي از واقعيّت، و از داشتن يك الگوي تمام عيار حكومتي، بر مبناي اسلام محروم بوديم.

اما حضرت حق (جلّ جلاله) زمين را خالي از حجّت نگذاشته و نمي‌گذارد. حقيقــت وجــودي معصوم عليه‌السلام در كنار قرآن، ما را به ياد توصيه و سفارش مكرّر و مؤكّد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌انــدازد، كه مــردم مسلمــان، دســت از دامــان
(34) ولايت
قــرآن و اهــل‌بيــت (پيــامبر) برنــدارنــد، تــا گمــراه نشــوند. امام هشتم حضــرت علــي بــن مــوســي الــرضــــا عليه‌السلام در ايــن زمينـــه و در تفسيــر يكــي از آيــات قــرآن : «وَ مَــن أَضَــلُّ مِمَّــنِ اتَّبَــعَ هَــواهُ بِغَيْــرِ هُدًي مِن اللّهِ»(1)
«آن كس كه از رأي و خواسته خود پيروي مي‌كند، بدون اين كه از سوي خدا رهياب شده باشد، گمراه‌تر از او وجود ندارد» فرمود: منظور اين آيه از قرآن، كسي است كه رأي شخصي خود را، ملاك بندگي و ديانت قرار مي‌دهد، بدون اين كه از رهبري امام بر حق راهنمايي شده باشد. تفسير و تبيين قرآن بدون دريافت راهنمايي‌ازامام‌معصوم،انسان‌را به‌گمراهي‌مي‌كشاند،زيراآنان‌سرچشمه حقيقي
1- تــرجمــه صحيــح الكــافــي، دفتـــر امـــامــت و رهبــري، ص 122 .
ولايت (35)
و فيــاض وحــي مي‌بــاشنــد و بــايــد از آن‌هــا راهبــردي و راهنمايي گرفت، در غيــر ايــن صـــورت منحــرف خــواهــد شــد.
در روايتي ديگر، از محمّد بن مسلم است كه مي‌گويد از حضرت ابوجعفر امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مي‌فرمود: «كُلُّ مَن دانَ لِلّهِ بِعِبادَةً يَجْهَدُ فيها نَفْسَهُ وَ لا اِمام لَهُ مِــنَ اللّهِ، فَسَعْيُــهُ غَيْــرَ مَقْبُولٍ، وَ هُوَ ضالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ لا شَأنَ لِاَعْمالِهِ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شاةٍ ضَلَّت عَنْ راعِيَهــا وَ قَطيعَهــا...» (1)
حضرت مي‌فرمود: هر كس با تلاش و كوشش فراوان در عبادت، بدن خود را به تعب افكند، بدين اميد كه از خداوند تعالي پاداش بگيرد ، ولي در مسير اين عبادت، از فكر و انديشه خود استفاده كند، بدون اين كه از امام مقتدايي كه از
1- ترجمه صحيح الكافي، ص 122، حديث طولاني است .
(36) ولايت
جانب اللّه رهبر و هدايتگر او باشد، تلاش و طاعت او مقبول درگاه حق نخواهد بود. و مَثَل او، همانند گوسفندي است كه چوپان و رمه خود را گم كرده باشد . قرآن مجيد، منبع لايزال علوم خداوندي است. براي استفاده بهينه و قوي از اين چشمه‌سار جوشان، مي‌بايست افرادي هم از ناحيه

حضرت ذوالجلال معرفي شوند، كه به علوم اولين و آخرين واقف باشند و اين‌ها جز امامان معصوم عليهم‌السلام ، كساني ديگر نخواهند بود.
«عَن اَبي مَرْيَمَ قالَ: قالَ اَبُو جَعْفَر عليه‌السلام لِسَلَمَةِ بْنِ كُمَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَه: شَرْقا وَ غَرْبا فَلا تَجِدانِ عِلْما صَحيحا اِلاّ شَيْئا خَرَجَ عِنْدِناَ اَهْلَ الْبَيْتِ»
(1) امام باقر عليه‌السلام به دو تن از دانشمندان كوفه فرمود: به شرق برويد و يا به غرب برويد،
1- همــان مـــدرك، ص 136.

دانش راستيني را در هر كجا بيابيد، از ناحيه ما خاندان رسول اندوخته‌اند، بر اين مبنا فرمايش حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در ارتباط با تمسّك به قرآن و ولايت واضح‌تر مي‌گردد. و اين حقيقت را بايد همگان اذعان نمايند، كه اگر معارف قرآني و عقايد مذهبي، از طريق امامان معصوم و اهل بيت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از طريق نهج البلاغه و صحيفه سجاديّه و صحيفه علويه و كتب جامع علماي والامقام تشيّع به دست مــا نــرسيــده بــود، از حقيقــت اســلام نـاب هيچ‌گونه اطلاعي نداشتيم.

امير المؤمنين عليه‌السلام در ادامه خطبه مي‌فرمايد: «زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ، لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هذِهِ الْأُمَّةِ اَحَدٌ، وَ لا يُسَوّي بِهِم مَن جَرَت نِعْمَتُهُم عَلَيْه اَبَدا» (1) حضرت مي‌فرمايد: (خوارج و منافقين) بذر فجور را افشاندند، و با آب غرور و نيرنگ آن را آبياري كردند، و سرانجام بدبختي و هلاكت را درو نمودند. هيچ‌كس از اين امت را با آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله نمي‌توان مقايسه كرد و آن‌ها كه از نعمت آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله بهره‌گرفتند، با آنان (كه بهره‌مند نشدند) برابر نخواهند بود. بذر نفاق و دو دستگي، در زمين پر از فتنه و نيرنگي كه معاويه و منافقين براي ضربه زدن به اميرالمؤمنين عليه‌السلام پهن و آماده كرده بودند، و با آب دروغ و تهمت و غرور و نيرنگ آبياري كردند، تا محصولي

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، ص 43، پيام امام، ج 1، ص 305، آيةاللّه مكارم شيرازي .

پربار براي خود، همچون اضمحلال اسلام نوپاي نبوي را در دراز مدت به نظاره بنشينند. در حقيقت آن‌ها (خوارج و منافقين) با نشاندن بذر كينه و نفاق در سرزمين وجودي خويش، و همچنين در سطح جامعه آن روز، آب غرور و نيرنگ را بر آن هموار نمودند، تا بتوانند هلاكت و بدبختي و نابساماني كه حاصل اين بذر ناهنجار است، در موعد مقرّر درو نمايند. بنابراين با چنين روش‌هايي توانستند، شكاف عميق و وسيعي در جامعه آن روز، بين مردم و مولاي متّقيان به وجود آورند و اهداف شوم خودشان را در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان به منصّه ظهور درآورند و با به شهادت رساندن اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام به اصطلاح خودشان، حكومت اسلامي را به صورتي كه خود مي‌خواهند پياده نمايند، اما نه آن حكومتي كه پيامبر و علي عليه‌السلام مي‌خواستند. حضرت‌اميرالمؤمنين عليه‌السلام در جاي ديگر نهج‌البلاغه به خصوصيات و ويژگي‌هاي آنان كه اساس اسلام را در معرض فتنه و نابودي قرار دادند مي‌پردازد.

«أَلا وَ اِنَّ اَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدي عَلَيْكُم فِتْنَةُ بَني اُمَيَّةَ فَاِنَّها فِتْنَةٌ عَمْياءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّت خُطَّتُها، وَ خُصَّت بَلِيَّتُها، وَ أَصابَ الْبَلاءُ مَن اَبْصَرَ فيها، وَ اَخْطَاَ الْبَلاءُ مَن عَمِيَ عَنْها» (1) حضرت مي‌فرمايد: آگاه باشيد! ترسناك‌ترين (بزرگ‌ترين و سخت‌ترين) فتنه‌ها بر شما به نظر من، فتنه بني‌اميه است. (زيرا بني‌اميّه حرمت رسول خدا را هتك كردند و سبطين آن بزرگوار، امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام را به قتل رساندند. و خانه خدا را خراب نموده، هشتاد سال بر روي منابر اسلام، نسبت به اميرالمؤمنين جسارت نمودند و مردم را به دوري كردن از آن حضرت وادارکرده‌وهرکس زيرباراين‌کار زشت نرفته،اوراکشته يازشهرهابيرون کرده، خانه‌اش‌راخراب و ويران‌مي‌ساختندوسنّت را بدعت، و بدعت را سنّت مي‌دانستند.

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه 92، ص 273 .

ولايت (41)

فتنه بني‌اميّه، فتنه‌اي كور و تاريك است كه از طريق آن‌ها، راه صلاح و رستگاري معني ندارد و زيان دين و دنياي مردم در آن راه آشكار است. حكومت و سلطنت آن‌ها، همه‌جارا فراگيرد،وبلاوسختي‌آن‌مخصوص "پرهيزكاران‌وشيعيان" است).

هر كسي كه در آن فتنه بينا باشد و با كارهاي زشت و ناهنجار بني‌اميه مخالفت نمايد، به او آزار و اذيت مي‌رسانند و كسي كه بينا نباشد و به كارهاي زشت آن‌ها ايراد ننمايد ، از بــلا و اذيــت و آزار آن‌هـا در رفـاه و آسايش است.

بنابراين حضرت براي روشن نمودن اذهان مردم، با يك مقايسه زيبا و جالب، نقش آل محمّد (صلوات اللّه عليهم اجمعين) را اين‌گونه ترسيم مي‌فرمايد: «لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِن هذِهِ الاُمَّةِ اَحَدٌ» (1) هيچ‌كس از اين امت را

1- پيــام امــام، حضــرت آيــةاللّه مكــارم شيـرازي، ص 306 .

(42) ولايت

نمي‌توان با آل محمّد (صلوات اللّه عليهم) مقايسه كرده، علت آن هم واضح است:

1 ـ آل محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله به فرموده پيامبر كه در حديث ثقلين آمده و تمامي علماي اسلام به آن اذعان كرده و در كتاب‌هاي خود آورده‌اند، قرين بودن آن‌ها با قرآن و كتاب خداست در حالي كه هيچ‌كس از امّت، چنين ويژگي نداشته و ندارند و از ناحيه هيچ‌كس حتي پيامبر اين‌گونه توصيف نشده‌اند.

2 ـ طهارت و پاكي آن بزرگواران را هيچ‌كس ندارد، زيرا در قرآن كريم به پاكي و طهارت و معصوم بودن آنان، كه از اين جهت هم هيچ‌كس با آن‌ها قابل مقايسه نيست، شهادت مي‌دهد . طهارت و پاكي فقط در جسم آنان نيست، بلكه روح و جسم مباركشان، به طور ذاتي پاك و مطهّر است. كدامين انسان پاك را مي‌شود از نظر طهارت و پاكي به آن‌ها مثال زد، يا مقايسه نمود. اهل بيت عصمت

ولايت (43)

و طهارت از نظر پاكي و ساير خصوصيات ديگر، داراي مقامي بس رفيع و شامخ هستند، كه از ناحيه حضرت حق به آنان تفويض گــرديده است.

3 ـ از نظر علوم و معارف و دانش‌ها هم قابل مقايسه با هيچ‌كس نيستند، زيرا پايه‌گذار هر علمي از معارف مختلف، خود آن بزرگواران هستند.

همين نهج‌البلاغه مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را در نظر بگيريد، آيا كلماتي همچون گفتارهاي آن حضرت را كسي توانسته يا مي‌تواند بر زبان يا قلم خود جاري سازد، و يا حداقّل يك خطبه يا نامه يا كلمات قصار آن حضرت را بياورد؟ (ائمه معصومين از اين امر مستثني هستند) و يا مجموعه اوراد و دعاهايي كه از ائمه هدي (سلام‌اللّه عليهم) رسيده، و احكام گسترده و وسيعي كه از آن بزرگواران رسيده و درباره كلّيات و جزئيات ديني نقل شده است، از هيچ‌كس نقل نشده است. زيرا آنان پايه‌گذاران كلام و سخن، در ژرفاي وجودي انسان‌اند. و در حقيقت درايجاد كلام‌و سخن‌از ابداع‌آن درفصاحت‌وبلاغت، شبيه‌ومانندي ندارند.

(44) ولايت
شما اين‌گونه كلمات پر مغز و نغز را فقط از زبان مبارك معصوم، آن هم مولاي متّقيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌يابيد، كه مي‌فرمايد: سؤال شد از حضرتش «اَيُّما اَفْضَلُ: اَلْعَدْلُ، اَوِ الْجُودُ؟ فَقالَ عليه‌السلام 1 ـ اَلْعَدْلُ يَضَعُ الاُمُورَ مَواضِعَها، وَ الْجُودُ يُخْرِجُها مِن جَهَتِها، وَ الْعَدْلُ سآئِسٌ عامٌّ، وَالْجُودُ عارِضٌ خاصٌّ، فَالْعَدْلُ اَشْرَفُهُما وَ أَفْضَلُهُما»(1) پرسيدند: كدام‌يك‌از دادگري يابخشش، برتراست؟آن‌حضرت عليه‌السلام (در برتري عدل از جود) فرمود: دادگري هر چيزي را به جاي خود قرار مي‌دهد، و بخشش آن‌ها را از جاي خود بيرون مي‌نمايد، (زيرا جود زيادتر از استحقاق قابل بخشش دارد) و عدل نگاهدارنده همگان است، و جود فقط به كسي بهره مي‌دهد كه به او بخشش شده، پس عدل شريف‌تر و برتر مي‌باشد.
حضرتش برتري عدل
1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، كلمات قصار، (429)، ص 1290 .
ولايت (45)
از جود را، با تبيين گسترده كلام، در قالب فصاحت و بلاغت خاصّ خود، آن‌چنان بيان مي‌فرمايد كه گذشتگان از حضرتش، (به غير از انبياء عظام) و شايد بتوان گفت بيشتر پيامبران، از عهده چنين كلامي دراين خصوص و موارد ديگر برنيامده‌اند. و اين از خصوصيات بارز معصومين بزرگواري، همچون اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است كه مي‌فرمايد: درخت تناور سخن در خانواده ما كاشته شده است، و شاخه‌هاي تناور و قوي آن، به صورت فصاحت و بلاغت در وجود ما رشد و نمو دارد و ميوه بارور و رسيده آن (سخنان)، از زبان ما به مردم رسيده و مي‌رسد و حرف و سخن از ناحيه ما خانواده قداست و جايگاه مي‌يابد. و لذا هر دانشي و هرگونه علم و معرفتي در جهان، از ناحيه اين بزرگواران به ديگران ابلاغ مي‌شود. و از سوي ديگر، كليّه علوم و دانش‌هاي معلوم و مجهول بشر، به اراده حضرت حق (جلّ جلاله) در يد قدرت اين معصومان والامقام
(46) ولايت
مي‌باشد. و از اين طريق مي‌دانيم كه هيچ‌كس از امّت، غير از ائمه معصومين (صلوات‌اللّه عليهم) همراه و همراز و قرين قرآن نمي‌توانند باشند. شما به دعاها و راز و نيازهاي ائمه هدي (سلام اللّه عليهم) توجّه نمائيد، كدامين انسان برجسته و وارسته است كه بتواند نيايشي قوي و در خور تحسين، همچون امام سجّاد عليه‌السلام در بارگاه ملكوتي حيّ سبحان داشته باشد. در اين مقايسه، معصوم با معصوم قابل بررسي نيست، بلكه معصوم با غير معصوم مورد نظر مي‌باشد. فرازهايي از اوراد و دعاهاي صحيفه سجّاديّه امام زين‌العابدين عليه‌السلام بيانگر اين حقيقت است كه در هيچ موردي، امامان معصوم با ديگران قابل مقايسه و برابري نيستند.

خواننده گرامي، انشاءاللّه دعاي يازدهم صحيفه سجاديه كه به عنوان طلب حسن عاقبت به درگاه حضرت باري (عزّ اسمه) عرضه داشته است مطالعه نموده است، حضرتش مي‌فرمايد: «يا مَن ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاكِرينَ، وَ يا مَن شُكْرُهُ
ولايت (47)
فَوْزٌ لِلشّاكِرينَ، وَ يا مَن طاعَتُهُ نَجاةٌ لِلْمُطيعينَ، صَلِّ عَلي مُحَمَّدٍ و آلِه، وَ اشْغَل قُلُوبَنا بِذِكْرِكَ عَن كُلِّ ذِكْرٍ، وَ اَلْسِنَتَنا بِشُكْرِكَ عَن كُلِّ شُكْرٍ، وَ جَوارِحَنا بِطاعَتِكَ عَن كُلِّ طاعَةٍ» (1) به درگاه حضرت حق عرضه مي‌دارد: اي خدايي كه ذكرش در دل‌ها فخر و شرافت اهل ذكر است، (زيرا هر كه به ياد خداوند تعالي است همان ياد حق، ظاهر و باطن او را مظهر جمال و جلال و كمال خود مي‌گرداند و دلش را از صفات نقص پاك ، و به اوصاف كمال آراسته مي‌سازد و چنين شخصي، نزد همگان با فخر و شرافت، و در دو عالم عزيز و سعادتمند است) و در ادامه نيايش عرضه مي‌دارد: و اي خدايي كه شكر و سپاس او، فوز و سعادت سپاسگزاران است و طاعت و بندگيش، اهل طاعت را نجات بخش است (زيرا شكر و سپاس،
1- صحيفه سجاديه،ترجمه الهي قمشه‌اي (ره)، ص 110 و 111 .
(48) ولايت
موجب ازدياد نعمت، و طاعت بندگي به درگاه حضرتش، برطرف كننده از هر رنج و درد و غم و اندوه عالم است) و درود خود را بر محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل پاكش فرو فرست، و دل‌هاي ما را چنان به ذكر خود مشغول و سرگرم ساز، كه از فكر و ذكر آنچه غير توست فارغ گردد، و زبان ما را آن سان به شكر و سپاس خود مشغول دار، كه ابدا به شكر ديگر نپردازد. و اعضاء و جوارح ما را چنان مستغرق در طاعت و عبادت خود گردان، كه از طاعت غير تو بازماند. اين نمونه‌اي از راز و نياز امام معصوم، حضرت سيّد السّاجدين عليه‌السلام است. آيا انسان‌هاي ديگر، هر اندازه از فصاحت و بلاغت بهره‌هايي داشته باشند، مي‌توانند اين‌گونه به درگاه باريتعالي نيايش و راز و نياز نمايند؟! حقيقت اين است كه فقط از زبان حضرات ائمه معصومين عليهم‌السلام صادر مي‌شود و بس.
در هيچ موردي از موارد كلام، عرفان، علم، درايت، آگاهي، بينش، شجاعت،
ولايت (49)
شهامت، بزرگواري، ايثار، فداكاري، گذشت و علوم مختلفه ديگر اعم از اجتماعي، فرهنگي، اقتصادي، سياسي و راز و نياز و نيايش به درگاه حضرت باريتعالي و حكومت و مردم‌داري و غيره، هيچ‌كس با آل محمّد عليهم‌السلام قابل مقايسه نخواهد بود. آيا مي‌شود فقط حركت‌هاي ظاهري و زندگي به صورت ظاهر مولايمان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را، با ديگر افراد عادّي مقايسه كرد؟ آيا مي‌شود وضع زندگي ظاهري

خانوادگي حضرتش را در ارتباط با فاطمه زهرا عليهاالسلام ، و فرزندان عزيزش را با ديگران مقايسه كرد؟ آيا مي‌شود نيايش‌هاي شبانه و راز و نيازهاي يك ساعت حضرت را با طول زندگي عبادت ديگران، حتّي بزرگ‌ترين عارفان در زمان‌هاي مختلف، كه شهره زمان خودشان هستند بررسي و مقايسه نمود؟ آيا مي‌شود مجاهدت‌هاي بي‌نظير و بي‌مانند آن يگانه دهر و انسان والامقام جهان بشريت را با ديگر افراد، حتي شجاع‌ترين انسان‌ها بررسي نمود؟ آن ضربتي كه
(50) ولايت
در جنگ خندق از دست مبارك آن بزرگوار صادر شد، پيامبر عظيم‌الشأن اسلام آن را از عبادت ثقلين بالاتر توصيف فرمودند و در حديث ديگر آن را از عبادت و اعمال امّت، تا روز قيامت افضل‌تر دانستند. درجائي كه پيامبر اسلام اين‌گونه از شهامت و شجاعت و مجاهدت اميرمؤمنان حضرت علي عليه‌السلام توصيف مي‌فرمايد، آيا مي‌شود فرد يا افرادي را با حضرتش تطبيق و مقايسه نمود؟ در حقيقت، خاندان پيامبر در آغوش وحي پرورش يافته‌اند و هر آنچه از آنان بروز و ظهور و صادر مي‌شود، از تراوشات كانون وحي و تربيت آسماني و لدنّي آن بزرگواران است. نعمت وجود مبارك ائمه معصومين و خاندان عزيز پيامبر، نه فقط براي شيعيان، بلكه براي تمامي انسان‌ها و موجودات و همه اعصار و قرون، مستمر و ابدي خواهد بود. بر همين مبناست كه مجاهدت و شجاعت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ليلةالمبيت و همچنين در جنگ‌هاي بدر، خندق، خيبر، همگي گوياي يك حقيقت
ولايت (51)
جامع و پرباري است، كه هيچ‌كس جز پيامبر و ديگر معصومين عليهم‌السلام نمي‌توانند توصيف نمايند. در اصل، جهان هستي مديون وجود نازنين و مقدس محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل محمد عليهم‌السلام مي‌باشد، تا چه رسد به آنان كه از خوان نعمت بي‌دريغ اين خاندان بهره‌مند مي‌باشند. بنابراين آن‌ها كه از خوانِ نعمت حضرات معصومين بهره‌مند هستند، هرگز با اين خانواده مطهّر و مقدّس برابر و يكسان نخواهند بود. و لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ادامه مي‌فرمايد: «وَ لا يُسَوّيّ بِهِم مَن جَرَت نِعْمَتُهُم عَلَيْهِ اَبَدا» و هرگز برابر نيستند با آنان، هر كس كه از خوان نعمت آل‌محمّد (صلوات اللّه عليه) بهره‌مندشده‌اند. واقعيت‌اين‌است‌كه شرع مطهّر به دست مبارك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله غرس شده است، و توسط خاندان بزرگوارش باغباني و آبياري شده است، و استمرار اين حركت قوي و بادوام، توسط تابعين حقيقت جو و اصحاب باوفا و واقع نگر و پيرو معصومين (سلام اللّه عليهم) و علما و فقها ، ادامه داشته و دارد.
(52) ولايت

که باید گفت هر بهره‌مندي که به وسیله و به دست دیگران (غیرمعصومین) صادرشده و مي‌شود، از برکت وجودمقدّس محمّد صلي‌الله‌علیه‌وآله و آل محمّد علیهم‌السلام مي‌باشد.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه این چنین مي‌فرماید: «هُم اَساسُ الدّینِ وِ عِمادُ الْیَقینِ» (1) ایشــان (اهــل بیــت) اساس و شالوده دین، و ستون استوار بناي رفیـــع یقیننـــد.

پايه و زيربناي اصلي قانون يا قوانين حق تعالي، كه در كتاب مقدّس حضرت حق تعبيه و گنجانده شده است، اهل بيت گرامي اسلام عليهم‌السلام مي‌باشند. قرآن كريم كه كتاب مقدّس وحي از ناحيه حضرت ذوالجلال به قلب مبارك پيامبر
1- پيام امام حضرت علي عليه‌السلام تأليف آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، ج 1، ص 308 .
ولايت (53)
عظيم‌الشأن اسلام محسوب مي‌شود، كتاب قانون است. و اين كتاب كه به صورت مجمل و كلّي نازل شده است، نياز به تفسير و تحليل و تبيين دارد، تا مردم مسلمان و انسان‌ها در قرون و اعصار، بتوانند نيازهاي فرهنگي و عقيدتي و اجتماعي و سياسي و اقتصادي خود را برطرف نمايند. زيرا اسلام دين جهاني و منطبق با فطرت بشري، توسط همين قرآن كريم معرفي شده است. بنابراين آنان كه مي‌خواهند از اين هديه آسماني و قانون خداوندي بهره‌مند گردند، مي‌بايست از افرادي بهره‌مند گردند، كه خود پرورش يافته كانون وحي و نبوّت و امامت باشند، تا از سرچشمه زلال نبوّت و ولايت، در تبيين و تحليل و تفسير قوانين و احكام گسترده اسلام، به صورت فطري و لدّني بهره‌هاي فراوان داشته باشند. آنان مي‌بايست صراط مستقيم دين حق باشند، تا بتوانند معارف و عقايد خالص دين خدا را به طور واضح و آشكار و به صورت
(54) ولايت
قانون مدوّن بر مردم عرضه نمايند. و همچنين بتوانند مردم را از افراط و تفريط‌هاي گوناگون و جعليّات و خرافات كه ديگران وارد بر دين و مكتب اسلام مي‌نمايند، جلوگيري به عمل آورند.
چنانچه حضرتش اين چنين مي‌فرمايد: «اِلَيْهِم يَفيءُ الْغالي، وَ بِهِم يُلْحَقُ التّالي». غالي و غلو كننده به سوي آنان بازمي‌گردد، و عقب مانده به آنان ملحق مي‌شود. دستورات اسلام و احكام مترقّي آن خالص، و خالي از هرگونه افراط و تفريط است و براي هدايت بشر هيچ‌گونه شك و ريب و مطلب و مطالب بغرنج باقي نگذارده است. اگر ملاحظه مي‌شود كه در اسلام فرقه‌هاي مختلفي بروز و ظهور يافته، به دليل دور ماندن از معارف حقّه اهل بيت پيامبر اسلام عليهم‌السلام مي‌باشد. پيدايش عقايد گوناگون، از به وجود آمدن فرقه‌هاي مختلف به اصطلاح اسلامي ناشي شده است.
گرفتاران در دام الحاد و جبر و تشبيه و منكران معرفت
ولايت (55)

اجمالي و تفصيلي و گيركنندگان در چنگال قضا و قدر، همگي نشان از دور افتادن از مكتب ولايت و خاندان بزرگوار پيامبر اسلام كه مفسّران حقيقي قرآن هستند مي‌باشد. در حالي كه مكتب اهل‌بيت، مسلمانان را از افراط و تفريط در جبر و اختيار برحذر مي‌دارند، تا از اين طريق راه كفر و الحاد را طي ننمائيد و موجب سرگرداني و انحراف نشوند و در اسماء و صفات حضرت باري عزّ اسمه غلوّ نكنند و موجبات انحطاط و نابودي عقيدتي و اخلاقي و خانوادگي خود را فراهم نسازند. و اين جاست كه صدق گفتار و كلام امام روشن مي‌شود، كه: آنان كه پيشي گرفتند و جلوتر از پيشوايان راستين اسلام يعني ائمه هدي (سلام اللّه عليهم اجمعين) حركت كردند، به بيراهه خواهند رفت و گروهي كه سستي كرده و عقب ماندند، طعمه درندگان بيابان خواهند شد، زيرا تعيين مسير و راه، توسط آن بزرگواران، قابل پويش و حـركت است و غيـر از اين راه نـابـودي و هلاكت.

(56) ولايت

در اين جا مقداري از معيارهاي ارزشي را از زبان آن بزرگواران در موارد مختلف مي‌آوريم تا بهتر روشن شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام در دوستي و دشمني و معيـار برخـورد با آن‌هـا، به عنـوان تعييـن مختصـات اين چنيـن مي‌فرمايـد: «اَحْبِب حَبيبِكَ هَوْنا ما، عَسي اَنْ يَكُونَ بَغيضِكَ يَوْما ما، وَ اَبْغِض بِغَيْضِكَ هَوْنا ما، عَسي اَنْ يَكُونَ حَبيبَكَ يَوْما ما»(1) امام عليه‌السلام در دوستي و دشمني فرموده است: دوسـت خـود را دوسـت دار، به انـدازه‌اي كه تجـاوز و تعـدّي در آن دوستي به وجود نيايد. و آن دوست را به همه امور و اسرار خود آگاه مساز، زيرا ممكـن اسـت روزي از روزهـا دشمنـت گـردد و آن‌گـاه نسبـت به مـواردي كـه نمي‌بايستي به او بگويي، پشيمان شوي كه چرا هر آنچه داشتي و مي‌دانستي

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، كلمات قصار، شماره 260، ص 1216 .

ولايت (57)

به آن دوست، كه اكنون دشمنت شده است، منتقل كرده‌اي. و دشمنت را دشمن دار، از روي ميانه روي و اعتدال. در حقيقت هر آنچه از او ديده و شنيده‌اي به ديگران منتقل منما، زيرا پرده‌دري براي دشمن، موجبات ناراحتي تو را فراهم و باعث شرمندگي شما خواهد شد. شايد روزي با تو دوست گردد، و اين دوستي موجب شرمندگي و افسردگي تو گردد. در كلام ديگر، حضرتش در پيروي از عقـل اين چنيـن فرمـوده است : «لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعايَنَةِ مَعَ الاَبْصارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُـونُ أَهْلَها وَ لا يَغُشُّ الْعَقْـلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» (1). امام عليه‌السلام فرموده است: بينايـي با ديده و چشم‌هاي ظاهـري در سر نيست، كه چشم‌هـا گاهـي به دارنده خود دروغ مي‌گويند (آگاهي و بينش دل، از آنچه چشم‌ها مي‌بينند

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، كلام 273، ص 1223 .

(58) ولايت
متفاوت است)، اما خرد خيانت نمي‌كند، به كسي كه از او (عقل) پند و اندرز بخواهد. (عقل و خرد، انسان را به غلط و اشتباه نمي‌اندازد و در شناختن حقايق به نحو مطلوب كمك مي‌كند و لذا بايد به عقل اعتماد نمود، نه به حسّ) حكما به يقينيّات كه همان معقولات مي‌باشد، بها و ارزش قائلند و محسوسات را در مظّان غلط و اشتباه مي‌دانند و مي‌گويند حسّ بسيار دروغ مي‌گويد و ما را به اعتقادات نادرست وامي‌دارد. چنان كه بزرگ را كوچك و كوچك را بزرگ، و متحرّك را ساكن و ساكن را متحرّك قلمداد مي‌كنيم. اما عقل و خرد در هر چه راه يابد و در برابر او بديهي و آشكار گردد، غلط و اشتباه در آن راه ندارد. (1)
آيا كسي مي‌تواند اين‌گونه در ارتباط با عقل و حسّ سخن بگويد؟ كدام يك از
1- همان مدرك سابق .
ولايت (59)
حكما و فضلا و دانشمندان در جهان، توانسته يا مي‌توانند با چنين فصاحت و بلاغت خاص خود، جايگاه خرد و انديشه را روشن و آشكار نمايند، تا انسان‌هاي قابل درك و فيض و تشنه حقايق بتوانند بهره‌مند گردند. اين‌ها فقط از زبان مبارك امامان معصوم عليهم‌السلام كه ارتباط و اتصال به عالم وحي و ملكوت دارند صادر مي‌شود. در اين جا جهت بهتر بيان نمودن كلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام از توصيف حضرتش، از خداوند تعالي مي‌آوريم، تا سخن متقن و قوي معصوم، براي آنان كه كم مي‌دانند يا اصلاً نمي‌دانند روشن شود. در ضمن خطبه اوّل نهج البلاغه، آنچنان حضرت حق را در ارتباط با معرفت و شناخت و توحيد ذات و توحيد صفات و كمال هر كدام و نفي صفات از حضرت باري، داد سخن مي‌دهد، كه هيچ سخنور و گوينده و نويسنده‌اي، نمي‌تواند همانند آن بزرگوار در عرصه وجودي سخن پا نهد.
(60) ولايت
«اَوَّلُ الدّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْديقُ بِهِ وَ كَمالُ التَّصْديقِ بِهِ تَوْحيدُهُ، وَ كَمالُ تَوْحيدِهِ الاِْخْلاصُ لَهُ، وَ كَمالُ الاِْخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ لِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَن وَصَفَ اللّهَ سُبْحانَهُ فَقَد قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ ثَنّاهُ، وَ مَن ثَنّاهُ فَقَدْ جَزّاهُ» .
(1) مي‌فرمايد: سرآغاز دين، معرفت و شناخت حضرت حق است و ارزشمندترين نشان معرفت، تصديق نمودن ذات پاك و مقدّس اوست. و والاترين تصديق به او، همان توحيد و يكتاپرستي اوست. و كمال توحيدش اخلاص به ذات باريتعالي است و كمال اخلاص و والاترين مرتبه اخلاص براي او، نفي تمامي صفات ممكنات از اوست. زيرا هر صفتي از صفات

مخلوقات، گواهي مي‌دهد كه غير از
1- نهـج البـلاغـه، خطبـه اول، پيـام امـام، آيـــةاللّه مكـارم شيـــرازي، ج اول، ص 81 .
ولايت (61)
موصوف است و هر موصوفي شهادت مي‌دهد كه غير از صفت است. پس هر كس خداوند سبحان را با صفاتي از مخلوقات توصيف كند، حضرت حق را با ديگري قرين ساخته است. و هركس حضرت حق را با چيز ديگري قرين نمايد، دوگانگي در ذات او قائل شود. و كسي كه دوگانگي براي حضرتش قائل (شده باشد) شود، اجزايي براي حضرت باريتعالي قائل شده، و اين با ذات حضرت حق نمي‌سازد و به‌طور كلّي او را نشناخته است و در وادي شرك داخل و سرگردان شده است. بنابراين اميرالمؤمنين عليه‌السلام با ترسيم و تبيين عبارات متقن و كوتاه و پرمعني، به گونه‌اي حضرت حقّ (عزّ اسمه) را معرّفي فرموده است، كه بالاتر از آن تصوّر نمي‌شود، كه اين از خصوصيات بارز امام معصوم در شناساندن خالق جهان آفـرين مي‌باشد.
باز هم براي معرفي و شناخت ذات باري از زبان مبارك معصوم، به سراغ صحيفه سجاديه، ششمين معصوم و چهارمين امام و رهبر شيعيان جهان مي‌رويـم، تا تـوشـه‌اي بس گـرانقـدر و ارزشمند از خرمن وجودي آن امام همام، به قدر معرفت خود دريافت نمائيـم.
(62) ولايت
و از سوي ديگر بر همگـان واضـح و آشكار گردد، كه همـان‌گونه كه اميـر المؤمنين عليه‌السلام فرموده‌اند، هيچ كس را نمـي‌تـوان با آل محمّـد عليهم‌السلام مقـايسـه كـــــرد.
امام زين‌العابدين عليه‌السلام در دعاي اوّل صحيفه سجاديه اين چنين مي‌فرمايد: «اَلْحَمْدُلِلّهِ الْاَوَّلِ بِلا اَوَّلٍ كانَ قَبْلَهُ، وَ الْاٰخِرِ يَكُونُ بَعْدَهُ، اَلَّذي قَصُرَت عَن رَؤْيَتِهِ اَبْصارُ النّاظِرينَ، وَ عَجَزَت عَن نِعْمَتِهِ اَوْهامُ الْواصِفينَ، اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِداعا وَ اَخْتَرَعَهُم عَلي مَشيَّتِهِ اِخْتِراعا»(1) سپاس و ستايش مخصوص
1- دعاء يكم صحيفه سجاديه، ترجمه الهي قمشه‌اي، ص 29 .
ولايت (63)
خداوندي است كه، هستي او اولين وجود در هستي، و مبدء آفرينش است، بدون اين كه آن ذات ازلي را اوّل و ابتدايي باشد. بي‌آن كه آن حقيقت ابدي را آخر و انتهايي باشد. در حقيقت حيّ سبحان (جلّ جلاله) هستي ذاتي ازلي و موجود سرمدي ابدي است، كه هستي مقدّس و مبارك او اوّل و آخر ندارد و ابتداء و انتها براي او متصوّر نمي‌باشد. (1) و به سخن ديگر، موجودي قبل از ذات اقدس كبريائي و بعد از او، موجود نتواند بود، زيرا

هستي او بر هر قبلي و بر هر بعدي از نظر زماني و دهري و سرمدي، افاضه و احاطه وجودي دارد و به هيچ عنوان از نظر زماني، قابليت و بعديت زماني قابل تصوّر نخواهد بود.
1- همان مدرك سابق .
(64) ولايت
در ادامه حضرت سجاد عليه‌السلام به درگاه ذات مقدّس خداوندي عرضه مي‌دارد: آن يگانه ذاتي كه ديده بينندگان از ديدنش قاصر، (ديدگان آنان كه جهان و ماوراي جهان و مادون جهان و هر آنچه در آن هست را مي‌بينند، از ديدن و رؤيت حضرت حق عاجزند) و فهم و انديشه توصيف كنندگان، عاجز از وصف و نَعْتِ او هستند (آن‌ها كه وصف كردن را مي‌شناسند و ابزار سخن در اختيار دارند، قدرت توصيف ذات باري جل جلاله را ندارند، گرچه آن‌ها هم عاجزند) يعني نه تنها با چشم حس از ديدن و رؤيت ذات مقدّسش ناتوان، بلكه با تصورات چشم عقل و هوش هم عاجز و از احاطه به اوصاف ذاتش ناتوان. آن چنان نور جمالش و فيض جلالش قواي ادراكي در حسّ و وهم و خيال و عقل را مقهور ساخته، كه با اين كه در همه جا آشكار و واضح‌ترين اشياء و موجودات است، امّا قوا و حواس ظاهري و عقول عارفان و بصيرت آنان، به كُنه حقيقت ذاتش نمي‌رسد. به قول شاعر عارف، الهي قمشه‌اي:
ولايت (65)
عين پيدايي است و بس پنهان سرّ پنهاني است و بس پيدا
هويدا و نهان از چشم امكان خرد حيران در آن پيداي پنهان

عالم آفرينش و جهان هستي را بدون اين كه مثال و تمثال و مانندي براي ايجادش داشته باشد، بدون سابقه قبلي، به قدرت و مشيت كامله و بالغه خود، با يك نظم دقيق و زيبا و بي‌نظير و يك نظام احسن و اتم بيافريد. و بعد از آن كه تمامي مخلوقات خلقت يافتند به اراده كامله خود، از عوامل بالا به راه محبّت خود جهت سير و سلوك برانگيخت و چنان به اراده و به محبت و عشق خود مسخّرشان نموده، كه هيچ‌كس از آنچه مشيّت و اراده خداوند او را مقدّم داشته، نمي‌تواند قدمي مؤخّر گذارد و آن كس كه مؤخّر داشته است، نمي‌تواند قدمي مقـــدّم بگـــــذارد.
(66) ولايت
نيايش در قالب ترسيم وحدانيّت حضرت حق (عزّ اسمه) اين چنين توحيد ذاتي و توحيد صفاتي ذات مقدّس كبريايي را توصيف مي‌نمايد و از قدرت كامله ذات باري و مشيت بالغه او در رابطه با پديدآوردن مخلوقات و جهان سخن مي‌راند؟ بنابراين هيچ‌كس جز معصوم عليه‌السلام از عهده چنين كاري برنخواهد آمد. و اين همان است كه امام علي عليه‌السلام فرمود : «اِلَيْهِم تَفيئُ الْغالي، وَ بِهِم يُلْحَقُ التّالي» يعني: غالي و غلو كننده به سوي آنان بازمي‌گردد و عقب مانده به آنان ملحق مي‌شود. بنابراين هر كس از هر فرقه و مرام و مسلك، كه بخواهد منحرف نشود و از طريق و مسير اصلي شناخت حضرت حق جدا نشود، مي‌بايست پيرو حقيقي اين خاندان گرانمايه باشند.
معرفي خداوند تعالي در كتابش اين چنين است : «وَ هُوَ مَعَكُم اَيْنَ ما كُنْتُم» او
ولايت (67)
(خداوند) با شماست هر كجا باشيد .(1) و همچنين: «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِن حَبْلِ الْوَريدِ» ما به انسان از رگ گردن (رگ قلب) نزديك‌تريم. (2) و بعد مي‌فرمايد: «وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» و بدانيد خداوند ميان انسان و قلب او حايل مي‌شود. (3) و در جايي ديگر اين چنين مي‌فرمايد: «لا تُدْرِكُهُ الاَبْصارُ» هيچ چشمي خدا را نمي‌بيند (4) و يا «لَن تَراني» هرگز مرا مشاهده نخواهي كرد .(5)
اما منحرفان و آنان كه از حقيقت اصلي راه پيامبران و ائمه هدي (سلام اللّه

1- 4 / حديد.
2- ق / 16 .
3- 24 / انفال .

4- 103 / انعام .
5- 143 / اعراف .
(68) ولايت
عليهم اجمعين) جدا گشتند، با نقل برخي اراجيف و سخنان شرم‌آور و دور از استدلال و منطق و عقل، خداوند تبارك و تعالي را كوچك و جسم و قابل رؤيت معرفي كرده‌اند. طايفه مجسمه، براي خداوند تعالي صفاتي همچون صفات ممكنات قائل شده‌اند و او را (العياذباللّه تا سر حدّ جسم و جسمانيّات تنزّل داده‌اند و براي او شكل و دست و پا و مو ترسيم نموده‌اند. و گروهي از اهل تشبيه، خدا را حقيقتا جسم مي‌دانند، و بعضي از آنان او را مركّب از گوشت و خون، و برخي او را (خدا را) نور درخشان مي‌پندارند. (1) در حالي كه امام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام با ديد ولايت و امامت و سيراب شده از سرچشمه زلال وحي، و شاگرد و مريد و وصيّ به حقّ حضرت رسول اكرم محمدبن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله آن‌گونه خداوند تبارك و تعالي را تفسير و تبيين و تعريف مي‌فرمايد، كه هيچ‌كس جز خودش و معصومين
1- پيام امام، ترجمه نهج البلاغه، حضرت آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، ج اول، ص 106 .
ولايت (69)
ديگر نتوانسته و نمي‌توانند بيان كنند. در يكي از خطب نهج‌البلاغه اين‌چنين مي‌فرمايد: «وَ الرّادِعُ أَناسِيَّ الأَبْصارِ عَن تَنالَهُ اَوْ تُدْرِكَهُ أَوْ تُبْصِرَهُ» آن كس كه مردمك چشم‌ها را از مشاهده ذات پاكش و رسيدن به او بازداشته است. (1) در خطبه ديگر از كتاب گرانقدر نهج‌البلاغه در توصيف ذات مقدّس كبريائي اين چنين مي‌فرمايد: «اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذي لا تُدْرِكُهُ الشَواهِدُ وَ لا تَحْويهِ الْمَشاهِدُ وَ لا تَراهُ النَّواظِرُ وَ لا تَحْجُبُهُ السَّواتِرُ» (2) حمد و سپاس خدايي را سزاست، كه حواس او را درك نكند، و مكـــان‌ها وي را در بر نگيــرد، ديـــده‌ها او را نبيند، و پوشش‌ها او را مستـــــــور نســـــازد.
1- همان مدرك، ص 107، خطبه 91 .
2- پيــام امــام، شــرح ترجمه نهــج البــلاغه، آيــةاللّه مكــارم شيـــرازي، ج 1، ص 108 .
(70) ولايت
بنابراين بهترين و عالي‌ترين تعبيرات لطيف از زبان مبارك اميرمؤمنان، حضرت علي عليه‌السلام براي شناخت دقيق حضرت حق، در جملات گوناگون صادر شده است، كه همچون آفتاب بر تارك تاريخ اسلام و جهان، به عنوان نموداري از حقايق پرتوافكن گرديده و در برابر عقايد باطل و خرافي از هر نوع آن، چه افراط و چه تفريط نورافشاني مي‌كند. همچنين در برابر گروه افراطيون، دسته ديگر عقيده دارند كه اصلاً شناخت خداوند

غيرممكن است، و مي‌گويند ما از اوصاف و صفات خدا هيچ نمي‌فهميم و از عالم بودن او مطلقا چيزي درك نمي‌كنيم. كه اين‌ها هم تفريط كاران هستند و در راهي گام مي‌نهند و نهاده‌اند كه جز ظلمت و تاريكي و مسدود نمودن معرفةاللّه و با تعطيل كردن مسير شناخت خداوند تبارك و تعالي، درك توحيد و شناخت صفات حضرت حق را مسدود و منكران حقيقي اوصاف و صفات ربّ العالمين شده‌اند.
ولايت (71)
كه در اين راستا اميرالمؤمنين عليه‌السلام خطّ مستقيم معرفت و شناخت خداوند تعالي را از ميان افراط و تفريط‌هاي ناهنجار، با ترسيم درست و به صورت دقيق‌ترين و رساترين درس وحدانيّت حضرت حقّ به همگان نشان داده است.

آري، او (اميرالمؤمنين سلام اللّه عليه) و فرزندان مطهّر و گراميش سراج منير و صراط مستقيم و نور هدايت انسان‌ها و مسلمان‌ها در طول تاريخ بوده و هستند و اصلاً افتخار آفرينش به وجود مبارك اين خاندان مطهَّر و مطهِّر است. و اگر وجود و موجوديّت آفرينش تجلّي دارد و هر چه وجود پيدا كرده، به احترام پيامبر و آل پيامبر اسلام عليهم‌السلام مي‌باشد. در اين جا باز هم از لسان مبارك مولاي متقيان، حضرت علي عليه‌السلام كه در ستودن ائمه هدي (صلوات اللّه عليهم) مي‌فرمايد، مي‌آوريــم .

(72) ولايت

حضرتش در ادامه خطبه مي‌فرمايد: «قَد طَلَعَ طالِعٌ، وَ لَمَعَ لامِعٌ، وَ لاحَ لائِحٌ، وَ اعْتَدَلَ مائِلٌ، وَ اسْتَبْدَلَ اللّهُ بِقَوْمٍ قَوْما، وَ بِيَوْمٍ يَوما، وانْتَظَرْنَا الْغَيْرَ انْتِظارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرِ»(1) مي‌فرمايد: آگاه باشيد كه خورشيد (امامت و ولايت ما خانواده، به صورت آشكار بعد از گذشت زمان با عملكرد ديگران به عنوان حكومت كه نتوانستند آنچه اسلام مي‌خواهد به انجام رسانند و همچنين از عهده اجراي حق و عدالت برنيامدند) طلوع كرد و آشكار شد و درخشندگي اسلام را به اعتبار ما روشن ساخت. آثار فتنه و جنگ‌هايي كه در اثر كنار گذاردن ما از حكومت كه حقّ مسلم ما بود هويدا شد. (اگر مردم گوش به فرمان پيامبر خود مي‌بودند و از ما فاصله نمي‌گرفتند و گول منحرفان را نمي‌خوردند) انحراف و كجي و ناداني و گمراهي به سوي آن‌ها سرازير نمي‌شد.

1- نهـــج البـــلاغـــه، فيـــض الاســلام، خ 152، ص 470 .

ولايت (73)

اكنون خداوند، بعد از آن همه فتنه و جنگ و انحراف، مسير را مستقيم و راست كرد (و تمام موانع را برطرف نمود و گروهي كه نتوانستند اوامر خداوند تعالي و پيامبر عظيم‌الشأن اسلام را پياده نمايند و در حقيقت بدون اين كه شايستگي كار خلافت و حكومت را داشته باشند، مسؤوليت را برداشتند و مردم را از مسير اصلي منحرف نمودند، خداوند گروهي ديگر، كه حق آنان بوده و مي‌باشد را به جاي آنان كه حق نبودند قرار داد) و روزي را به روز ديگر تبديل فرمود و ما انتظار تغيير اوضاع و گردش روزگار را (با وضعيّت به وجود آمده، از قبيل پياده نشدن احكام اسلام و ظلم و جور و ستمگري و غارت بيت‌المال) داشتيم. (و زمينه را براي ترويج اسلام و حكومت اسلامي به وسيله ما فراهم شده مي‌بينيم) مردم همانند آنان كه در دوراني از سال قحطي كشيده و خشكسالي ديده كه منتظر باران هستند، مي‌باشند. (مردم بر مبناي فطرت ذاتي كه خلقت يافته‌اند و

از حقّ و عدالت و مساوات و هدايت و رستگاري مي‌توانند بهره‌مند شـونـد، محـروم شـده‌انـد و چشـم به عـدالت اجتمـاعي بـودند، تا همچون قحطي كشيدگان در دوران خشكسالي، از باران ترنّم و گهـربار حكـومت ولايـت بهـره‌مند گردند).

(74) ولايت

آري! انسان وقتي به كمال مطلوب خود مي‌رسد تنها موجودي از ميان همه موجوداتِ خداوند سبحان است، كه مي‌تواند مظهر اسم اعظم (اللّه گردد و الگو و سرمشق براي انسان‌هاي ديگر واقع شود. بنابراين كامل‌ترين انسان‌ها، وجود نازنين و مقدّس محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل محمّد عليهم‌السلام مي‌باشند كه خداوند تعالي آنان را براي هدايت انسان‌ها و كلّ آفرينش برگزيده است، و علّت اين برگزيدگي و انتخاب هم براي اين است كه اين بزرگواران مظهر اسم اعظم جمال و جلال حضرت حـقّ هستنـد.

(اللّه يعني مظهر صفات

ولايت (75)

احد در ميم احمد گشت ظاهر درين دور اول آمد عين آخر

ز احمد تا احد يك ميم فرق است جهاني اندرين يك ميم غرق است

بر او ختم آمده پايان اين راه در او منزل شده آدعُوا الي اللّه

تجلّي اسم اعظم

زماني كه تمامي مظاهر اسماء فاني مي‌شوند و اسم‌ها ديگر مظهري ندارند، تنها چيزي كه از تمامي اسماء شريفه باقي مي‌ماند، دو اسم شريف (ذوالجلال و الاكرام) است، كه اين دو اسم شريف تحت اسم اعظم (اللّه تجلّي مي‌يابند. بنابراين هر موجودي كه مظهر اسماء (ذوالجلال و الاكرام) باشد، در واقع مظهر اسم اعظم (اللّه خواهد بود و چون (اللّه اسم اعظم خداوندي است و تمام اسماء تحت آن هستند، يقينا وجود بقيه مظاهر، فرعِ وجود اين مظهر اعظم خواهند بود كه محمّد

(76) ولايت

و آل محمّد عليهم‌السلام مظهر اسم اعظم حضرت باريتعالي مي‌باشند و خداي تبارك و تعالي به‌احترام اسم‌اعظم‌خود، كه متجلّي دروجودات‌مقدّسه‌محمّدوآل‌محمّد عليهم‌السلام گرديده است، تمامي جهان را خلق فرموده است. و به اعتبار همين جايگاه عظيم، امام و راهنماي ديگر انسان‌ها واقع شده‌اند كه هيچ‌كس در هيچ زماني قدرت تقابل علمي، اخلاقي، فرهنگي و معنوي و مادي (از نظر قدرت مادي و معنوي) را ندارند. و اين بزرگواران هر چه از خود بگويند، در حقيقت از قدرت تفويضي از ناحيه حضرت حق بيان فرموده‌اند، كه در ادامه خطبه چنين مي‌فرمايد: «وَ اِنَّمَا الْاَئِمَّةُ قُوّامُ اللّهِ عَلي خَلْقِه، وَ عُرَفاؤُهُ عَلي عِبادِهِ»(1) و به درستي كه ائمه (پيشوايان) بــراي خــلايق، مقتدي و راهنماي به حق هستند، تا او را به بندگانش بشناسانند.

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، ج 152، ص 470 .

ولايت (77)

در حقيقت، امام و پيشواي حق مي‌بايست به امور امامت قيام كند و شرايع دين را براي هدايت مردم، به مردم عرضه نمايد. و همچنين بر آنان كه واقعا مي‌خواهند پيروي كنند، واجب مي‌شود كه دوستي و پيروي اين خاندان گرانمايه را از جان و دل پذيرا باشند، زيرا ائمه اثني عشر (عليهم السلام) براي هدايت و راهنمايي خلايق، در قالب امر و نهي از خداوند تعالي معرفي شده‌اند، تا به واسطه آن بزرگواران، خداوند تعالي شناخته و پرستيده شود. شناخت و اعتقاد و يقين از جمله عناوين و مواردي است كه پيروان ائمه هدي (سلام اللّه عليهم) و ديگر انسان‌ها، مي‌بايست از طريق خلفاء بر حق به آن‌ها واقف و آگاه گردند، تا در مسير هدايت به سوي حضرت باري (جلّ جلاله) دچار شكّ و ترديد نشوند. و اين خوشبختانه به وفور براي راهنمــايي آنــان كه بخواهند هدايت شوند، در كلمات گهــربار ائمه معصومين و در حركات و اعمال و زنــدگي آن

(78) ولايت
بزرگواران، به عنوان سنني صالحه و باقيه، از طريق علماي بزرگوار شيعي به طور متقن و قوي رسيده است.
بنابراين تا شناخت ائمه و پيشوايان ديني تحقّق نيابد، شناخت حضرت باري محقّق نمي‌شود. و تا آگاهي و بينش در جسم و جان انسان‌هاي پيرو صورت نگيرد، اطاعت و پيروي معناي اصلي خود را در قالب عمل نمي‌يابد، و لذا خداوند فقط به وسيله آنان شناخته و پرستش مي‌شود: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلاّ مَن عَرَفَهُم وَ عَرَفُوهُ، وَ لا يَدْخُلُ النّارَ اِلاّ مَن أَنْكَرَهُم وَ أَنْكَرَوُهُ»(1) حضرتش (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) مي‌فرمايد: داخل بهشت نمي‌شود، مگر كسي كه آنان (ائمه معصومين) را بشناسد، يعني اعتقاد قلبي و عملي به خلفاء بر حق و جانشينان حقيقي پيامبر عظيم‌الشأن اسلام داشته باشد.
1- همــان مــدرك سابق، ص 471 .
ولايت (79)
بايد اذعان كرد اگر كسي آنان را دوست داشته و باور كرده باشد، مطيع و پيرو آن‌ها خواهد شد. پس كسي كه از خلفاء بر حق اطاعت و پيروي ننمايد، ايشان را نشناخته و از اين اعتقاد ظاهري و دوستي بي‌محتوي، سودي به دست نمي‌آورد. و حقيقتا داخل بهشت نمي‌شوند، مگر اين كه قبل از رفتن از اين دنيا آن‌ها را بشناسد و همچنين توبه كنند تا در قيامت به اذن اللّه و فرمان او، پيشوايان حقيقـــي او را شفــاعت نمايند.
شناخت و معرفت به ائمه هدي عليهم‌السلام زمينه هدايت در راستاي طريق صراط مستقيم الي‌اللّه را فراهم مي‌آورد. لزوم دوست داشتن و به دنبال آن پيروي از ائمه هدي عليهم‌السلام اعتقاد قلبي و يقين ايماني به خلفاي بر حقّ پيامبر عظيم‌الشأن، يعني اميرالمؤمنين و يازده فرزند آن بزرگوار مي‌باشد، تا دوستي و هدايت و معرفت
(80) ولايت
به آنان و راه آنان، سودي براي ما فراهم آورد. بنابراين، اگر كسي آن‌ها را دوست داشته باشد و همچنين به جانشيني آن بزرگواران اعتقاد داشته باشد، امّا از آن‌ها اطاعت ننمايد، ايشان را نشناخته و از اين دوستي و اعتقاد طرفي نخواهد بست.
و اين كه در روايات از قول امير المؤمنين عليه‌السلام آمده است كه: دوستي اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه‌السلام «يَأكُلُ السَّيِّئات... الخ» (روايت) يعني: دوستي علي بن ابي طالب عليه‌السلام بدي‌ها را نابود مي‌كند، همچنان كه آتش هيزم را. و يا نقل شده است به اين كه: داخل آتش نمي‌شود كسي، مگر منكران آن حضرت. و اين بزرگوار (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) هم منكران و معاندان را از خويش نمي‌دانند، علّتش اين است كه اعتقاد به ولايت، محور اصلي و ستون قوي اسلام

است. زيرا شناختن ائمه هدي و اعتراف به امامتشان و اين كه هر كدام از آن بزرگواران كه دوازده تن (صلوات‌اللّه عليهم) هستند، در ايام امامتشان كه از جانب حضرت حق (جلّ جلاله)
ولايت (81)
تعيين شده است، مفترض الطّاعة هستند و هر يك از آنان، حقّ حاكميت و اجراي حكومت بر مردم زمان خود در تمامي شئون زندگي آن‌ها را دارا مي‌باشند. و لذا بر همين اساس است كه ولايت بزرگ‌ترين ركن و پايه ايمان و شرط قبول شدن اعمال مسلمانان و شيعيان محسوب مي‌شود و بدون اعتقاد به آن هيچ‌يك از عبادات، سودي براي فرد مسلمان عبادت كننده ندارد.
و عبادت زماني سود مي‌بخشد و انسان را به سعادت حقيقي سوق مي‌دهد، كه اعمال آن منطبق بر مشي و طريق شريعت باشد و كيفيّت عمل بدان‌گونه باشد كه شرع بپسندد. و اين امر تحقّق نمي‌يابد، مگر آن كه از طريق صاحب شريعت و مآخذ متقن و صحيح اخذ شده باشد. و اين هم به هيچ وجه ممكن نمي‌شود، مگر از ناحيه صاحبان شريعت حقيقي، كه همان امامان معصوم (صلوات‌اللّه عليهم) مي‌باشند . و اين امامان حقيقي افرادي نيستند، جز ائمه بزرگوار و معصومين
(82) ولايت
دوازده‌گانه، كه فرزندان و جانشينان به حقّ پيامبر عظيم‌الشأن اسلام، حضرت محمّد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند كه از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام شروع مي‌شود و به حضرت حجّةبن الحسن العسكري، امام مهدي صاحب الزمان (عجل اللّه تعالي فرجه‌الشريف) پايان مي‌يابد و اينان فرزندان به حقّ پيامبر اسلام و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فاطمةالزهرا عليهاالسلام هستند، كه از ناحيه حضرت ذوالجلال تعيين، و براي هدايت بشر و مسلمان‌ها، بعد از پيامبرمشخص شده‌اند. و اينان هستند كه قرآن كريم و قانون شرع را براي رسيدن انسان‌ها به سعادت حقيقي تفسير و تبيين مي‌نمايند.
چه زيبا و ارزشمند است كه انساني بتواند، به عنوان درخشان‌ترين مظاهر تحوّلات فردي و روحاني خود، اساس هدايت و ارشاد ديگران واقع شود و همچون خورشيدي فروزان، فرا راه ديگران قرار گيرد و بزرگ‌ترين تحولات
ولايت (83)
تاريخي بشر را تا مدّت نامحدود به دوش كشد. و اين خصيصه، جز از ناحيه ذوات مقّدسه معصومين عليهم‌السلام كه از جانب حق تعالي تأييد شده باشند، ممكن نمي‌گردد. حضرت اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه‌السلام كه بزرگ‌ترين شخصيت جهان آفرينش بعد از رسول مكرّم اسلام مي‌باشد، ارزشمندترين مظاهر قدرت خداوندي را از خود بروز و ظهور داده است،

که اگر آن بزرگوار در صحنه گيتي وجود پيدا نمي‌کرد، معلوم نبود مفاهيم و عبارات و کلمات چگونه تفسير و تبيين و ترجمه مي‌شد. اين شخصيت والا مرتبه و مافوق بشر، که توصيف اوصاف و کمالات او براي هيچ‌کس جز معصومين بزرگوار قابل تصور نمي‌باشد، داراي دو نوع زندگي است:
اوّل: از نظر خصوصيّات فردي و نسب و تولد و خاندان و امور طبيعي، که به طور کلّي با افراد بشر تفاوت از زمين تا آسمان و يا محال خواهد بود، «ترسيم چهـــره ولايـــت».
(84) ولايت
دوّم: از نظر زندگي معنوي و کمالات روحاني و مظاهر قدرت يداللّهي و اعتلا و ارتقاي قدرت روحي، تا آن جا که به حدّ ستايش رسيده، و بشر از دست يازيدن به اين مقام رفيع و منيع عاجز است. بنابراين، ترسيم چهره تابناك و مبارك و مطهّر اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، براي پي بردن به شخصيت حقيقي و واقعي آن بزرگوار، جز از لسان ولايت نبوّي، يعني حضرت رسول اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله که (حضرتش)، خود او را در دامــان خــود تـربيت نمــوده است، ممکــن نمي‌گـــردد.

ترسيم خصوصيات اميرالمؤمنين عليه‌السلام از لسان مبارك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله چه زيبا بيــان شــده اســت:
قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله : «مَن اَرادَ اَن يَنْظُرَ اِلي اِبْراهيمَ في حِلْمِهِ، وَ اِلي نُوحٍ في
ولايت (85)
حِكَمِهِ، وَ اِلي يُوسُفَ في جَمالِهِ، فَلْيَنْظُر اِلي عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِب» .
ترجمه: هر كس بخواهد ابراهيم را بنگرد با حلم او، و نوح را با حكمت او، و يوسف را با جمال او، به چهره مبارك و صورت بي‌مانند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نظر كند. (1) نقل است كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در زيبايي، بعد از پيامبر بي‌نظير بوده. و يك هيئت معتدل و متناسب و يك قامت ورزيده و قوي داشته‌اند و اين موجب‌شده‌كه بتواند روحيّات مبارك خود را با قواي جسماني بروز و ظهور دهد، وازخودآثاري‌بگذاردكه‌چشم‌روزگارنديده‌است.دروصف‌زيبايي‌حضرتش،شعرا و ادبا، با لساني كه خود دارند توانسته‌اند اندكي چهره زيبا و مبارك حضرتش را ترسيم‌نمايند،كه در برابر صورت تابناك ملكوتي آن بزرگوار بسيار ناچيز است.
1- كتـــــاب چهـــــارده معصـــــوم، عمـــــادزاده، ص 366 .
(86) ولايت
قمر رنگي ز رخسارش شكر طعمي ز گفتارش
بشر را مهر ديدارش نهان چون روح در اعضا
رخش مهري فروزنده لبش ياقوتي ارزنده
از آن جا خرد زنده از اين نطق سخن گويا
بهشت از خلق او بوئي محيط از جود او جوئي
(عماد زاده)
براي شخصيت والاگهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام اسامي و القاب فراوان در كتب و اخبار آورده‌اند. صاحب كتاب چهارده معصوم به نقل از خوارزمي، بيش از دويست نام وصفي از حضرتش نام برده است، و از كتب اخبار بيش از هزار نام آورده است، كه مشهورترين آن‌ها عبارتند از: «اسداللّه يداللّه عين اللّه نوراللّه حيدر و علي ؛ كه علي مشهورترين از اين چند نام مقدّس است و از ناحيه عرش حضرت حقّ براي آن بزرگوار انتخاب شده از جمله شعر زير كه پس از دعاي ابوطالب، پدر اميرمؤمنان از ناحيه حقّ بر قلب وي الهام شد :
ولايت (87)

خُصِّصْتُما بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ اَلطّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمَرْضِيِّ
وَاسْمُهُ مِن شامِخِ عَلِيٍّ عَلِيٌّ اَشتُقَّ مِنَ الْعَلِيِّ (1)
درحديث نبوي چنين آمده است: «ياعَلي اَنْتَ الصِّدّيقُ الأكْبَرِ اَنْتَ الْفارُوقَ الَّذي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ ـ اَنْتَ يَعْسُوبُ الدّينِ»(2)
براي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، لقب‌هاي فراواني موّرخين نقل كرده‌اند، هرچه شخصيت وجودي فرد قوي‌تر و گسترده‌تر باشد، آثار وجودي او بر روي هر
1- شما دو نفر به‌فرزندي پاك مخصوص شديد كه طاهر و مطهّر و مرضِيّ است و اسم او از بلندترين علوّ من است، همان علي كه نام او از نام علوّ من گرفته شده است .
2- چهارده معصوم، عمادزاده، ص 367. معني عبارت: اي علي تويي بزرگترين راستگو، تشخيص‌دهنده و جداكننده حق از باطل و پناهگاه رئيس و پيشواي بزرگ دين .
(88) ولايت
اثري پهناورتر و گسترده‌تر خواهد بود. شخصيت بارز و بي‌نظير حضرت، آن‌چنان ژرف و عميق است كه بر روي هر چيزي اثري خاصّ مي‌گذارد: هذا يَعْسُوبُ الدّينِ قائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ، اِمامُ الْمُتَّقينَ، اَميرُ الْمُؤْمِنينَ»، از جمله القاب مشهور آن بزرگوار است كه ثبت شده‌است. (1)
پيامبرعظيم‌الشأن‌اسلام‌بالسان مبارك خود، اين چنين حضرتش را در ارتباط باكنيه‌توصيف مي‌فرمايد: «اَبَاالْحَسَنَيْن، اَبُوالرَّيْحانَتَيْن، اَبُوالسِّبْطَيْنِ»(2) از مشهورترين كنيه‌هاي حضرتش (ابوتراب) است، كه پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله در حديثي به او خطاب كرد و فرمود: (توشايسته‌كنيه‌ابوتراب هستي) زيرا متواضع و خاك نشين و خاشع بود.
1- همان مدرك، معناي عبارت اين است: علي نگهبان دين، رهبر چهره‌ها و دست و پاهاي نوراني، امام پرهيزكاران و پيشواي مؤمنين است .
2- يعني علي پدر امام حسن و حسين، همان دو گل خوشبو، دو فرزند (بزرگوار) است .
ولايت (89)

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه مظهر كمال انسانيّت در بزرگ‌ترين مكتب توحيدي جهان، و پرورش يافته مهد نبوّت و مكتب الوهيت است. از سن شش سالگي تحت تكفّل (كفالت) پسر عمّ گرامش، حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله قرار گرفت و اين امر به دستور حضرت حق جلّ جلاله، به پيامبرش صادر شده. روزي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «يا علي! خداوند به من امر كرده تو را تربيت كنم و به تو علم و دانش بياموزم، تا مرا معاونت و معاضدت كني» .(1) مكتب رسالت آن‌چنان شخصيتي تربيت كرد كه بزرگ‌ترين مربي جهان بشريت و انسانيّت و اسلاميّت محسوب مي‌گردد، كه هيچ‌كس جز معصوم نمي‌تواند عظمت روح و تكامل نفس و سير

1- همـان مــدرك، ص 368 .

كمال اخلاقي و قوّه متصّرفه او در نشئه مُلك و ملكوت و پرهيزگاري علمي و اجتماعي او را دريابد. تربيت چنين شخصيتي والامقام و ارزشمند، آن چنان مرشد و هادي مسلمين و شيعيان حضرتش قرار گرفت كه پيروان آن بزرگوار، جــز حــقّ نگــوينــد و جــز حــقّ طلــب ننمــاينــد و جــز حــقّ نجــوينــد.

به گفته صاحب كتاب چهارده معصوم كه مي‌گويد: مكتب تربيتي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از نظر روانشناسي، بزرگ‌ترين و عميق‌ترين و وسيع‌ترين مكتب علمي و تربيتي جهان بشريّت محسوب مي‌شود. اين تهذيب و تعليم، از ناحيه بزرگ‌ترين شخصيت جهان بشريت و در حقيقت عصاره خلقت آفرينش، يعني حضرت ختمي مرتبت محمّد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله صورت گرفته و بازتاب آن فعاليت شگرف، توانسته عملاً دروازه‌هاي ايمان و تقوا و فضيلت و سجاياي فاضله اخلاقي را، در طول تاريخ و در سطح جهان با برهان منطقي براي مردم

ترجمه نمايد. و در حقيقت با پرورش همين افكار بسيار ارزنده كه از ناحيه ولايت نبوي تحقّق پذيرفت، مسلمانان توانستند چند صد سال بر جهان، حكومت ظاهري داشتـــــه بــاشنــد. (1)

حضرت علي عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليهاالسلام در خانه پيامبر نشو و نما يافته‌اند و اين دو بزرگوار از افاضات عميق حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله بهره‌مند شده و تربيت كامل گرفتند. گر چه شايد برخي عنوان نمايند كه بعد از مدتي حضرت زهرا عليهاالسلام به خانه شوهر گرامش يعني حضرت علي عليه‌السلام رفته‌اند، اما خانه علي عليه‌السلام به استناد روات و مورخين شيعه و سنّي، مشرف بر مسجد و خانه رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله بود. امـّا
1- همـان مدرك، ص 369 .
(92) ولايت
تمـامي درب‌هـا كـه به مسجـد بـاز مي‌شد، توسط پيامبر اسلام بسته شد، جز درب خـانـه خـود پيـامبر و علي عليه‌السلام (وَ سَدَّ الأبْوابَ اِلاّ بابَهُ) ارتباط و اتّصـــال بـه هميـن مـــوضـــوع دارد.

رسول گرامي اسلام، آنقدر سفارش اهل بيت خود را فرمود، كه تمامي كتب عامّه و خاصّه از اين خبر مهمّ مملوّ مي‌باشد: «قُل لا اَسْئَلُكُم عَلَيْهِ اَجْرا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي» (1) بگو هيچ اجر و مزدي از شما نمي‌خواهم، جز دوستي و مودّت با اقربا و نزديكانم. يكي از اقربا و نزديكان پيامبر، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است كه در دامن حضرتش تربيت يافت.
اصلاً اطلاق كلمه اهل بيت، به اولين خانواده
1- 23 / شوري .
ولايت (93)
ولايت، كه متشكّل از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليهاالسلام و امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام و امّ كلثوم و زينب است، منتسب شده است و حديث (اَهْلُ بَيْتي اَمانٌ لِاَهْلِ الاَرْضِ) كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: (اهل بيت من، امنيت براي اهل زمين است) يعني: استقرار نظم و امنيّت در كلّ آفرينش، به بركت وجود مبارك پيامبر و اهل بيت گرامش عليهم‌السلام تحقّق يافته است و اين جزء نظام تكوين حضرت حـقّ محســوب شــده است .
(94) ولايت

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از دوران كودكي كه تحت سرپرستي پيامبر اسلام قرار گرفت، زمينه جانشيني و وصايت حضرتش، پس از رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله تحقق يافته است. صاحب كتاب چهارده معصوم (1) به نقل از اكثر علماي اهل سنت، حديث مشهور نبوي را با سند و مدرك صحيح آورده است: «قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله : اِنَّ هذا اَخي وَ وَصِيّي وَ وَزيري وَ خَليفَتي فيكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اَطيعُوا». رسول اكرم فرمودند: به درستي كه اين علي، برادر و وصي (جانشين) و وزير و خليفه (حــاكــم) شما خواهد بود. همان‌گونه كه حرف مرا شنيديد و اطاعت كرديد، پس از او بشنــويد و تبعيّــت كنيــد.

1- چهارده معصـوم، ج 1، ص 371 .

ولايت (95)

جريان طرح ولايت و وصايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام زماني مطرح گرديد، كه پيامبر اسلام از اقربا و خويشاوندان نزديك خود دعوت به عمل آورد و اميرالمؤمنين عليه‌السلام كودكي بود كه (8) الي (9) سال از سنّ مباركش مي‌گذشت. دعوت پيامبر براي نبوّت و امامت براي نخستين مرتبه و درخانه خودش بود، كه خويشان و نزديكان به اسلام فرا خوانده شدند و هيچ‌كس به دعوت حضرت رسالت پناه جواب لبّيك ندادند، و فقط اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بوده است، كه دعوت پيامبر را جواب مثبت داده است. در ارتباط با انتخاب راه، علي عليه‌السلام مجبور نبود كه جواب گويد، اما جواب فرموده، آن هم جواب مثبت و به اين تعهد و پيمان براي هميشه پايبند بوده است، همان‌طور كه تمامي فرق مسلمين، از علما و دانشمندان و غير مسلمين در كتب خود آورده‌اند.

و لذا اكثر مورخين، نقل كرده‌اند كه «اِنَّهُ لَم يُشْرِك بِاللّهِ شَيْئا» به درستي كه

(96) ولايت

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، حتّي لحظه‌اي به خداوند تعالي شرك نورزيد. در جريان دعوت اقربا و خويشان چنين نوشته‌اند كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اقربا و خويشان خود را دعوت نمود و اين‌ها فرزندان عبدالمطّلب بودند. حضرت طعامي فراهم نمود، زماني كه خواستند به غذا خوردن شروع نمايند، فرمودند: «بِسْمِ اللّهِ» كه موجب تعجّب همگان شد. بعد از صرف غذا فرمود: «من از جانب خداوند بزرگ برانگيخته شدم و فرستاده او، و مأمورم كه شما خويشان و اقربا را به خداي بي‌همتا دعوت كنم» و براي بيان اين دعوت سوگند ياد نمود: «به خدا سوگند، من

برانگيخته خدا هستم». در ادامه فرمودند: «من شما را به دو كلمه دعوت مي‌كنم، اوّل به وحدانيّت پروردگار، دوم به رسالت خودم؛ كه من پيغمبر او هستم. هر كس دعوت مرا اجابت كند و به ياريم برخيزد، برادر و وزير و جانشين من پس از من خواهد بود».

تمامي مورخين، از شيعه (1) و سنّي نقل كرده‌اند كه در جمع افراد حاضر در جلسه، هيچ‌كس جز اميرالمؤمنين عليه‌السلام نبود، كه بدون درنگ از جا برخيزد و اظهار نمايد من به تو ايمان آوردم. اصلاً از اهل جلسه، هيچ‌كدام جواب ندادند و اين امر سه بار تكرار شد و حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده‌اند: «بنشين يا علي» تا دفعه آخر فرموده‌اند: «يا علي! توئي برادر من و وزير من و تويي جانشين من و تويي وارث من پس از من». آري، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از همان اوان كودكي، سخت پايبند تعهّد و پيمان و وفاداري به اسلام و پيامبر بود. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در پايداري به وفا و تعهّد اخلاقي و ايماني، آن چنان عظمتي از خود نشان داد، كه موجب شگفت و تعجّب همگان را فراهم كرد، تا آخرالامر در راه اين جهاد مقدّس، در محراب عبادت به ضرب شمشير يكي از شقي‌ترين افراد به شهادت رسيد.

1- عمـــادزاده بـه نقـل از مـروج الـذهـب مسعـودي، ج 1، ص 372 آورده اسـت.

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: من هفتاد منقبت دارم كه هيچ‌كس را چنين نيست.
اوّل: يك چشم به هم زدن، مشرك به خداوند تعالي نبودم يا نشدم، ولات و عـــزّي را نپــرستيــدم. اِنّي لَم اُشْرِك بِاللّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَم اَعْبُدُ الاّتِ وَ الْعُزّي (1)
دوم: هرگز مي (مسكــرات) ننـوشيـدم.
سوم: در كودكي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نگهداري مرا از پدرم درخواست كرد، و من از همـــان وقت با آن حضـــرت همخــواب و هــم خوراك و طرف صحبت بودم.
چهارم: (اَوَّلُ النّاسِ ايمانا وَ اِسْلاما) پيش از همــه ايمــان و اســلام آوردم.
1- خصـــال شيــخ صـــــدوق، ج 2، ص 355 .
ولايت (99)
پنجم: رسول خدا به من فرمود: «اي علي! نسبت تو به من، چون نسبت هارون است به موسي، جز آن كه پس از من پيغمبري نباشد».
ششم: من آخرين كسي بودم كه از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.
هفتم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله چون به غار ثور رفت، مرا در جاي خود خوابانيد و با پتوي خود پوشانيد. چون مشركان به خانه او آمدند، گمان بردند من محمدم. مرا از خواب بيدار كردند و گفتند: رفيقت چه شد؟ گفتم، دنبال كاري رفت. گفتند: اگر گــريختــه بــود، اين علــي هم با او گــريختــه بـــود.
هشتم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هزار در دانش بر من گشود، كه از هر يك هزار باب گشــوده مي‌شــد، و يكي از آن‌ها را به ديگري ياد نداد.
نهم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي! چون خداوند اولين و آخرين را محشور
(100) ولايت
كنــد، بــراي من منبــري بــرتــر از منبــر پيغمبــران گذارد و براي تو منبري بـرتـر از منبــر اوصيــاي ديگر و تو بر آن بالا مي‌روي .
دهم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: من از رسول خدا شنيدم كه مي‌فرمود: اي علي! چيـــزي در قيـــامت به مــن نداده‌اند، جز آن كه مــانند آن را براي تو درخواست كردم.
يازدهم: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم، مي‌فرمود: اي علي! تو برادر مني و من برادر توام، دست تو در دست من است تا به بهشت رويم

.
دوازدهم: من از رسول خدا شنيدم كه مي‌فرمود: اي علي! تو در امّت من همانند كشتي نوح هستي كه هر كس بر آن سوار شد، نجات يافت و هر كس تخلّف ورزيد، غرق شد.
سيزدهم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله عمّامه مبارك خود را با دست مبارك خود بر سر
ولايت (101)
من بست و دعاي پيروزي بر دشمنان خدا را بر من خواند، تا به ياري خدا آن‌ها را شكست دادم.
چهاردهم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود كه، بر پستان خشكيده گوسفندي دست بكشم. عرض كردم: شما دست بكشيد. فرمود: اي علي! كردار تو كردار من است، من بر آن دست كشيدم و به من شير داد. يك جرعه به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله دادم، رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من از خدا درخواست كردم كه برايم دست تو را بركت دهد، اجابت فرمود. (1)
پانزدهم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا وصيّ خود كرد و فرمود: اي علي! غير از تو كسي مرا غسل ندهد و به خاك نسپارد، زيرا اگر كسي جز تو عورت مرا ببيند،
1- خصال، شيخ صدوق، ص 355 و 356 .
(102) ولايت
ديده‌هايش از كاسه بيرون مي‌آيند. عرض كردم: من چگونه تنها مي‌توانم شما را از دستي به دستي بگردانم؟ فرمود: از غيب به تو كمك مي‌شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: به خدا نخواستم عضوي از اعضاء او را بگردانم جز آن كه براي من گرديد. (1)
شانزدهم: با اين كه ابوبكر و عمر از فاطمه عليهاالسلام خواستگاري كرده بودند، خدا از بالاي هفت آسمان او را به من تزويج كرد و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي! اين نعمت بر تو گوارا باد، كه خداوند، فاطمه سيّده زنان اهل بهشت و پاره تن مرابه تو تزويج كرد. عرض كردم: يا رسول اللّه مگر من از تو نيستم؟ فرمود: اي علي! چرا تو از مني و من از تو، چون دستي نسبت به دست ديگر، در دنيا و آخرت از تو مستغني نيستم.
1- خصال، شيخ صدوق، ص 355 و 356 .
ولايت (103)
هفدهم: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي! تو در آخرت پرچم حمد را به دست داري و در قيامت به من از همه نزديك‌تر نشيني. مسندي براي من پهن كنند و مسندي براي تو، من در گروه پيغمبرانم و تو در گروه

وصيّان، بر سرت تاجي از نور و اكليلي از كرامت گذراند. هفتاد هزار فرشته تو را در ميان گيرند، تا خدا از حساب خلايق فارغ شود.
هيجدهم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مي‌فرمود: تو در ميان امتّم نمونه باب حطه‌اي در بني‌اسرائيل. هر كسي در ولايت تو درآيد، در دري كه خدا فرموده، درآمده است. (باب حطّه) همان بابي است كه خداوند تعالي امر فرموده بود به قوم بني‌اسرائيل، كه از آن در وارد شوند تا سعادتمند گردند. بنابراين با اين تشبيه بسيار زيبا، كه رسول گرامي اسلام فرموده است، خواسته‌اند بفهمانند كه اگر بخواهيد سعادت دنيا و آخرت را كسب نمائيد، بايد پيروي و تبعيّت از ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را قولاً و عملاً به منصه ظهور درآوريد، كه اين مورد رضايت حق تعالي است و همان مسير و راهي است كه خداوند تبارك و تعالي مشخص فرموده است.
(104) ولايت
نوزدهم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مي‌فرمود: من شهر علمم و علي درب آنست، هرگز به شهر نتوان درآمد، جز از در آن. سپس فـرمـود: اي علي! تو به زودي عهد مرا رعايت مي‌كني و به روش مـن نبـرد مي‌كنـي و امّت من بـا تـو مخـالفـت مي‌كنند.
بيستم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم، مي‌فرمود: خداي تبارك و تعالي دو فرزندم حسن و حسين عليهم‌السلام را از نوري آفريده، كه به تو و فاطمه عليهاالسلام ارزاني داشت. آن‌ها مانند دو گوشواره باشند كه بر گوش لرزانند، درخشاني آن‌ها هفتاد برابر درخشاني شهيدان است. اي علي! به راستي خداي تبارك و تعالي به من وعده داده كه آن‌ها را چنان گرامي دارد كه كسي را گرامي نداشته، جز پيغمبران و مرسلين. (آري اين هم بابي براي تقويت و ولايت علوي، توسط ولايت نبوي) .
ولايت (105)
بيست و يكم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله در زندگي خويش انگشتر و زره و كمربندش را به من داد و شمشيرش را به كمر من بست و با آن كه همه اصحابش حضور داشتند و عمويم عباس هم حاضر بود، خداوند مـرا بـديـن كـرامت مخصـوص گـردانيـد، نه آنان را. (تثبيت ولايت از ناحيه مقدّسه حضرت حق، چنان مستحكم و قوي است كه رسول گرامي اين چنين در دادن ابزار و لوازم شخصي خود به وصي و جانشينش دقّت كافي مبـذول مي‌فرمايد).
(106) ولايت
بيست و دوم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: خداي تبارك و تعالي

اين آيه را نازل فرمود بر پيامبرش: (اي كساني كه ايمان آورديد، چون با رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نجوي كنيد، پيش از نجوي، صدقه بدهيد) من قبل از نجوي صدقه دادم و اين آيه نــازل شد، كه هيــچ‌كــدام از اصحــابش پيش از مـن و بعد از من چنين نكردند.
بيست و سوم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: بهشت براي پيغمبران، پيش از آن كه من وارد شوم قدغن است و براي وصييانِ پيامبران، پيش از آن كه تو وارد آن شوي قدغن. اي علي! خداوند تبارك و تعالي درباره تو، به من مژده‌اي داد كه به هيچ‌كدام از پيغمبران پيش از من نداده. به من مژده داده كه تو سيّد وصيّاني، و دو پسرت حسن و حسين عليهم‌السلام دو سيّدِ جوانان اهل بهشتند، در روز قيامت.
بيست و چهارم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود:
ولايت (107)
خداي تبارك و تعالي درباره تو به من نويدي داده، كه تخلّف ندارد. مرا پيغمبر گردانيده و تو را جانشين و به زودي پس از امتم همان را برخورد كنند ، كه موسي از فرعون برخورد ديد ، شكيبا باش و به حساب خدا بگذار تا مرا ديدار كني و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.
بيست و پنجم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا قيامت خواهد بود به من آموخت، خدا آن را بر مــن بــه زبــان پيغمبــرش جـــاري ساخت.
بيست و ششم: نصاري مدّعي شدند كه با پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مباهله كنند، خداوند فرو فرستاد كه هر كس در دين اسلام با تو محاجه مي‌كند، پس از آن‌چه با منطق علم براي تو آمده، بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفس‌هاي ما و نفس‌هاي شما را دعوت مي‌كنيم، سپس لعنت خدا را بر دروغگويان قرار
(108) ولايت
مي‌دهيم. دراين‌جا نفس‌من‌نفس رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و منظور از زنان، فاطمه زهرا عليهاالسلام و از پسران، حسن و حسين عليهم‌السلام بود سپس جمعيت نصاري پشيمان شدند و از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تقاضاي استغفار كردند و حضرت پذيرفت. آن گاه حضرت فرمودند: به حقّ آن كه تورات را بر موسي و قرآن را به محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله فرستاد، اگر با ما مباهله كرده بودند، همه به صورت ميمون‌ها و خوك‌ها مسخ مي‌شدند.
بيست و هفتم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: شنيدم از رسول خدا

صلي‌الله‌عليه‌وآله كه مي‌فرمود: امّت من با پنج پرچم به عرصه قيامت محشور شوند، نخست پرچمي كه بر سر حوض كوثر درآيد، پرچم فرعون اين امّت است، كه معاويه مي‌باشد. دوّم سامري اين امّت كه عمروعاص است. سوم جاثليق اين امّت كه ابوموسي اشعري است. چهارم ابوالاعور سلمي است. ولي پرچم پنجمين با تو است. اي علي! در زير آن مؤمنانند و تو پيشواي آناني. سپس خداي تبارك و تعالي به آن
ولايت (109)
چهار پرچم فرمايد: به دنبال خود برگرديد و روشني جوئيد. در اين حال ديواري جلو آنان كشيده شود كه دري داشته باشد، در درون آن رحمت است كه آن شيعيان و مواليان منند، كساني كه با من به همراهي خارجيان و پيمان‌شكنان و گريزانان از صراط و در رحمت نبرد كردند، كه آنان شيعيان منند و آنان دور از رحمت فرياد كنند، مگر با شما نبوديم؟ اينان گويند: چرا. ولي خود را فريب داديد و بازمانديد و شك كرديد و آرزوهاي دنيا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شيطان شما را فريفت، امروز از شما چيزي پذيرفته نيست و همچنين از كفّار قبول نيست. جاي شما آتش است، همان آتش پناه شما است، و بد سرانجامي است. سپس امتّم و شيعيانم درآيند و از حوض محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله سيراب شوند. در دست من عصايي است از چوب عوسج و دشمنان خدا را برانم، چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه مي‌رانند.
(110) ولايت
بيست و هشتم: حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: به راستي من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: اگر نبود كه غُلات امّتم درباره تو همان مي‌گفتند، كه نصاري درباره عيسي پسر مريم گفتند، فضيلتي براي تو مي‌گفتم، كه به هيچ‌كس نگـــذري، جــز آن كه خــاك زيــرپــايت را بـراي شفـا بردارند.
بيست و نهم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: به راستي من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: خداي تبارك و تعالي مرا با ترس دشمنان ياري كرد و از درگاهش (خداوند) درخواست كردم كه ترا هم (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را) به مانندِ آنچه مرا ياري داده، ياري دهد و براي تو هم مانند آن را قرار دهد.
سي‌ام: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روز جنگ بدر مرا فرستاد، يك كف ريگ را حضورش بياورم. من آن‌ها را گرفتم و بوئيدم، به ناگاه بوي مشك از آن‌ها ساطع شد. من آن‌ها را حضور پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله آوردم، كه آن حضرت آن‌ها را به مشركان پرتاب
ولايت (111)
كرد. چهار دانه آن‌ها از فردوس بود، يك دانه از مشرق و يكي از مغرب و

يكي از زير عرش، با هر دانه صدهزار فرشته بود كه براي ما آمده بودند. بدينوسيله خـداونـد احـدي را گـرامـي نـداشتـه، نه پيش از اين و نه در آينده.
سي و يكم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به درستي شنيدم كه مي‌فرمود: اي علي! واي بر كشنده تو، كه بدبخت‌تر از نمرود و شقي‌تر از پي‌كننده ناقه ثمود است. و به درستي كه عرش خدا براي كشته شدن تو به لرزه مي‌آيد. مژده گير اي علي! كه تو در شمار صدّيقان و شهيدان و نيكاني.
سي و دوم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: خداي تبارك و تعالي از ميان اصحاب پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ، مرا به دانستن ناسخ از منسوخ و محكم و متشابه و خاص و عام‌اختصاص داده.اين‌منّتي‌است‌كه خدابرمن ورسول خودنهاده. رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به من فـرمـود: اي علـي! خداوند به من فرمان داده كه ترا به خود نزديك كنم و
(112) ولايت
دور ننمايم، و ترا بيـامـوزم و بـا تو درشتي نكنم. بر من لازم است كه پـروردگـار را اطـاعت كنـم و بر تـو لازم است كه حفظ كني .
سي و سوم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا به جنگي برانگيخت و دعاهايي درباره من كرد، و بر جريان امور پس از خودش آگاه كرد. پاره‌اي از اصحاب آن حضرت، از اين لطف او نسبت به من اندوهناك شدند و گفتند: اگر محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌توانست، پسر عمّش را به مقام نبوّت مي‌رساند. خدا مرا به واسطه اطلاع بر اين موضوع به زبان پيامبرش، سرافراز نمود.
سي و چهارم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: به راستي از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: هر كس گمان برد مرا دوست داشته و علي عليه‌السلام را دشمن دارد، دروغ گفته. دوستي من و دوستي او جمع نشود، مگر در دل مؤمن. به درستي كه اي علي عليه‌السلام خداي عزّ و جلّ ،اهل دوستي من و تو را در نخست مقام
ولايت (113)
پيشروان بهشت قرارداده، و دشمنان من و تو را در زمره گمراهان از امّت به سوي آتش دوزخ قرار داده.
سي و پنجم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: به راستي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا در يكي از جنگ‌ها به سر چاهي فرستاد، آن چاه آب نداشت، برگشتم و به آن حضرت گزارش دادم. فرمود: گِل دارد؟ عرض كردم: آري. فرمود: از گل آن بياور. مقداري گِل از آن آوردم، در آن كلامي فرمود، و فرمود: آن را در ميان چاه انداز. من آن را در چاه انداختم، ناآگاه آب آن جوشيد تا اطراف چاه پُر شد، خدمت آن حضرت آمدم و او را

آگاه كردم. به من فرمود: اي علي! موفّق شدي، به بركت تو اين آب جوشيد. حضرتش مي‌فرمايد: اين منقبت در ميان اصحاب پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مخصـــوص مــن اســـت.
سي و ششم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم
(114) ولايت
كه مي‌فرمود: مژده‌ات باد اي علي! به درستي كه جبرئيل عليه‌السلام نزد من آمد و اظهار كرد اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله به درستي كه خداي تبارك و تعالي به اصحاب تو نظر كرد و پسر عمّت، و شوهر دخترت فاطمه عليهاالسلام را بهترين اصحاب تو ديد و او را جانشين تو و رساننده از جانب تو گردانيد.
سي و هفتم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: مژده‌ات باد اي علي عليه‌السلام به درستي كه منزل تو در بهشت برابر منزل من است، و تودرآسايشگاه بلند دراعلا علّيين بامني. عرض‌كردم: يارسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله اعــلا علّيين كــدام است؟ فــرمــود: گنبــدي است از دُرّ سفيد، كه هفتاد هزار در دارد و نشيمــن مــن و تــو است.
سي و هشتم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند عزّ و جلّ دوستي مرا در دل مؤمنان پا بر جا كرد و همچنان دوستي تو را اي علي، در دل مؤمنان. و دشمني من و تو را در دل منافقان پابرجا كرد. دوست ندارد تو را، جز مؤمن پــرهيــزكــار و دشمــن نــدارد تــو را، جز منافق كافر .
ولايت (115)
سي و نهم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مي‌فرمود: هرگز دشمن ندارد تو را كسي از عرب، جز زنازاده و از عجم، جز بــدبخــت و از زنــان، جــز آن كه زيـرش خـراب است.
چهلم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: با چشم دردي كه داشتم پيش خود خواند و آب دهن مباركش را در چشم من انداخت و فرمود: بار خدايا! گرميش را سرد كن و سردیش را گرم فرما (شفا عنايت فرما). حضرتش فرموده تاكنون ديگر چشمم درد نيامده است.
چهل و يكم: امير المؤمين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به اصحاب و عموهاي خود دستور داد، درب خانه‌هاي خود را از طرف مسجد (خانه‌هايي كه
(116) ولايت

درب آن‌ها به سوي مسجد باز مي‌شوند) ببندند، ولي درب خانه مرا (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) بازگذارد. اين امر به دستور خداي تبارك و تعالي انجام شد، كــه بـــراي هيــچ‌كس چنين منقبتــي نيســت.
نقش حساس و تعيين كننده وصي ، يعني اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در تمامي فرازهاي تبيين شده از ناحيه مقدّس رسول مكرّم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله روشن شده است ، امّا در اين بخش واضح‌تر و قوي‌تر است كه زندگي خصوصي پيامبر، بعد از ارتحال او، به عنوان وصيت، مي‌بايست از سوي جانشين بزرگوار او كنترل و انجام شود، (به فراز چهل و دوم توجّه فرمائيد) .
چهل و دوم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در وصيت خود به من دستور داد كه قرض‌هايش را ادا كنم، و وعده‌هايي كه داده روا كنم. عرض كردم: يا رسول اللّه شما مي‌دانيد كه مالي ندارم. فرمود: خداوند تو را كمك
ولايت (117)
خواهد داد. هيچ‌كدام از قرض‌ها و وعده‌هاي او را نخواستم انجام بدهم، مگر آن كه خداوند آن را آسان كرد، تا همه قرض‌ها و وعده‌هاي آن حضرت را انجام دادم. و آن‌ها را شماره كردم، به هشتاد هزار رسيد، باقي آن‌ها را هم كه مانده است، به فرزندم حسن عليه‌السلام وصيت كردم ادا كند. (به وضوح روشن است كه امور ولايت را بعد از ولايت قبلي، وليّ بعدي بايد به انجام رساند و اين‌ها از امور ولايت در اسلام است).
چهل و سوم: اميرالمؤمين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در منزل من آمد، سه روز بود كه چيزي نخورده بوديم. فرمود: اي علي! چيزي داري؟ گفتم: به آن كسي كه تو را گرامي داشته و جامه رسالت پوشيده، سه روز است خودم و همسرم و فرزندانم چيزي نخورده‌ايم. رو به فاطمه عليهاالسلام كرد و فرمود: برو ميانه اطاق ببين چيزي هست؟ عرض كرد: اكنون بيرون آمدم، چيزي نبود. عرض
(118) ولايت
كردم: يا رسول‌اللّه من بروم؟ فرمود: به نام خدا برو. رفتم، ناگاه ديدم طبقي از خرماي تازه نهاده و كاسه ترید پهلوي آن است. آن‌ها را حضور رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آوردم، فرمود: اي علي! كسي كه اين خوراك را آورد ديدي؟ عرض كردم: آري. فرمود: او را براي من وصف كن. عرض كردم: سرخي و سبزي و زردي داشت. فرمود: اين‌ها نگارهاي بال جبرئيل است، كه شرابه‌هاي دُرّ و ياقوت دارد. از آن ترید خورديم، تا سير شديم. و هنوز دست ما پاك بود كه جز خطوط كف و انگشت چيزي در آن نبود؟ خدا از ميان اصحاب پيامبر، مرا بدين كرامت مخصوص گردانيد.
چهل و چهارم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا

صلي‌الله‌عليه‌وآله سوره برائت را با ابوبكرفرستاد، پس‌ازآن‌كه رفت، جبرئيل عليه‌السلام آمدوگفت: اي‌محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله ! نبايد اين سوره را تبليغ كند، مگر خود يا مردي كه از خودت باشد. پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا
ولايت (119)
بر شتر خويش كه غضباء نام داشت فرستاد، او را در ذوالحليفه دريافتم و سوره را از وي گــرفتــم و خــداونــد مـرا بدان اختصاص داد.
چهل و ششم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در روز غدير خم مرا پيشواي همه مردم قرار داد و فرمود: هر كه را من آقا و مولاي او هستم، علي آقا و مولاي اوست، دور و نابود شوند قوم ستمكار.
چهل و هفتم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام (فرموده است): رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي! كلماتي به تو ياد ندهم كه جبرئيل عليه‌السلام آن‌ها را به من آموخته؟ عرض كردم: چرا يا رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله . فرمود: بگو: اي روزي ده درويشان، اي مهربان بر گــدايان، اي شنــواتــر از شنــونـدگــان، اي بيناتر از بينايان، از مهربان‌تر از مهــربــانــان، بــه مـــن رحــم كــن و مــرا روزي ده.
چهل و هشتم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: خداي تبارك و تعالي دنيا را
(120) ولايت
از ميان نبرد، تا قائم خاندان ما ظهور كند، دشمنان ما را بكشد، جزيه نپذيرد، صليب‌ها و بت‌ها را بشكند و جمله جهان را به پايان رساند و اموال را ضبط كند و برابر تقسيم نمايد و در ميان رعايا به عدالت رفتار كند.
چهل و نهم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرموده است: من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم، مي‌فرمود: اي علي! به زودي بني اميّه (لعنةاللّه عليهم) ترا لعنت مي‌كنند و فرشته خدا هر لعنتي را، هزار لعن بدان‌ها برگرداند. و چون قائم ما عجّل‌اللّه تعالي فــرجــه ظهــور كنــد، چهــل ســال بـدان‌ها لعن كند.
پنجاهم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرموده است: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چند طايفه‌از امتم‌درباره‌توآزمايش‌شوندوگويند كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله براي چه علي عليه‌السلام را وصيّ خود كرده، با آن كه چيزي به جا نگذاشته است؟ (در ادامه رسول مكرّم اسلام مي‌فرمايد) آيا قــرآن مجيــد كتــاب پــروردگــارم، پس از حضرت حقّ(جَلَّ و عَلا) بهترين چيزها نيست ؟
ولايت (121)
سوگند به آن كسي كه مرا به راستي فرستاده است، گر تو قرآن را

جمع‌آوري نكني،هرگزجمع‌نشود. (يعني‌اگر حضرت‌علي عليه‌السلام كه‌جانشين‌به‌حقّ‌رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله هست و از وحي و عوامل آن به طور قطع و يقين آگاه مي‌باشد، كه چه سوره و چه آيه‌اي در كجا بايد قرار گيرد، اقدام به جمع‌آوري ننمايد، هيچ‌كس از عهده بر نخواهد آمد) و خداوند بدين فضيلت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را مخصوص گـردانيـده، كـه ديگـران شـايستگـي چنيـن مـوهبتـي را نـداشتـه‌انـد.

پنجاه و يكم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: خداي تبارك و تعالي خصايص دوستان و اهل طاعت خود را به من عطا فرموده و مرا وارث محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله نموده، هر كه او را خواهد بد آيد، و هر كه را خواهد خوش آيد، و با دست مبارك به سمت مدينه اشاره كرد. (شايد اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌خواستند بفهمانند خلافت و ولايت و جانشيني حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله كه در مدينه هستند، از طرف خداوند و به وسيله پيامبرش به من اعطاء شده است، كه به هيچ‌كس چنين موهبتي اهدا نشده است).

(122) ولايت

پنجاه و دوم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در يكي از جنگ‌ها، گرفتار بي‌آبي شد، فرمود: اي علي عليه‌السلام ! برخيز، نزد اين سنگ رو و بگو، من فرستاده رسول خدايم، آب به من بده. (حضرت امير عليه‌السلام مي‌فرمايد) به حقّ آن خدايي كه كرامت نبوّت را به او عطا كرد، پيغام پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را كه به او رسانيدم، نمونه پستان‌هاي گاو در آن هويدا شد، و از سر هر پستاني آب روان گرديد. چون اين را ديدم، شتابانه به پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله گزارش دادم، فرمود: اي علي عليه‌السلام ! برو از آن آب بياور. مردم ديگر هم آمدند و مشك‌ها و ابزار خود را پر آب كردند، و چهارپايان خود را سيراب نمودند و نوشيدند و وضو ساختند. حضرت مي‌فـرمـايـد: خـداي عزّ و جلّ مرا بـديـن كرامت برگزيد، نه ديگر اصحاب را.

ولايت (123)

پنجاه و سوم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در يكي از جنگ‌ها

كه آب نايابشده بود، به من فرمود: اي علي! يك كاسه آبخوري بياور. كاسه را خدمتش آوردم، دست راست خود را با دست من در آن كاسه نهاد و فرمود: آب ده. (بـا تمـام شـدن فرموده حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله) از ميان انگشتان ما آب جوشيد.

پنجاه و چهارم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در خيبر، مرا به گشودن قلعه فرستاد. چون پاي قلعه

آمدم و به در آن رسيدم، ديدم بسته است. تكان سختي به آن دادم، آن را از جا كندم و چهل گام دور افكندم، و وارد قلعه شدم. مرحب به نبرد من آمد، به هم حمله كرديم. من او را كشتم و زمين را از خونش سيراب كردم. با آن كه پيش از من دو تن از اصحاب خود (عمر و ابوبكر) را فرستاده بود و شكست خورده و كثيف برگشته بودند. (اين آثار معجزه آساي ولايت است، كه چنين شده است).
(124) ولايت
پنجاه و پنجم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: عمرو بن عبدود كه برابر هزار مرد بود، را من كشتم. رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره كشتن او فرمود: يك ضربت علــي در روز خنــدق، بهتــر از عمل تمام جنّ و انس است. فرمود: همه اسلام با همــه كفــر در نبـــــرد شـــــد.
پنجاه و ششم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: اي علي! مثل تو در ميان امّتم، چون (سوره قُل هُواللّه است، هر كه از دل تو را دوست داشته باشد، مثل اين است كه ثلث قرآن را خوانده، و هر كس به دل دوست دارد و با زبان ترا ياري كند، مثل اين است كه دو ثلث قرآن را خوانده و هر كس به دل تو را دوست دارد، با زبان و با دست به تو كمك دهد، چنان است كه همه قــرآن را خــوانــده بــاشــد.
ولايت (125)
پنجاه و هفتم: اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايد: من (علي عليه‌السلام) در همه جنگ‌ها نگــريختــم و كسي با من نبـرد نكرد، جز آن كه زمين را از خونش سيراب كردم.
پنجاه و هشتم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: يك مرغ بريانـي از بهشت براي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آوردند، از خدا خواست كه محبوب‌ترين خلقش را بر او وارد كند. خداوند به‌من‌توفيق‌داد كه بر او وارد شدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.
پنجاه و نهم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: من در مسجد نماز مي‌خواندم كه گدايي آمد و چيزي خواست. انگشتري كه در انگشت داشتم به او دادم، خداي تبارك و تعالي اين آيه را فرستاد: «فَاَنْزَلَ اللّهَ تَبارَكَ وَ تَعالي: "اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ امَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُم راكِعُونَ"». همانا وليّ شما، خدا و رسولش صلي‌الله‌عليه‌وآله است و كساني كه ايمان آوردند و نماز مي‌خوانند و در حال ركوع تصدّق مي‌دهند.
شصتم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: خداي تبارك و تعالي دو بار آفتاب
(126) ولايت

را براي من برگردانيد، و براي احدي از امّت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله برنگردانيد. (اين از كرامات خاص و معجزات‌ويژه‌حضرت‌حقّ‌است،كه درخصوص وليّ خودانجام‌داده‌است).
شصت‌ويكم: اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام مي‌فرمايد (فرموده است): رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود مرا (علي عليه‌السلام را) در زندگي و پس از وفاتش (يعني بعد از شهادت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) امير مؤمنان بخوانند و اين لقب را به هيچ‌كس ديگر نداد. (در حقيقت لقب اميرالمؤمنين كه به علي عليه‌السلام داده شده است، رسول گرامي اسلام اين لقب را چه در حيات ظاهري علي عليه‌السلام و چه در ممات ظاهري آن حضرت، به ايشان (علي عليه‌السلام) اختصاص داده‌اند، كه اين از خصوصياتِ قوّي ولايت است).
شصت و دوم: امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرموده است: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي! در روز قيامت، جارچي حق از ميان عرش فرياد كند كه: سيّد پيغمبران كجا است؟ من جلو مي‌ايستم. سپس آن جارچي جار مي‌كشد: سيّد وصيان كجا است؟ تو جلو مي‌ايستي. رضوان كليدهاي بهشت را پيش من مي‌آورد و مي‌گويند:
ولايت (127)
به راستي خداي جلّ جلاله به ما فرمان داده كه اين كليدها را به تو تسليم كنيم، و به تو فرمان داده كه آن‌ها را به علي بن ابيطالب عليه‌السلام بدهي. پس اي علي عليه‌السلام ! تو قسمت كننده بهشت و دوزخي.
شصت‌وسوم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرموده‌است: به راستي‌از رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم، مي‌فرمود: اي علي عليه‌السلام ! اگر تو نبودي، مؤمنان از منافقان شناخته نمي‌شدند.
شصت‌وچهارم: اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام فرموده‌است: به‌راستي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا و همسرم فاطمه عليهاالسلام را و دو فرزندم حسن و حسين عليهم‌السلام را زير يك عباي قطواني قرار داد و خداوند تعالي اين آيه را فرستاد «اِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتَ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهيرا» .(1) همانا خداوند خواسته از شما خاندان پليدي را ببرد، و شما را كاملاً پاك گرداند. جبرئيل عليه‌السلام عرض كرد: اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله ! من هم با شما هستم و ششمين ما جبرئيل عليه‌السلام شد.
1- 33 / احزاب .
(128) ولايت
(همان‌گونه كه در اوايل شرح مناقب اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام آوردم، كه حضرتش داراي هفتاد منقبت مي‌باشد و اين مناقب به عنوان ترسيم ولايت نبوي براي ولايت علوي شمرده شده است. از (كتاب خصال شيخ

صدوق "ره" استخراج شده است)(1) و لذا شصت و چهار منقبت كه به بحث ولايت از لسان ولايت در كتاب حاضر ارتباط نزديكتري داشت، آورده شده است. خوانندگان گرامي، چنانچه مايلند بقيه مناقب را بدانند به آن منبع رجوع فرمايند).

1- خصال، شيخ صدوق، شرح فارسي آيةاللّه كوه كمره‌اي، ج 2، ص 368.

ترسيم ولايت از لسان مبارك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در حديث طولاني كه از ابن عباس در خصال شيخ صدوق نقل شده است به شرح ذيل مي‌آيد:
ابن عباس مي‌گويد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: جبرئيل عليه‌السلام شاد و خندان نزد من آمد. گفتم: «دوستم جبرئيل عليه‌السلام ، با اين شادي كه داري، بگو بدانم مقام پسر عمّم و برادرم علي بن ابيطالب عليه‌السلام نزد پروردگارم چيست؟» گفت: «سوگند بدان كه تو را به پيغمبري گماشته و به رسالت برافراشته، اكنون به زمين فرود نشدم، مگر براي همين مطلب. اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله ! خداوند علي اعلي به شما دو تن سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيغمبر رحمت من است و علي عليه‌السلام مقيم حجّت من. كسي كه علي را دوست دارد، عذاب نكنم، اگرچه گناه مرا ورزد. به دشمن علي عليه‌السلام رحم
(130) ولايت
نكنم، اگر چه مرا اطاعت كند. ابن عباس گويد: سپس رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «چون روز قيامت شود، جبرئيل عليه‌السلام با پرچم حمد كه هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن‌تر است، نزد من آيد. من بر يكي از كرسي‌هاي رضوان، بالاي منبري از منبرهاي قدس نشسته باشم، آن پرچم را بگيرم و به دست علي بن ابيطالب عليه‌السلام بسپارم». (در اين جا ابن عباس گويد) عمربن خطاب ازجاجست و عرض كرد: «يا رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله ! با آن كه هفتاد شقه دارد كه هركدام از آفتاب و ماه پهن‌تر است، چگونه علي عليه‌السلام تاب مي‌آورد كه آن را بكشد؟» پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «چون روز قيامت شود، خداوند به علي عليه‌السلام توانايي جبرئيل عليه‌السلام و نور آدم عليه‌السلام و حلم رضوان و زيبايي يوسف و نزديك به آواز داود را عطا فرمايد. و اگر نه آن كه داود ناطق بهشت است، همان آواز داود را هم به او مي‌داد. به راستي علي عليه‌السلام نخستين‌كسي است‌كه‌از حوض‌سلسبيل و زنجبيل‌مي‌آشامد. هرگامي‌كه علي عليه‌السلام از صراط بردارد، گام ديگرش بر آن استوار بماند. براي علي عليه‌السلام و شيعيانش در پيش خداوند مقام و مرتبه‌اي است، كه خلق اوّلين و آخرين بر آن غبطه برند» .(1)
ولايت (131)
تمامي آنچه به صورت‌هاي گوناگون و تعابير مختلف در آيات قرآن كريم و روايات اسلامي (ائمه هدي معصومين) در خصوص اهل بيت آمده است،

ويژگي‌هاي بارز و حكيمانه‌اي است كه شگفتي همگان، خصوصا دانشمندان و انديشمندان را فراهم آورده است. خواننده گرامي عنايت دارد كه (آيه تطهير) به وضوح و روشني جايگاه اصلي و حقيقي اهل بيت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را بيان مي‌فرمايد و خاندان گرامي پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله را پاك و منزّه از هر پليدي و رجس معرّفي فرموده: «اِنَّما يُريدُاللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَّهِرَكُم تَطْهيرا» (1) به درستي كه خداوند تبارك و تعالي اراده فرموده است كه اهل بيت پيامبر، پاك و طيب و طاهر باشند از هرگونه پليدي و ناپاكي، و آن بزرگواران را پاك و مطهّر قرار داده است.

1- خصال، شيخ صدوق، ج 2، ص 370.

(132) ولايت

وصيّت و وراثت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و پيشوايي خلق، فقط به اعتبار مشيّت بالغه حضرت حق (عزّ اسمه)، و (يُطَهِرّكُم تَطهيرا) آن بزرگواران است، (يعني ائمه هدي سلام اللّه عليهم اجمعين) كه اين خود از ويژگي‌هاي خاصّ آنان محسوب مي‌شود،

1- 33 / احزاب به نقل از نهج البلاغه آيةاللّه ناصر مكارم شيرازي .

ولايت (133)

نــه بــه خــاطــر مسئلــه پيـونـد خويشاوندي و نسب.

بنابراين اگر مي‌بينيم حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در خطبه مباركش مي‌فرمايد: اينان (خاندان پيامبر كه جانشينان حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌باشند). «اَساسُ الدّينِ وَ عِمادُ الْيَقينِ وَ خَصائِصُ حَقِّ الْوِلايَة». جانشينان حضرتش اساس دين و ستون يقين و خصوصيات حق بودن ولايت و رهبري را دارند، تنها همان مسأله خلافت و جانشيني رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله مطرح است كه غير از اين خاندان، ديگران شايستگي چنين منصب و مقامي را ندارند. همچنين در آيه مباهله، چطور و چگونه خداي سبحان (جلّ جلاله) از خاندان عصمت و طهارت و خصوصا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را به عنوان نفس و جان پاك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله معرّفي فرموده، و فرزندان گرامش را مثل فاطمه زهرا عليهاالسلام و امامان معصوم، حضرات امام حسن و حسين عليهم‌السلام را از نزديكان آن حضرت و مقرّبين پيشگاه خداوند سبحان كه دعايشان مستجاب است مي‌شمرد: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَ اَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ

(134) ولايت

نِساءَكُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَي‌الْكاذِبينَ»(1) مي‌فرمايد: بگو بيائيد ما و شما بخوانيم، فرزندان و زنان و نفوس خود را، تا با هم به مباهله برخيزيم (يعني در حقّ يكديگر نفرين كرده، و در دعا و

التجاء به درگاه خداوند اصرار کنیم) تا دروغگــو و کـافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه وجود مباركش تجلّي عيني و حقيقي ولايت است، در
1- 61 / آل عمـــــــــــران .
ولايت (135)
كلمات و نصايح و خطبه‌هاي گوناگون خودشان به گونه‌اي تجليل از نبوّت و ولايت نموده‌اند، كه در هيچ كلامي جز كلام وحي و از زبان مطهّر معصومين عليهم‌السلام شنيده نشده و نمي‌شود. اكنون به شرح و تفسير و تحليل اين موارد، به حول و قوّه حضرت حق و استعانت از روح مطهّر و مبارك اوّلين امام همام و جانشين حقيقي رسول گرامي اسلام يعني اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌پردازيم. حضرتش در اولين خطبه از خطب نهج‌البلاغه، شرح بليغ و جامعي از خصوصيات آمدن پيامبر و شرايط و جوّ و ويژگي‌هاي مردم آن زمان، و لزوم آمدن پيامبر و بشارت به ظهور حضرتش در وضعيّت خاصّ آن سامان را به تفصيل بيان مي‌فرمايد: «اِلي اَن بَعَثَ سُبْحانَهُ مُحَمَّدا رَسُولَ اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله لِاِنْجازِ عِدَتِهِ، وَ تَمامِ نُبُوتِهِ، مَاْخُوذا عَلَي النَّبِيّينَ ميثاقُهُ، مَشْهُورَةً سِماتُهُ، كَريما ميلادُهُ، وَ اَهْلُ الاَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَ اَهْواءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَ طَرائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبَّهٍ لِلّهِ بَخَلْقِهِ، اَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، اَوْ مُشيرٍ اِلي غَيْرِهِ، فَهَداهُم بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ، وَ أَنْقَذَهُم بِمكانِهِ مِنَ
(136) ولايت
الْجَهالَةِ...»(1) مي‌فرمايد: (زمينه آمدن پيامبران، فريب دادن مردم از طريق شيطان بوده، كه مردم به عهد و پيمان فطريشان وفا نكردند و به حقّ و حقيقت نادان شدند. همين امر موجب شد خداوند تعالي پيامبران را يكي پس از ديگري بفرستد، تا مردم را هدايت نمايند). تا اين كه خداوند سبحان حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را برانگيخت و به پيامبري مبعوث فرمود، براي اين كه وعده خود را انجام دهد، زيرا به اعتبار پيامبران گذشته كه از آمدن آن بزرگواران خبر داده بودند وفا نمايد. و
1- شرح و تفسير نهج البلاغه، آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، ج اول، ص 228، بخش سيزدهم و نهج البلاغه فيض الاسلام، ص 36 .
ولايت (137)
اين در حالي است كه از پيامبران گذشته عهد و پيمان گرفته بود، تا آنان به رسالت او اقرار كنند و مبعوث شدن حضرتش و خاتميّت او را به امّت‌هاي خود خبر دهند.
و لذا به سبب مشخّص شدن علامت‌ها و نشانه‌هاي حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله شهرت يافت، و موقع ولادتش با ظهور آثار و براهين قوّي

و متقن، به عنوان بهترين معجزات واضح (شناخته شد). اين موارد شايد كه به طور قطع و يقين چنين است كه مطابق تواريخ، همزمان با تولّد آن بزرگوار، بت‌ها در خانه كعبه فروريختند، آتشكده فارس خاموش شد، درياچه ساوه كه مورد پرستش گروهي بـود، خشكيـد، و قسمتـي از قصـر شـاهـان جبّار در مدائن درهم شكست و فـرو ريختنـد، كه تمـامي ايـن‌ها آغـازي بـراي شكـوفاشدن عصر جديدي در ارتبـاط بـا وحـدانيّت و تـوحيـد و مبـارزه با شـرك و كفـر بـود.

(138) ولايت

«وَ اَهْلُ الاَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَه، وَ اَهْواءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَ طَرائِقُ مُتَشَتِّتَة»(1) و اهل زمين در آن روز داراي مذهب‌هاي مُتَشَتّت و بدعت‌هاي زياد و رويه‌هاي مختلف بودند. گروهي خداوند تعالي را به خلقش تشبيه مي‌كردند و خداوند را مثل خلق، صاحب اعضاء و جوارح مي‌دانستند، و برخي ديگر در اسم او تصرّف مي‌كردند و نام‌هايي از اسماءاللّه را با تغيير روي بت‌هاي ساختگي خود مي‌نهادند و عدّه‌اي ديگر حركات و امور فلكيه را، مؤثّر در امور مي‌دانستند، «بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّهِ بِخَلْقِه، اَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، اَوْ مُشيرٍ اِلي غَيْرِهِ». آن‌گاه مي‌فرمايد: خداوند تعالي آن‌ها را (مردم را)، به وسيله حضرتش از گمراهي و ضلالت رهايي بخشيد و با

1- پيام امام، حضرت آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، همان مدرك، ص 228 و 229 .

ولايت (139)

وجـود پر بـركت پيامبرش، آن‌ها را (مردم را) از جهالت، نجات عنايت فرمود. (1)

و مردم در آن روزگار (زمان قبل از بعثت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله) داراي مذهب‌هاي متفرّق و متشتّت و بدعت‌هاي زياد و رويّه‌ها و روش‌هاي گوناگون بودند. گروهي خداوند متعال را به خلقش تشبيه مي‌كردند، و خداوند را به صورت مجسمه و اعضاء و جوارح قلمداد مي‌كردند، مردم جاهلي آن زمان، بت‌پرستاني بودند از عرب، كه اجرامي از چوب و خرما و غيره انتخاب مي‌كردند و اسم‌هايي از (اللّه
1- همان مدرك، ص 230 .
(140) ولايت
اتّخاذ مي‌كردند و بر بت‌هاي خود مي‌نهادند مثل (لات) كه از اللّه گرفته بودند و (عزّي) كه از عزيز گرفته شده بود و (منات) كه از (منّان) استفاده كرده بودند. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در ادامه مي‌فرمايد: آن حضرت (رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله) آن مردم را از گمراهي رهايي داد و به اعتبار شخصيّت آن بزرگوار، آنان را از ناداني نجات داد. (يعني " حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله " مردم را هدايت فرمود و ايشان را به معارف الهي آشنا نمود و سود و زيان آن‌ها را بيان فرموده است) و حق تعالي به آن بزرگوار منتهي درجه قرب و نزديكي و رحمت خود را عطا فرمود، و مقام و مرتبه و منزلتي كه براي احدي متصوّر نيست را براي او پسنديد، و ميلش را از دنيا به جانب خود متوجّه گردانيد و از مصيبت و بلا رهايش كرده و قبض روحش فرمود، كه درود خداوند تعالي بر او و خاندانش باد، و در ميان شما گذاشت ؛ آن چيزي را كه پيامبران سَلَف و گذشته در ميان امّت خويش گذاشتند. زيرا پيامبران، آنان را بدون راه روشن و نشانه صريح، سر خود وانگذاشتند ؛ يعني پيامبر براي هدايت و راهنمايي امّت خود تا روز قيامت، سيره و سنّت و روشي به نام اجراي قوانين و مقرّرات اسلامي، به عنوان كتاب (قرآن) و مفسّرين حقيقي آن، پيش از رحلت خود به امانت در بين امّت گذارد. تا بدين‌وسيله، امّت از طريق اجراي دستورات قرآني و سيره و روش حقيقي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله كه از آن بزرگوار به يادگار مانده است، بهره‌مند گردند و با بهره‌مندي هدايت شوند. (1)
ولايت (141)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در ادامه مي‌فرمايد: آن حضرت (رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله) كتاب پروردگار شما را در دسترس شما گذارد، و حلال و حرام و واجبات و مستحبّات و ناسخ و منسوخ و رخصت‌ها و عزيمت‌ها و خاصّ و عامّ و عبرت‌ها و مثل‌ها و مطلق و مقيّد و محكم و

متشابه آن را بیان کرد، مجمل‌هایش را تفسیر و مشکــل‌هــایش را آشکــار نمـــوده اســت.
1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه اول، ص 37 .
(142) ولايت
«ثُمَّ اخْتارَ سُبْحانَهُ لِمُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله لِقاءَهُ، وَ رَضِيَ لَهُ ما عِنْدَهُ وَ اَكْرَمَهُ عَن دارَ الدُّنْيا، وَ رَغِبَ بِهِ عَن مُقارَنَةِ الْبَلْوي، فَقَبَضَهُ اِلَيْهِ كَريما صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ خَلَّفَ فيكُم ما خَلَّفَتِ الأَنْبِياءُ في اُمَمِها، اِذْ لَم يَتْرِكُوهُم هَمَلاً: بِغَيْرِ طَريقٍ واضِحٍ، وَ لا عَلَمٍ قائِمٍ، كِتابَ رَبِّكُم: مُبَيِّنًا حَلالَهُ وَ حَرامَهُ وَ فَرائِضَهُ وَ فَضائِلَهُ، وَ ناسِخهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزائِمَهُ وَ خاصَّهُ وَ عامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ اَمْثالَهُ، وَ مُرسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ، مُفَسِّرا جُمَلَهُ، وَ مُبَيِّنًا غَوامِضَهُ». تمام فرازهاي ترسيم شده خطبه در بالا، حكايت از تبيين برنامه‌هاي تدوين شده حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله است، كه توسط حضرت مولاي متّقيان اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به صورت يك سند گويا و زنده و به عنوان يك برنامه مدوّن سياسي، اجتماعي و فرهنگي و تربيتي و اقتصادي و فردي و خانوادگي براي رشد و پويايي انسان‌ها و مسلمان‌ها تدوين شــده است كــه بــه شــرح ذيــل مي‌باشد :
ولايت (143)

1 ـ (حلال) كتاب خـداونـد تبارك و تعالي.
«اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الأَنْعامِ»(1) (حكم حلال)
خوردن گوشت چهارپايانَ بر شما حلال است و در آن منعي نيست. بديهي است كه تمامي چهارپايان شامل حال نمي‌شود، چهارپاياني كه خصوصيّات آنان در كتب روائي به طور مشروح وارد شده است و از آن‌ها به حلال گوشت تعبيـــــر گـــرديـــده، حـــــلال مي‌بـــاشـــد.
2 ـ (حرام)، «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ»(2) (حكم حرام)
خوردن گوشت مردار (حيوان به صورت شرعي ذبح نشده باشد، يا خود به خود
1- 1 / مـــــائـــده .
2- 3 / مـــــائـــده .
(144) ولايت
و يا به وسايل ديگر، حيوان حلال گوشت كشته شده باشد) و خون و گوشت خوك بر شما حرام است، خصوصيّات و مشخصّات گوشت مردار و ذبـح شـرعـي در كتـــب روايـــي بـــه طـــور مشـروح بيـان شـده اســت.
3 ـ وجــوب احكــام: «اَقيمُــو الصَّلــوةَ وَ اتُــوا الــزَّكــوةَ»(1)
نماز را برپاداريد و زكوة بدهيد (چگونه نمازگزاردن، اعمّ از مقدّمات و مقارنات و كيفيّت برگزاري آن، در كتب فقهي كاملاً شرح شده است).
4 ـ مستحبات: مــوجــب قــرب انســان بــه درگــاه بــاري تعــالي است.
«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِه نافِلَةً»(2). بــراي نمــاز نــافلــه، پــاره‌اي از شب را به خـــوانـــدن نـــافلـــه (نمـــاز شـــب) بيـــــدار شـــويـــد.
1- 43 / بقره .
2- 79 / اسراء .
ولايت (145)
5 ـ در برخورد با مشركان مقابله با دشمن مي‌فرمايد: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»(1) يعني مشركين را در هر جا يافتيد، بكشيد. (در حقيقت مشركيني كه از روي عناد و لجاج توطئه مي‌كنند و بر عليه جامعه مسلمين نقشه‌هاي شوم مي‌كشند و عليه مسلمين جنگ برپا مي‌كنند) .
6 ـ دادن رخصــت‌هاي احكــامي، بــراي بنــدگان خـــود
«فَمَــنْ كـــانَ مِنْكُــمْ مَــريضــا اَوْ عَلــي سَفَرٍ فَعِــدَّةٌ مِــنْ اَيّامٍ اُخَــرَ»(2)
يعني: هر كس از شما در ماه رمضان بيمار يا مسافر بود، پس به عدد آن روزهائي كه در بيماري يا مسافرت روزه نگرفته، در غير ماه رمضان روزه

بگيـــــــــرد .
1- 5 / توبه .
2- 184 / بقره .
(146) ولايت
7 ـ احكامي كه نمي‌توان از آن تجاوز نمود.
«فَمَـنْ شَهِـدَ مِنْكُـمُ الشَّهْـرَ فَلْيَصُمْـهُ»(1) يعني: هر كه مســافــر نبود و در وطــن حــاضــر است، بــايــد روزه بگيــرد.
8 ـ احكامي كه به صورت خاصّ وارد شده است، امّا معني عموميّت دارد «مِنْ اَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلي بَني اِسْراآئيلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسا بِغَيْرِ نَفْس اَوْ فَسادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَميعا وَ مَنْ‌اَحْياها فَكَاَنَّماَاَحْيَاالنّاسَ جَميعاً»(2) بدين سبب بر بني‌اسرائيل چنين نوشتيم و حكم كرديم، بر اين كه هر كس نفسي را بدون حقّ قصاص و يا بي‌آن كه فتنه و فسادي در زمين كرده باشد او را بكشند، چنان باشد كه تمام مردم را كشته است. و هر كس نفسي را حيات بخشد، (از مرگ
1- 185 / بقره .
2- 32 / مائده .
ولايت (147)
نجات دهد) همانند آن است كه تمام مردم را حيات بخشيده است. كه يك نفر مي‌تواند منشأ حيات خلقي شود، خواه جسمي و خواه روحي باشد. در اين آيه مباركه وجه اختصاص آن، به بني‌اسرائيل و درجهت كشته شدن هابيل به دست برادرش قابيل و پشيمان شدن اوست، كه به بني‌اسرائيل چنين حكم و دستوري داده شده است. و وجه عامّ آن به تمام پيروان اديان آسماني و خصوصا مسلمانان مي‌باشد.

9 ـ عبرت‌هاي قرآني كه تفسير آن به وسيله ائمه معصومين عليهم‌السلام انجام شده است. بديهي است تمامي قرآن كريم به وسيله آن بزرگواران تفسير و تبيين و تحليل گرديده و ديگران (مراجع، علما و انديشمندان) به اعتبار صاحبان اصلي قرآن كه همان امامان معصوم عليهم‌السلام مي‌باشند، استفاده و بهره‌مند مي‌شوند.

(148) ولايت

«فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولي، اِنَّ في ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشي»(1) خداوند متعال فرعون را به عذاب آخرت كه سوختن باشد و به عذاب دنيا كه غرق شدن است، مبتلي نمود. و اين غرق شدن در دنيا و معذب شدن به عذاب آخرت، براي كساني كه مي‌ترسند، هر آينه عبرت و پند است.

خواننده گرامي اين‌ها برخي از احكام و حدود و مقرّرات اسلامي است، كه توسط رسول گرامي اسلام به اعتبار نزول قرآن، براي مردم تبيين شده و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مقداري از آن را بيان فرموده است. درحقيقت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به طور مشخص اين‌گونه آيات را بيان نفرموده، بلكه مرحوم فيض‌الاسلام در انتخاب آيات، ذوق و سليقه خوبي به كار برده‌اند، كه اينجانب هم برخي موارد را متذكّر شده‌ام.

1- 25 و 26 / نازعات .

ولايت (149)

10ـ مثل‌هاي قرآني يعني آياتي كه مشتمل بر تشبيهات است.
«مَثَـلُ الَّذينَ حُمِّلُـوا التَّـوْريةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهـا كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ اَسْفارا»(1)
مثل كساني كه به آموختن و خواندن تورات مأمور شدند، (خواندن و قرائت قرآن را هم دربرمي‌گيرد) و به آن عمل نكردند، مانند الاغي است كه كتاب‌هاي بزرگ درباره او وجود دارد. (يعني همان‌گونه كه آن حيوان از كتاب‌هايي كه روي آن گزارده‌اند هيچ‌گونه بهره‌اي نمي‌برد، افرادي كه اظهار مي‌نمايند كه ما مسلمان هستيم، امّا به حقيقت آيات قرآن كريم عمل نمي‌نمايند، همانند همان حيوان مي‌بـاشنـد.
1- 5 / جمعه .
(150) ولايت
11ـ مطلق، برخي آيات قرآن مجيد، مقيّد به قيد خاصّي نيست. (اطلاق قرآن)
«يـا اَيُّهَـا الَّـذينَ امَنُوا اِذا قُمْتُـمْ اِلَـي الصَّلـوةِ فَـاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»(1)
(اي گروه مؤمنين! هنگامي كه براي نماز حاضر مي‌شويد روهاي خود را بشـــوئيـد).
12ـ مقيّد آن، يعني‌لفظي‌كه مقيّد به‌قيدي باشدمانند «وَاَيْدِيَكُمْ اِلَي‌الْمَرافِقِ» (2) (هنگـام وضـو گـرفتن دست‌هـاي خـود را بـا مـرفـــق بشـــوئيـد).
13ـ و محكم آيات قرآني يعني الفاظي كه در معني آن اشتباه و ترديدي
1- 6 / مائده .
2- 6 / مائده .
ولايت (151)
نيست. «وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ»(1) يعني (بدانيد كه خداوند متعال به هر چيزي داناست).
14ـ متشابه قرآن، يعني الفاظي از كتاب آسماني كه معاني آن‌ها واضح نيست. «وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ»(2) يعني: زن‌هايي كه طلاق داده شده‌اند، سه طهر را كه دو حيض در ميان باشد، يا سه حيض را انتظار داشته باشند. (قُرء، مفردِ قرُوُ است كه نزد اهل حجاز به معني طهر آمده، و نزد اهل عراق به معني حَيْض) .
1- 231 / بقره .
2- 228 / بقره .
(152) ولايت

15ـ و چيزهايي كه در قرآن وجوبش ثابت گشته و در سنّت نَسْخ و رفع آن معلوم گرديده: «وَ الـلاّتي يَـأْتينَ الْفـاحِشَةَ مِنْ نِسآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّي يَتَوَفّيهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبيلاً»(1) يعني: زناني كه عمل ناشايسته انجام دهند، بر آن‌ها چهار شاهد مسلمان بخواهيد، چنانچه شهادت دادند، در اين صورت آنان را در خانه نگه داريد، تا زمان عمرشان به پايان رسد، يا خداوند تعالي براي آن‌ها راهي پـديـدار گــردانـد. (يا توبه كنند و يا حدّ اسلامي در مورد آن به اجراء درآيد) .(2)

16ـ و چيزي كه عمل به آن در سنّت واجب است، و عمل نكردن به آن اجازه داده شده است. (همانند نماز خواندن در اول اسلام به طرف بيت المقدّس، كه در سنت واجب بود و در كتاب نسخ شده) «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ

1- 15 / نســاء .

2- نهج‌البلاغه، فيض‌الاسلام، ص 39 .

ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»(1) يعني به طرف مسجدالحرام كه خانه كعبه است نمــاز بخــوان و هر جــا كــه باشيــد، روهـاي خود را به آن سو بگردانيد.

17ـ و احكامي كه در وقت بخصوص واجب شده و در غير آن وقت واجب نيست. «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِذا نُودِيَ لِلصَّلوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلي ذِكْرِ اللّهِ»(2) يعني: اي گروه مؤمنين! هنگامي كه براي نماز روز جمعه ندا داده شد، شتــاب كنيــد بــراي خــوانــدن نمــاز. بنــابــراين خــوانـدن نماز جمعه مخصــوصِ روز جمعــه است و در غيـر آن وجوبش (انجامش) ساقط مي‌شود.

1- 144 / بقره .

2- 9 / جمعه .

18ـ دركتاب آسماني حضرت حق تعالي، بين چيزهايي كه حرام شده فرق گذارده شده است. الف: كسي كه گناه كبيره‌اي مرتكب شود، او را به عذاب‌ها وعده داده است: «وَ مَنْ‌يَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتَعَمِّدا فَجَزاآئُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فيها»(1) يعني: هركه از روي‌عمد مؤمني‌رابكشد، كيفراو جهنّم‌است و در آنجا جاويد خواهد بود.

ب: و چنانچه از كسي گناه صغيره‌اي سر زند، خداوند تعالي آمرزش را براي او مهيّا نموده است. «وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلي ظُلْمِهِم»(2) يعني: پروردگار تو صاحب آمرزش است، زيرا مردمي كه ظلم و ستم (چنانچه به طور مقطعـي و از روي سهـو مرتكب ظلمي شده باشند)

كرده‌اند، مي‌آمرزد.
اين‌ها نمونه‌هايي از احكام و ايقاعات و حقوق و مباني و اصول و فروع و موارد اجتماعي، اخلاقي، فرهنگي و سياسي و اقتصادي اسلام است، كه در قرآن كريم وارد شده است و توسط پيامبر عاليقدر اسلام بر مردم عرضه شده و به وسيله اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فرزندان گرامش، تمامي امور قرآني براي امّت اسلامي تفسير و تبيين گرديده است. (بديهي است آنچه به عنوان معارف و حقايق قرآن كريم از ناحيه مقدّسه پيامبر و حضرات ائمه معصومين عليهم‌السلام رسيده است، در خور شأن و فهم دريافت بشر بوده است) .
1- 93 / نساء .
2- 6 / رعد .

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از جنگ نهروان، با تعابير زيبا و شكننده‌اي و به صورت مظلومانه، مطالبي را در راستاي نگهداشتن اقتدار حقّ و حقيقت توسط خودش، و زبوني و ذلّت كشيدن اطرافيانش بيان مي‌فرمايد، كه گوياي مظلوميت ولايت حقيقي اسلام، بعد از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله است. از آن جمله است: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حينِ فَشِلُوا، وَ تَطَلَّعْتُ حينَ تَقَبَعُّوا، وَ نَطَقْتُ حينَ تَعْتَعُوا، وَ مَضيتُ بِنُـور اللَّهِ

حيـــنَ وَ قَفُـــوا، وَ كُنْـتُ اَخْفَضَهُـــم صَـــوْتـا وَ اَعْـلاهُـم فَـوْتـــا»(1) .
براي ياري دين خداوند تعالي قيام كردم، هنگامي كه مسلمين ضعيف بودند، (زمان حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و در معيت و همگام حضرتش از كيان اسلام و مسلمين دفاع نمود و هم بعد از ايشان تا هنگام شهادت از هيچ‌گونه كوششي درجهت تبليغ و هدايت و ارشاد و راهنمايي امّت فروگذار نفرمود، كه اين موارد از واضحات تاريخ اسلام است كه منصفين و حق‌گويان، اعمّ از شيعه و سنّي در كتـاب‌هـاي خـــود آورده‌انـــد.
1- نهج‌البلاغه، فيض‌الاسلام، ص121.

و زماني كه مسلمين سر در گريبان بودند و نمي‌دانستند كه از احكام و دستورات اسلامي بهره‌وري صحيح و كاربردي قوي از روي اصول داشته باشند، همچنين قدرت مقابله با دشمن را نداشتند، خود را آشكار نمودم.
و از مسايل و امور دين، هر آنچه ديگران وا مي‌ماندند، به طور واضح و گويا جوابگو بودم. زماني كه ديگران از جواب صحيح دادن عاجز مي‌شدند و يا اظهار عجز و ناتواني مي‌نمودند. به ياري و كمك حضرت حق تعالي و با استمداد از نور متجلّي خداوند، از ظلمات جهل عبور مي‌كردم و هر مجهولي نزد من آشكار و معلوم بود. امّا با تمام اين موارد، در مطرح كردن خود و تعريف و تمجيد خود، از همه خاموش‌تر و ساكت‌تر بودم و در پيشي گرفتن به مراتب كمال، (از آن‌ها كه در وجـــود خـــود احســـاس فضـــل و بـــزرگـــي مي‌كـــردنـــد) بـــرتـــر بـــودم.
«فَطِرْتُ بِعِنانِها، وَ اسْتَيْدَدْتُ بُرْهانِها، كَالْجَبَلِ لا تُحَرّكُهُ الْقَواصِفُ، وَ لا تُزيلُهُ

الْعَواصِفُ» (1) ، زمام و مهار فضيلت‌ها گرفته و حركت نمودم. (يعني حضرتش مي‌فرمايد: با احاطه كامل به امور، از نظر علمي و اخلاقي و فقهي و اجتماعي و غيره، براي گشايش مشكلات به چابكي حاضر

مي‌شدم) و گرد تمامي آن فضائل را بردم (در حقيقت مرتبه هيچ‌كس در فضل و كمال به من نرسيد) ودر هر امري ثبات قدم داشتم و مانند كوه كه بادهاي شكننده و تند آن را نمي‌جنباند و از جا نمي‌كَنَد، «لَم يَكُن لِاَحَدٍ في مَهْمَزٌ وَ لا لِقائِلٍ في مَغْمَزٌ»(2) هيچ‌كس نتوانسته از من

1- نهـــــج البـــــلاغـــه، خطبـــــــه 37، ص 121 .

2- نهـج البـــلاغـه، فيـض الاســلام، خطبــه 37، ص 121 .

(در انجام امور و حضور و غياب) عيب و نقصي بگيرد.

هنگامي كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در رجبه (زميني وسيع و سبز در اطراف كوفه) تشريف داشتند و مردم گرد او را فراگرفته، برخي از وي سؤال مي‌پرستيدند و برخي ديگر در انتظار فرصت بودند، تا مسايل خود را مطرح كنند، مردي برخاست و سلام داد. امام عليه‌السلام به او نگاهي انداخت (1) و ضمن دادن جواب سلامش پرسيد: كيستي؟ مرد گفت: من يكي از رعاياي شما هستم. فرمود: تو از رعايا و مردم شهر ما نيستي. و اگر يك بار تو را ديده بودم، يا به من سلام كرده بودي، بر من مخفي نمي‌ماند. مرد از امام عليه‌السلام زنهار خواست و عرض كرد (2): من

1- پـرتـوي از بيكـران علـم علي عليه‌السلام ، ص 90 .
2- پرتوي از بيكران علم علي عليه‌السلام ، ص 90 و 91 .

از طرف معاويه، به طور ناشناس بدين جايگاه آمدم، تا سؤالاتي راكه ابن اصفر از معاويه پرسيد و او نتوانست پاسخ آن‌ها را بدهد، از شما بپرسم. ابن اصفر به معاويه گفته است: تو كه مي‌گويي جانشين رسول خدايي، پس مرا از اين مسايل آگاه كن، چون اگر پاسخ صحيح بدهي، از تو متابعت خواهم كرد، يا به تو جزيه خواهم داد. و بالاخره پس از آن كه سؤالاتش را براي معاويه طرح كرد، او نتوانست آن‌ها را پاسخ گويد و فكرش آشفته و درماند كه چكار كند. تااين كه مرا به طـور نـاشنـاس بـديـن جـا فـرسـتـاد، تـا جـواب سـؤالات را از شمـا بپـرسم و بـرايش ببرم.
امـام عليه‌السلام فـرمـود: پـرسش‌ها را مطـرح كن، مرد گفت:
1 ـ فـاصلـه بيـن حـقّ و بـاطـل چنـد اسـت ؟

2 ـ فـاصلـه بيـن زميـن و آسمـان چقـدر اسـت ؟
3 ـ فـاصلـه بيـن مشـرق و مغـرب چقـدر اسـت ؟
4 ـ اوّل چيـزي كـه در زميـن بـه حـركت درآمـده ؟
5 ـ چشمـه‌اي كـه ارواح مسلميـن متمـايـل به آنست ؟
6 ـ چشمه‌اي كه ارواح كفّار بدان تمايل دارد كدام است ؟
7 ـ مـؤنـث (خنثـي) چيسـت ؟
8 ـ و بگـو ده چيـزي كـه يكـي سخـت از ديگـري است كدام مي‌باشد ؟(1)

چون پرسش‌هاي آن مرد تمام شد، علي عليه‌السلام فرمود: خداوند پسر (آكلةالاكباد) (هند جگرخوار) را بكشد، او چقدر گمراه است و پيروان خود را نيز به گمراهي افكنده است. به خدا سوگند كه او با من قطع رحم كرد و

روزگار مرا تباه ساخت و
1- پرتوي از بيكران علم علي عليه‌السلام ، ص 90 ـ 91 .
(162) ولايت
حقّم را پايمال نمود و منزلت و جايگاه رفيع مرا ضايع ساخت و براي جنگ با من با دشمنانم همدست شدند. حال، فرزندانم حسن عليه‌السلام و حسين عليه‌السلام و محمّد حنيفه را بخوانيد، تا بدين جا آيند. وقتي كه آمدند، امام عليه‌السلام رو به آن مرد كرد و فرمود: اين حسن و حسين عليهم‌السلام فرزندان رسولند و محمّد پسر من است، حال اين پرسش‌هارا از هـريك كه مي‌خــواهـي بپـــرس.
مرد شــامي به حضــرت مجتبــي عليه‌السلام اشــاره كــرد. امام حسن عليه‌السلام فرمود:
1 ـ جواب سؤال اوّل: اي برادر شامي! فاصله ميان حقّ و باطل همان فاصله بين چشم و گوش است، كه چهار انگشت مي‌شود. آنچه را كه با چشم مي‌بيني حقّ است، در صــورتي كــه بسياري از چيزها را فقط با گوش مي‌شنوي، كه ممكن است دروغ باشد. مرد شامي تصديق كرد.
2 ـ جواب سؤال دوّم: سپس حضرت مجتبي عليه‌السلام فرمود: امّا فاصله بين آسمان
ولايت (163)
و زمين، دعاي مظلوم است و ديد چشم و هر كه غيــر از ايـن گـويد، تكذيبش كن.
مــرد شــامــي تصـــديق كرد .
3 ـ جواب سؤال سوّم: سپس حضرت امام حسن مجتبي عليه‌السلام فرمود: امّا فاصله بيــن مشــرق و مغـــرب، فـــاصلــه طلــوع و غــروب خــورشيــد اســت.
4 ـ جواب سؤال چهارم: امّا چشمه‌اي كه ارواح مسلمين متمايل به آنست، چشمـــه‌اي است بــه نــام سلمــي .
5 ـ جــواب ســؤال پنجــم: امّا چشمــه‌اي كه ارواح كفّار بــدان تمــايل دارد (چشمــه‌اي است به نــام بــرهــوت جواب سؤال مؤنّث (خنثي) در تــاريخ نيــامده است (مــؤلف نديده است).
و امّــا جــواب دو ســؤال بــاقيمــانــده كه يكــي سخـت از ديگري است.
سنگ سخت‌ترين چيزهاست و سخت از آن آهن است، كه سنگ را مي‌بُرد و
(164) ولايت
سخت از آهن، آتش است كه آهن را ذوب مي‌كند و از آتش سخت‌تر، ابر است و سخت‌تر از ابر، بادها هستند و از باد سخت‌تر، مَلَك مي‌باشد و سخت‌تر از هر مَلَكــي، مَلَــك الْمُوت اســت، و سخت‌تر از مَلَك الْمُوت،

خود مَوْت است و سخت‌تـر از مـوت، امـر و فـرمـان رب‌العالمين است.
مرد شامي پس از استماع جواب‌هاي امام حسن عليه‌السلام به سخن آمد و گفت: شهادت مي‌دهم كه فرزند رسول خدايي، و علي عليه‌السلام وصيّ بر حقّ محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله است، و نسبت به معاويه بر حكـومت كردن اولي است.
آنچه كه از كلام مبارك امام عليه‌السلام در حدّ مقدورات خويشتن مي‌توان استنباط نمود، و از آن برمبناي درك خـويش مي‌شـود استفاده كرد، به شرح ذيل است:
1 ـ در جوابِ درخواست دشمن، بدون اين كه كوچك‌ترين و كمترين شائبه دشمني از ناحيه معاويه در برخورد به وجود آورد، نسبت به پاسخ سؤال
ولايت (165)
اغمـاض نكـردند و براي جواب سؤالات، فرزندان عزيز خود را معرّفي فرمودند. امّا حضـرتش براي روشـن كـردن ذهـن فـردي كه از طرف معاويه آمده است، خصوصيّات معاويه را برمي‌شمـرد.
2 ـ تعيين نمودن خطّ مشي خود بر مبناي حقّ و حقيقت، و مطرح نمودن مظلـوميّت ولايت خـود، و غصب نمـودن امـر ولايت، از نـاحـيه معـاويه و به طور كلي بني‌اميّه.
3 ـ براي ماندگاري اسلام در متن جامعه با وجود تحجرهاي گوناگون افراد مختلـف جـامعـه آن روز، با تقيّه، مطـالبي بس جـالب و زيبـا بيـان فرمود.
4 ـ معرّفي فرزندان جهت پاسخگويي سؤالات فرد جاسوس ، يا خبر گيرنده از ناحيه معاويه، همچنين معرفي ويژه حسن و حسين عليهم‌السلام .
5 ـ واگذاري جواب‌هاي سؤالات به امامان بعد از خود، تا بدينوسيله بتواند به
(166) ولايت
تاريخ و مسلمان‌ها، ولايت اسلام را معرّفي كرده باشد و مردم، امامان بعد از خود را (امامت بعد از خود را) بشناسند و به گمراهي نروند و يا حدّاقل حجّت شرعي را بر همگان تمام نمايد.
6 ـ و موارد ديگر كه از حوصله اين نوشتار خارج است و يا در حد مقدورات بيـــان گـرديـــده.

2 ـ مراجعه‌معاويه به‌اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام :
ابن شهر آشـــوب در منــاقب، با سنــد از اصبــغ بن نباته نقل كرده است كه: پادشاه روم به معاويه نامه‌اي نوشت كه اگر به پرسش‌هايم پــاسـخ گــويي، بــرايت خــراج مي‌فــرستم وگرنه تو بايد خــراجگزار من شــوي. معــاويه نتــوانست جواب بدهد و لذا پرسش‌هاي او را براي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرستاد
ولايت (167)
و امــام جــواب‌هاي سـؤالات را داد.
پاسخ‌هاي علي عليه‌السلام اين‌گونه بود:
سؤال اوّل: اوّلين چيــزي كــه تحــرّك پيـــدا كـرد چه بود ؟
جواب ســـؤال اوّل: حضـــرت فــرمــودنـد نخـــل بــود.
سؤال دوّم: نخستين آبــي كــه روي زميــن جــاري شــد كجــا و چــه بود ؟
جواب سؤال دوّم: وادي ايمــن بـود، كه آب در آن‌جا جوشيد.
جواب سوال سوّم: در مورد قوس و قزح؟ حضرت فرمودند: قوس و قزح، امان زمينيان است. سؤال چهارم: كهكشان‌ها چگونه اجرامي هستند؟
جواب سؤال چهارم: كهكشان‌ها درهايي بود كه خداوند آن‌ها را گشود، و بعد آن‌ها را بست و ديگر باز نشد. آن گاه جواب‌ها را براي معاويه فرستاد و معاويه هم آن‌ها را براي فرمانرواي روم ارسال كرد. پادشاه روم بعد از ديدن جواب‌ها
(168) ولايت
گفت: به خدا قسم كه اين جواب‌ها از سرچشمه نبوّت، يعني حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله گــرفتــه شــده است و سپس خــراج براي معاويه فرستاد. (1)

صاحب مناقب در مورد سؤال ديگر معاويه از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام چنين مي‌گويد: پادشاه روم نامه‌اي براي معاويه نوشت و در آن سؤالاتي را مطرح كرد. يكي از سؤالات وي اين بود كه به من بگو «لا شيء» يعني چه؟ معاويه متحيّر ماند. عمروبن عاص به او پيشنهاد كرد كه يك اسب سوار را به اردوگاه علي عليه‌السلام بفرستد، تا اسب را بفروشد. از او خواهند پرسيد كه بهاي اين اسب چند است؟ و او در جواب بگويد: (لا شيء) در اين صورت شايد علي عليه‌السلام ، لغت (لا شيء) را معني

1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام ، نقل از مناقب ابن شهر آشوب ص 92 .

كند. آن مرد به اردوگاه علي عليه‌السلام آمد، اتفاقا علي عليه‌السلام و قنبر با او برخورد كردند. امام عليه‌السلام به قنبر فرمود: اسبش را بخر، قنبر پرسيد: قيمت آن چند است؟ سوار گفت: (لا شيء)، علي عليه‌السلام دست آن مرد را گرفت و به بيابان برد، سرابي از دور نمايان گشت. علي عليه‌السلام فرمود: اين همان (لا شيء) است. حال برگرد و معاويه را از معني اين كلمه مطّلع كن. مرد پرسيد: از كجا چنين مي‌گوييد؟ علي عليه‌السلام فرمود: مگر قرآن نخوانده‌اي كه مي‌فرمايد: «يَحْسَبَهُ الظَمْانِ ماءَ حَتّي اِذا جاءَ لَم يَجِد شَيَئا»، تشنه لب سراب را چون از دور مي‌بيند، خيال مي‌كند آب است و چون بدان نزديك مي‌شـود، چيزي نمي‌بيند .(1)

1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام ، ص 93 .

در ارتباط با فضايل امام حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام و ديگر ائمه هدي (سلام‌اللّه عليهم) بحثي طولاني به وسيله سؤالاتي كه عبدالعزيز بن مسلم از حضرت امام رضا عليه‌السلام در مرور كرده است، مسائل امامت و ولايت را ادامه مي‌دهيم .
حضرت امام رضا عليه‌السلام در جواب عبدالعزيز بن مسلم اين‌چنين فرموده‌اند: (اي عبدالعزيز! اين مردم نفهميدند و از آراء صحيح خود فريب خورده و غافل گشتند). «يا عَبْدُالْعَزيزِ (بن مسلم) جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ اَرائِهِم، اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَم تَقْبِض نَبِيَّهُ صلي‌الله‌عليه‌وآله حَتّي اَكْمَلَ لَهُ الدّينَ وَ اَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ بَيَّنَ فيهِ الْحَلالَ وَ الْحَرامَ وَ الْحُدُودَ وَ الاَحْكامَ وَ جَميعَ ما يَحْتاجُ اِلَيْهِ النّاسُ كُلّاً، فَقالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِن شَيْءٍ، وَ اَنْزَلَ في حَجَّةِالْوِداعِ وَ هِيَ
ولايت (171)
اخِرُ عُمْرِهِ (رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله) اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُم دينَكُم وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُم نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الاِسْلامَ دينا وَ أَمْرُالاِمامَةِ مِن تَمامِ الدّينِ وَ لَم يَمْضِ صلي‌الله‌عليه‌وآله حَتّي بَيَّنَ لاُِمَّتِهِ مَعالِمَ دينَهُم وَ اَوْضَحَ لَهُم سَبيلَهُم وَ تَرَكَهُم عَلي قَصْدِ سَبيلِ الْحَقِّ وَ اَقامَ لَهُم عَلَيَّ عَلَما وَ اِماما تَرَكَ (لَهُم) شَيْئا يَحْتاجُ اِلَيْهِ الاُمَّةُ اِلاّ بَيَّنَهُ، فَمَن زَعَمَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَم يُكْمِل دينَهُ فَقَد رَدَّ كِتابَ اللّهِ وَ مَن رَدَّ كِتابَ اللّهِ فَهُوَ كافِرٌ بِهِ»(1)
امام رضا عليه‌السلام در جواب سؤال عبدالعزيز بن مسلم فرموده‌اند: اي عبدالعزيز! اين مردم نفهميدند، و از آراء صحيح خود فريب خورده و غافل گشتند. همانا خداي عزّ و جلّ، پيامبر خويش را قبض روح نفرمود، تا دين را برايش كامل كرد و قرآن را بر او نازل فرمود، كه بيان هر چيز در اوست. حلال و حرام و حدود و
1- اصول كافي، كتاب الحجة، ج 1، ص 284، شرح مصطفوي .
(172) ولايت
احكام و تمام احتياجات مردم را در قرآن بيان كرده و در كتابش (قرآن، سوره 6 آيه 38) فرموده: چيزي را در اين كتاب فروگذار نكرديم. و در حجّةالوداع كه سال آخر عمر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بود، اين آيه (سوره 5 آيه 3) را نازل فرمود: امروز دين شما را كامل كردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دين اسلام را براي شما پسنديدم. (موضوع امامت از كمال دين حكايت دارد و تا پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله جانشين خودش را معرفي ننمايد، رسالت تبليغ را به پايان نرسانده است).
و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از دنيا نرفت، تا آن كه نشانه‌هاي دين را براي

امّتش بيان كرد و راه ايشان را روشن ساخت، و آن‌ها را بر مسير حقّ واداشت، و علي عليه‌السلام را به عنوان پيشوا و امام منصوب كرد، و همه احتياجات امّت را بيان كرد. پس هر كه گمان كند خداي عزّ و جلّ دينش را كامل نكرده، قرآن را رد كرده، و هر كه قرآن را رد كند، به آن (قرآن) كافر است.
ولايت (173)

فرمايش علي عليه‌السلام در راستاي تنظيم امور جامعه و هدايت امت اسلامي، بعد از رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله كه هيچ‌كس جز حضرتش كه از ناحيه حضرت حقّ و به وسيله پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله معرفي شده ، قدرت انسجام و وحدت و هدايت و تنظيم امور اجتماع را ندارد و آنچه حضرت امام رضا عليه‌السلام در جواب عبدالعزيز بن مسلم بيان فرموده است، همان مطلبي است كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به صورت عملي، حاكميّت علي الاطلاق امامت و ولايت را پياده نموده است.
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اميرالمؤمنين عليه‌السلام را فقط براي نماز خواندن و يا شرح برخي احكام و دستورات كه ديگران از آن غافل و يا جاهل باشند معرفي نكرده است، بلكه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، و به تبع آن ساير ائمه معصومين عليهم‌السلام و جانشينان به حقّ آنان را، من جميع الجهات و براي اجراي امور و احكام و
(174) ولايت
دستورات اسلام در متن زندگي مسلمان‌ها و جوامع، به عنوان امم و وليّ مطلق معرّفي فرموده است. و اين است حكومت اسلامي، كه اجراي حدود و مقرّرات اسلامي به تمام معني الكلمه، در ادامه سخنان حضرت امام رضا عليه‌السلام آمده است.
امام رضا عليه‌السلام در ادامه مطالب مربوط به امامت چنين فرموده است: مگر مردم مقام و منزلت امامت را در ميان امّت مي‌دانند، تا روا باشد كه به اختيار و انتخاب ايشان واگذار شود. همانا امامت، قدرتش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالي‌تر و مكانش منيع‌تر و عمقش گودتر از آن است كه مردم با عقل خود به آن دست يابند ، يا به آرائشان آن را دريابند، و يا به انتخاب خود، امامي منصوب كنند. همانا امامت مقامي است كه خداي عزّ و جلّ بعد از رتبه نبوّت و خُلَتْ، در مرتبه سوم به ابراهيم (علي نبينا و آله و عليه السلام) اختصاص داده و به آن فضيلت مشرفش ساخته، و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده:
ولايت (175)
«اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ»(1) .
در اين آيه مباركه، حضرت امام رضا عليه‌السلام زيربناي امامت و ولايت را مطرح و تبيين فرموده است، كه خداوند تعالي به ابراهيم مي‌فرمايد: همانا من تو را امام مردم گردانيدم. در اين جا امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: ابراهيم خليل عليه‌السلام از نهايت شاديش، به آن مقام عرض كرد: از

فرزندان من هم؟! خداي تبارك و تعالي فرمود: پيمان و فرمان من به ستمكاران نمي‌رسد. بنابراين، اين آيه مباركه، امامت را بــراي ستمگــران تا روز قيــامت بـاطـل ساخت، و در ميان برگزيدگان گذاشت.
سپس خداي تعالي ابراهيم عليه‌السلام را شرافت داد و امامت را در فرزندان برگزيده و پاكش قرار داد و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنا
1- 124 / بقره، همان مدرك .
(176) ولايت
صالِحينَ»(1) و اسحق و يعقوب را اضافه به او بخشيديم و همه را شايسته نموديم و ايشان را امام و پيشوا قرار داديم. و همچنين در آيه ديگر چنين فرموده است: «وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْحَيْنا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوةِ وَ ايتاءَالزَّكوةِ وَكانُوا لَناعابِدينَ»(2) و ايشان را (ابراهيم را) امام و پيشوا قرار داديم، تا به فرمان ما رهبري كند، و انجام كارهاي نيك و نمازگزاردن و زكوة دادن را به ايشان وحي نموديم، و آن‌ها پرستندگان ما بودند. در ادامه وصف امامت، حضرت علي‌بن موسي الرّضا عليه‌السلام اين چنين مي‌فرمايد : «فَلَم تَزَل فِي ذُرِيَّتِهِ يَرِثُها بَعْضٌ عَن بَعْضٍ قَرْنا فَقَرْنا حَتّي وَرَّثَهَا اللّهُ تَعالي النّبِيَّ صلي‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ جَلَّ وَ تَعالي: «اِنَّ اَوْلَي النّاسِ بِاِبْراهيمَ لَلَذّينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبيُّ وَالَّذينَ امَنُوا
1- 72 /انبياء .
2- 73 /انبياء .
ولايت (177)
وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ» (1) پس امامت در فرزندان او هميشه بود و زايل نگشت و در دوران متوالي و از يكديگر ارث مي‌بردند ، تا خداي تعالي آن را به پيامبر ما به ارث داد و خود او (جلّ و علا) اين چنين فرمود: همانا سزاوارترين مردم به ابراهيم عليه‌السلام و پيامبر آخرين يعني حضرت محمّدبن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله پيروي مي‌كنند و اينان اهل ايمــاننــد و خـداونــد ولـيّ مـؤمنـان است.
«فَكــانَ لَــهُ خـاصَّــةً فَقَلَّــدَهــا صلي‌الله‌عليه‌وآله بِــاَمْــرِ اللّهِ تَعالي عَلي رَسْم ما فَرَضَ اللّهُ، فَصارَت في ذُرِيَّتِهِ الأَصْفِياءُ الَّذينَ اتــاهُــمُ اللّهُ الْعِلْم وَ الاْيمــانَ، وَ قالَ
1- 68 / آل‌عمران .
(178) ولايت
الَّذينَ اُوتُو الْعِلْم وَ الاْيمانَ: «لَقَد لَبِثْتُم في كِتابِ اللّهِ اِلي يَوْمِ الْبَعْثِ»(1) فَهِيَ في وُلْــدِ عَليٍّ عليه‌السلام خاصَّةً اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ» .(2)
حضرت گشت، و او به فرمان خداي تعالي و طبق آنچه خدا واجب ساخته بود، آن را به گردن علي عليه‌السلام نهاد و سپس در ميان فرزندان

برگزيده او، كه خدا به آن‌ها علم و ايمان داده، جاري گشت و خدا فرموده: آن‌ها كه علم و ايمان گرفتند، گويند در كتاب خدا تا روز رستاخيز به سربرده‌ايد. پس امامت تنها درميان فرزندان (اميرالمؤمنين) علي عليه‌السلام است، تا روز قيامت.
امام‌علي‌بن‌موسي‌الرضا عليه‌السلام درادامه چنين‌مي‌فرمايد: «اِذْلانَبِيَ‌بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله
1- همـــان مـــدرك، ص 285 ـ ســـوره 30 آيـه 56.
2- همـــان مـــدرك، ص 285 ـ ســـوره 30 آيـه 56.
ولايت (179)
فَمِن اَيْنَ يَخْتارُ هؤُلاءِ الْجُهّالُ؟!» زيرا بعد از پيامبر (حضرت‌محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله) پيامبري نيست، اين نادانان از كجا و به چه دليل براي خود امام انتخاب مي‌كنند. «اِنَّ الاِمامَةَ خِلافَةُ اللّهُ وَ خِلافَةُ الرَسُولِ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ مَقامُ اَميرِالمؤمنينَ عليه‌السلام وَ ميراثُ الْحَسَنِ عليه‌السلام وَ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام » به درستي كه امامت، جانشيني خداوند و جانشيني رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و مقـــام اميـــرالمـــؤمنيـــن عليه‌السلام و ميـــراث حســـن و حسيـــن عليهم‌السلام اســـت.
«اِنَّ الاِمامَةَ زِمامُ الدّينِ، وَ نِظامُ الْمُسْلِمينَ، وَ صَلاحُ الدُّنْيا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنينَ اِنَّ الاِمامَةَ اُسَّ الاِسْلامِ النّامي وَ فَرْعُهُ السّامي، بِالاِمامِ تَمامُ الصَّلاةِ وَ الصِيامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجَهادِ وَ تَوْفيرِ الْفَيء وَ الصَّدَقاتَ وَ اِمْضاءِ الْحُدُودِ وَ الأَحْكامِ وَ مَنَعَ الثَغُورِ وَ الأَطْرافِ»
همانا امامت، زمام و كنترل دين و مايه نظام مسلمين و صلاح دنيا و عزّت
(180) ولايت
مؤمنين است. همانا امامت، ريشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، كامل شدن نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد و بسيار شدن غنيمت و صدقات و اجراء حدود احكـام و نگهـداري مـرزها و اطـراف كشـور اسـلامي به وسيله امام است.
«أَلاِمامِ يُحِلُّ حَلالَ اللّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرامَ اللّهِ وَ يُقيمُ حُدُودَ اللّهِ وَ يَذُبُّ عَن دينِ اللّهِ وَ يَـدْعُوا الي سَبيـلِ رَبِّـهِ بِالْحِكْمَـةِ وَ الْمَـوْعِظَـةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةُ الْبالِغَةِ»(1)
حضرت امام علي بن موسي‌الرضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: امام است كه حلالِ خدا را حلال، و حرامِ او را حرام مي‌نمايد و حدود خدا را بپا دارد و از دين خدا دفاع كند و با حكمت و اندرز و حجّتِ رسا و روشن و واضح، مردم را به طريق پروردگارش دعوت مي‌نمايد.
1- همـــان مدرك .
ولايت (181)
و در ادامـــه مشخصـــات حكـــومـــت و حـــاكميـــت امامت و ولايت، و

معرّفي امـامـي كـه بـر مـردم حـاكميـت دارد، چنيـن مـي‌فـرمـايـد :
«اَلاِْمامُ كَالشَّمْسِ الطّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِها لِلْعالَم وَ هِيَ فِي الاُْفُقِ بِحَيْثُ لا تَنالَها الاَْيْدي وَ الاَْبْصارُ الاِْمامُ الْبَدْرِ الْمُنيرُ وَ السِّراجُ الزّاهِرُ وَ النُّورُ السّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهادي في غَياهِبِ الدُّجي وَ أَجْوازُ الْبُلْدانِ وَ الْقِفارِ وَ لُجَجِ الْبِحار».
(1) امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: امام مانند خورشيد طالع است، كه نورش عالم را فراگيرد و خودش در افق قرار دارد، به نحوي كه دست‌ها و ديدگان به آن نرسد. امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‌اي است راهنما، در شدت تاريكي‌ها و
1- همـــــــــان مـــــــدرك، ص 286 .
(182) ولايت
رهگذر شهرها و كويرها و گرداب درياها (يعني در هنگام گمراهي و زمان جهل و ناداني و فتنه‌ها و سرگرداني‌ها، امام راهنماي عميق و بزرگي است، كه انسان و فرد و جامعه را در راستاي حق و حقيقت و صراط مستقيم ولايت، هدايت مي‌نمايد «اَلاِْمامُ النّارُ عَلَي الْيَفاعِ، اَلْحارُّ لِمَنِ صْطَلي بِهِ وَ الدّليلُ فِي الْمَهالِكِ مَن فارِقَهُ فَهالِكٌ اَلاِْمامُالْمائِرِ الْعَذْبُ عَلَي الظَّلَماءِ وَالدّالُّ عَلَي‌الْهُدي وَالْمُنْجي مِنَ‌الرَّدي» (1)
حضرت علي بن موسي الرضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: امام، آب گواراي زمان تشنگي، و رهبر به سوي هدايت و نجات بخش از هلاكت است. امام آتش روشن روي تپه (رهنماي گمگشتگان) است. وسيله گرمي سرمازدگان و رهنماي هلاكت
1- همـــان مـــــدرك، ص 286 كتـــاب الحجـــه .
ولايت (183)
گاه‌هاست. هركس از او جدا شود، هلاك‌مي‌شود.
در اين جا لازم است مجدّدا از خصوصيات بارز علمي و حكومتي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را كه از زبان دوست و دشمن صادر گرديده بياوريم، تا بهتر و بيشتر كلام مبارك امام علي بن موسي‌الرضا عليه‌السلام بر خوانندگانِ گرامي روشن شود. اما قبل از ورود به بحثِ راهگشاي هدايتي و حكومتي آن بزرگواران، از خصوصيات علمي و معجزاتي مولي الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مطالبي را مي‌آوريم، تا از اين طريق بتوانيم مشخصّات بارز عملي و حكومتي آن عزيز دوران‌ها را آشكار سازيم .
فيلسوف شهيد و صاحب رصدخانه مراغه، كه اوّلين رصدخانه به ابتكار او در جهان اسلام ساخته شد، يعني خواجه نصيرالدّين طوسي (ره)، كسي كه قرن‌ها كتاب‌هايش در دانشگاه‌هاي اروپا تدريس مي‌شد و شايد اكنون ادامه دارد، در تـوصيـف ولايـت مـولي اميـرالمؤمنين علي عليه‌السلام

چه زيبــا نگاشته است.
(184) ولايت
او گفته است اگر كسي همه اعمال صالحه را به جاي آورد، و همه پيامبران و اوصيا را دوست بدارد، و بدون احساس خستگي نماز بگزارد و روزه بگيرد و حجّ مستحب به جاي آورد، و برهنه و پياده طواف كند، و در هوا به پرواز بال بگشايد، و در دريا غوطه‌ور گردد، بي‌آن كه از تر شدن بهراسد، و ديبا و حرير به تن ايتام بپوشاند، و گرسنگان را غذا دهد و كامشان را به عسل شيرين كند و هزاران سال با مردم به سر بَرَد، و مرتكب گناه و لغزش نگردد... اين همه روز قيامت او را در درگـاه خــدا ســودي نتواند رساند، مگر به شرط حُبّ اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام . (1)
1- بــه نقـــل از پـــرتـــوي از علــم بيكـــران علـــي عليه‌السلام ، ص 13 .
ولايت (185)
شاعري در مورد اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام چنين نگاشته است:
وِلايَتي لاَميرِالْمُؤْمِنينَ تَكْفيني عِنْدَالْمَماتِ وَ تَغْسيلي وَ تَكْفيني
وَ طينَتي عَجَنَتَ مِن قَبْلِ تَكْويني بِهِ حُبُّ حَيْدَرٍ كَيْفَ النّارِ تَكْويني
دوستي من نسبت به اميرالمؤمنين، به هنگام مرگ و غسل و كفنم مرا كفايت مي‌كنــد ســرشت مــن، پيش از آن كــه بــه وجــود آيــم، بــه عشق حيدر (ســلام اللّه سـرشته شــد. پس چگــونه آتش مرا مي‌سوزاند؟!
اين نهايت نگرشي است، كه از يك عالم ديني و اسلامي و محقّق و پژوهشگر ژرف‌انــديش، در عشــق به ولايــت مي‌تــوان يــافت و در حقيقــت ترسيم يك روايت متقن قدسي، از حضــرت حق جلّ و علا مي‌بــاشد، آري! تمــامي ابعــاد
(186) ولايت
وجودي ولايت، كه متجلّي از ســاحت مقــدّس كبــريــايي (عزّ اسمه) مي‌باشد، داراي ابعــاد گوناگون فكري، عقيدتي، فردي، اجتماعي و خانوادگي و سياسي، اقتصادي، و به طــور كلّي دنيــايي و آخرتي است، كه تمامي ابناء بشر به سير تكــاملــي معنـــوي رهنمــون مي‌شـــوند.

از عبداللّه بن مسعود، صحابي بزرگ پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده‌اند كه گفت: نزد رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله رفتم و به ايشان عرض كردم، حق را به من نشان ده، تا به آن واصل شوم. فرمود وارد آن اتاقك شو. وارد شدم، ناگهان اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را ديدم، كه به نماز ايستاده است و در ركوع و سجود اين چنين مي‌گويد: «اَللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ اِغْفِر لِلْخاطِئينَ مِن شيعَتي» خدايا! به حقّ محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله كه بنده
ولايت (187)
توست، شيعيان خطاكارم را ببخشاي. از اتاقك بيرون آمدم، تا به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آنچه را ديده بودم بيان نمايم، امّا شنيدم كه آن حضرت هم مي‌فرمايد: (1) «اَللّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِبِ عَبْدِكَ اِلاّ ما غَفَرْتَ لِلْخاطِئينَ مِن اُمَّتي» پروردگارا! به حقّ بنده‌ات علي بن ابيطالب عليه‌السلام ، مگر اين كه خطاكاران از امّتم را ببخشي. ابن مسعود مي‌گويد: از مشاهده‌اين‌حالات، دچارحالت جزع‌شدم. دراين هنگام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نمازش را به اختصار گزارد و به من فرمود: ابن مسعود! آيا پس از آن كه ايمان آوردي، كافر شده‌اي؟ گفتم: هرگز هرگز! امّا ديدم علي عليه‌السلام خدا را به حقّ تو سوگند مي‌دهد، و تو را ديدم كه خدا را به حقّ علي عليه‌السلام سوگند مي‌دهي و ندانستم كه كدامين شما دو تن در پيشگاهِ خدا افضليد. در اين جا حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بنشين ابن مسعود. رو به روي آن حضرت نشستم و او فرمود: «بدان كه خداوند، من و علي عليه‌السلام را دو هزار سال قبل از خلقت اين جهان، آن گاه كه هيچ تسبيح و تقديس و تهليلي نبود، بيافريد. آن گاه از نور من، آسمان‌ها و زمين را آفريد و من، به خدا سوگند از كلّ آسمان‌ها و زمين افضلم.
1- پرتوي‌از علم‌بيكران علي عليه‌السلام ،ص21 به‌نقل‌از انوارنعمانيه، ص17، ج1.
(188) ولايت
همچنين از نور علي عليه‌السلام عرش و كرسي را آفريد، و به خدا سوگند كه علي عليه‌السلام از عرش و كرسي برتر است. سپس از نور علي عليه‌السلام ، نور حسن عليه‌السلام بالاتر است از لوح و قلم. و سپس نور حسين عليه‌السلام را شكافت، و از آن نور حسين عليه‌السلام بهشت و حوريان بهشتي را آفريد و حسين عليه‌السلام ، به خدا برتر از بهشت و زنان سيه‌چشم آن است. سپس تاريكي، از خاور تا باختر جهان را درخود

فراگرفت، ملائكه به خداوند شكايت بردند، كه آن تاريكي را از ايشان برطرف كند. خداوند (جلّ جلاله) نيز كلمه‌اي ديگر بگفت و از آن نوري بيافريد، و نور را به آن كلمه اضافه كرد و در برابر عرش، آن را برپاي داشت. خاور و باختر در اثر اين نور، روشن و تابناك گشتند. اين نور همان فاطمه زهرا عليهاالسلام است و از همين رو، او را زهرا ناميدند».(1)
ولايت (189)
در اين جا مجددا پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ابن مسعود! چون رستاخيز فرارسد، خداوند (جلّ و جلاله) به من و علي عليه‌السلام فرمايد: هر كه را شما دوتن مي‌خواهيد، به بهشت وارد كنيد و هر كه را شما دوتن مي‌خواهيد، به دوزخ وارد كنيد. و اين همان فرمايش الهي است كه گفت: «اَلْقِيا في جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّارٍ عَنيدٍ» بنابراين كافر او است،
1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام ، ص 22 به نقل از انوار نعمانيه، ص 17، ج 1 .
(190) ولايت
كه نبوّت مرا انكار مي‌كند و (عنيد) كسي است، كه ولايت علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام را منكـــر مي‌شـــود .(1)
بنابراين پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در جواب ابن مسعود كه يكي از اصحاب بزرگ اوست، حقيقت معنوي و آسماني و لدنّي خويش و خاندان گرامش را، با ويژگي‌هاي مرتبط با خلقت كلّ آفـرينش تـرسيم مي‌فـرمـايـد، تا همگـان بدانند كه اين ارتباط و اتّصال، حكايت از حقيقت يك ولايت متقن، در ساماندهيِ كلّ جهان بشريت است.
در حديثي ديگر به نقل از صعصعة بن صوحان چنين آمده است كه: وقتي
1- همان مدرك، ص 22 .
ولايت (191)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، به دليل ضربت خوردن به دست ابن ملجم مرادي، در بستر افتاده بود، صعصعة به ديدار آن حضرت مشرف مي‌گردد. در اين ملاقات از حضـرتش ســؤال مي‌نمـايد، مي‌گـويـد گفتـم: «اي اميـرالمـؤمنيـن! عليه‌السلام
1 ـ توبرتري يا آدم ابوالبشر عليه‌السلام » ؟
امير المؤمنين علي عليه‌السلام در جواب فرمود: «خودستايي كردن شايسته نباشد. امّا خداوند به آدم فرمود: اي آدم عليه‌السلام تو و همسرت در بهشت، مأوا گزينيد و از آن هر چه مي‌خواهيد بخوريد، اما نزديك اين درخت نشويد، كه از زيانكاران خواهيد بـود. امّـا من كســي هستـم كـه بيشتـر چيـزها بـرايـم مباح و روا شده، ولـي از همـه خـودداري كـــرده‌ام».
2 ـ در سؤال دوم صعصعه پرسيد: «اي اميرالمؤمنين! تو برتري يا نوح

عليه‌السلام »؟
(192) ولايت
امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «نوح عليه‌السلام بر قوم خويش نفرين فرستاد، ولي من بر كساني كه در حقّم ستم روا داشتند، و نفرين نكردم و پسر نوح كافر شد، در صورتي كه پسران من، سروران بهشتيانند.»
3 ـ در سؤال سوّم صعصعه پرسيد: «تو برتري يا موسي عليه‌السلام »؟
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در جواب فرمود: «خداوند موسي عليه‌السلام را پيش فرعون فرستاد، موسي عليه‌السلام گفت: مي‌ترسم فرعون مرا بكشد. درجواب موسي خداوند تعالي فرمود: نگران نباش كه رسولان در پيشگاه من هراسان نمي‌شوند. موسي گفت: پروردگارا! من از ايشان كسي را كشتم، و مي‌ترسم آن‌ها هم مرا بكشند. ولي وقتي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا روانه كرد، تا سوره برائت را در موسم حج بر قريش بخوانم، با اين كه بسياري از سرشناسان آن‌ها را كشته بودم، سوي آن‌ها
ولايت (193)
رفتم و سوره را بر آن‌ها خواندم و از ايشان باك به دل راه ندادم».
4 ـ صعصعه در سؤال چهارم پرسيد: «اي امير المؤمنين عليه‌السلام ! تو برتري يا عيسي بن مريم عليه‌السلام »؟
فرمود: «مادر عيسي عليه‌السلام در بيت المقدّس بود. چون وقت زادنش نزديك شد، خطاب آمد كه از اين جا بيرون شو، كه اين خانه، خانه عبادت است. درصورتي كه چون هنگام زادن مادر من فاطمه دختر اسد نزديك شد، ديوار كعبه شكافت (شكافته شد) و شنيد كه كسي مي‌گويد وارد شو. مادرم وارد خانه شد و من در آن جا به دنيا آمدم و اين افتخاري است كه هيچ‌كس، چه آن‌ها كه قبلاً بوده‌اند و چه آن‌ها كه بعدا مي‌آيند، به شرف آن نائل نخواهند شد» .(1)
1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام به نقل از مناقب ابن شهر آشوب .
(194) ولايت
پيامبر عظيم الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله ، در مورد شأن و عظمت علمي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، در طول ايام نبوّت خود مطالبي بس گران سنگ فرموده‌اند، كه ما به بخشي از آن‌ها مي‌پردازيم. در اين جا لازم است متذكّر شويم، كه احاديث و روايات فراواني از بزرگي و عظمت علمي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، به نقل از ائمه هدي عليهم‌السلام و صحابي بزرگوار و راستين و غيره نقل شده است، كه در اين مقال معترّض آن نمي‌شويم. بدون ترديد و از زبان علمي، بر تمامي صحابه

افضليت و برتري داشته، و صحابه در تمامي مشكلات و مسايل مختلف خويش، به حضرتش مراجعه مي‌كردند و حضرت امير عليه‌السلام حتّي يك مورد، در هيچ‌گونه مطلب و مسئله‌اي به آنان رجوع نكرده است، زيرا قطره آبي در برابر اقيانوس موّاج بيكران علم اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام محسوب مي‌شدند. (1)
ولايت (195)
اوّل شخصِ جهان بشريت و اسلام يعني پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله ، خود نخستين كسي است كه به اعلميّت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام اذعان و اعتراف مي‌نمايد. در زمان ازدواج به دختر گرامش حضرت زهرا عليهاالسلام چنين مي‌فرمايد: «آيا خوش نداري كه من تو را به همسري كسي درآورم، كه از همه زودتر به اسلام گرويد و از همه دانشمندتر است» .(2) در حديث ديگر از آن حضرت نقل شده است كه فرمود: «فاطمه جان! تو را به همسري بهترين فرد امتّم درآوردم، و او كسي است كه از همه داناتر و صبورتر، و همچنين نخستين كسي است كه رسالتم را تصديق نمود» .(1)
1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام به نقل از مناقب ابن شهر آشوب .
2- مستدرك‌حاكم، ج3، كنزالعمّال، ج6، ص12 به‌نقل‌از پرتوي‌از علم‌بيكران‌علي عليه‌السلام ، ص 24.
(196) ولايت
در احاديث متواتر كه در كتب شيعه و سُنّي فراوان نقل شده است، پيامبر عظيم‌الشأن اسلام حضرت محمّد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله در مورد اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام چنين فرموده است: «علي، اعلم امت من است.
علي باب مدينةالعلم، و وصي من است و مردم بايد از اين در وارد شوند.
علي، خازن علم من است .
علي، جايگاه علم است.
1- همان مدرك به نقل از جمع‌الجوامع سيوطي، ج 6، ص 398 .
ولايت (197)
علي، مبين علوم من، و دروازه علم من، و بيانگر تمام معارف الهي است.
علي، در قضاوت تواناترين و داناترين است» .(1)
و در جائي ديگر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده‌اند: «حكمت به ده بخش تقسيم شده كه 9 بخش آن در علي عليه‌السلام ، و يك بخش ديگر در ساير مردم» (2)

اين چنين است كه در توصيف امامت امام علي بن موسي الرّضا عليه‌السلام ، با شرح گسترده و طولاني در جواب آن اعرابي، مطالبي بس قوي و متقن در مورد
1- مناقب خوارزمي / شمس الاخبار، ص 39، كنزالعمال، ج 6، ص 156 / شرح نهج البلاغه ابن ابي‌الحديد به نقل از همان مدرك .
2- الجامع الصغير / سيوطي به نقل از پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام .
(198) ولايت
مشخصّات و مختصاتِ امامت و ولايت بيان مي‌فرمايد، كه دوست و دشمن در بـرابـر سخنـان پـرگهر و نغز و شيواي امام هشتم عليه‌السلام سر تعظيم فرودمي‌آورد.
حضرتش مي‌فرمايد: «اَلاِْمامُ النّارُ عَلَي الْيَفاعَ، اَلْحارُّ لَمِنِ اصْطَلي بِهِ وَ الدَّليلُ فِي الْمَهالِكِ، مَن فارَقَهُ فَهالِكٌ» (1) امام آتش روي تپه است. يعني رهپويان را راهنماي حقيقي است. وسيله گرمي سرمازدگان و رهنماي هلاكت‌گاه‌هاست. (يعني هر آنچه موجب سردي راه و مسير و جداشدن از راه و مسير امامتِ امّت است و سقوط در درّه و پرتگاه‌هاي ضلالت است توسط امام اصلاح مي‌شود) هر كه از او (امام) جدا شود، هلاك مي‌شود.
باز هم حضرت علي بن موسي الرّضا عليه‌السلام
1- اصول كافي، ج 1، ص 286 .
ولايت (199)
از خصوصيات امام در هدايت و راهبري مردم اين چنين مي‌فرمايد: «اَلاِْمامُ السَّحابُ الْماطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضيئَةُ وَ السَّماءُ الظَّليلَةُ وَ الاَْرْضُ الْبَسيَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَريزَةُ وَ الْغديرُ وَ الرَّوْضَةُ» (1) امام ابري است بارنده، باراني است شتابنده، خورشيدي است فروزنده، سقفي است سايه دهنده، زميني است گسترده، چشمه‌اي است جوشنده، و بركه و گلستان است. امام معصوم جسم و جــان مبـاركش، بـراي هـدايـت و راهنمــايي امّت تعييـن و تـرسيـم شـده است.
وقتي امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: «امام همانند آتش روي تپه است»، يعني در تمامي پستي و بلندي‌هاي فكري و عقيدتي و انديشه‌اي، و تضادهاي مختلف علمي و فرهنگي كه در اقشار گوناگون جامعه به وجود مي‌آيد، او (امام) همچون
1- همان مدرك كتاب الحجة .
(200) ولايت

مشعلي فروزان ، يا به تعبير ديگري نورافكن وجودش، راه روشن و واضحي را بر همگان، براي هدايت صحيح آشكار مي‌نمايد و رهپويان را به مسير حقيقي فضيلت‌ها رهنمون مي‌گردد. امام و راهنماي بشريّت، در سرماي طاقت‌فرساي اظهارنظرهاي مختلف در ارتباط با وحدانيّت و توحيد و ايجاد تشكيك در مسير خدايي مردم، توسط بي‌خدايان ظاهري كه در اعماق جانشان به طور فطري حاكميت خدا برقرار است، گرماي حقيقي فطري خدايي را، در اذهان مشكوك و دل مرده به ارمغان مي‌آورد. و فكر و انديشه انسان‌هاي مستغرق در اعماق شبهات و ذهنيّات متحجّر را از پرتگاه‌هاي ضلالت نجات مي‌بخشد. و در مسير امامت به حقّ ، امّت را از ورطه سقوط حتمي نجات مي‌دهد. و با ريزش باران‌هاي فضيلت و بزرگي و عظمت روح و ايثار و شهامت و دگرگوني در كالبد وجودي

انسان‌ها، با شتاب وصف‌ناپذيري حركت به سوي كمال انسانيّت را براي افراد جامعه به ارمغان مي‌آورد و خورشيدگونه با تابش انوار حريّت و آگاهي و بينش، در زواياي تاريك زندگي پر از درد و رنج آنان كه در بيراهه‌هاي جهل و فتنه سرگردانند، فروزان و درخشان، روشنايي حقيقت مي‌بخشد. و افق آينده مجهول و بي‌رمق دستان و ديدگان را به طريق حكمت و اندرز و حجّتِ گويا رهنمون مي‌شود. امامتِ امّت كه منصوب از قِبَلِ حضرت حقّ (جلّ و علا) مي‌باشد، حدود احكام و مقرّرات خداوند تعالي را پاس مي‌دارد و از دين حق با تمام وجود دفاع مي‌نمايد. امامت در جامعه اسلامي، پاسدار رشد و نمو اسلام، و همچون خورشيد طالع، احكام و مقرّرات فروع و اصول آن را از كوچك‌ترين امور در ارتباط با نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد و غنيمت و صدقات و اجراء تمامي

حدود و غيره را نگهداري، و مرزبان دقيق و حسّاس است كه نورافشاني و پياده مي‌نمايد و با استحكام سقف وجودي دين از حياط ساختمان دين، به عنوان يك اهرم قوي به طور گسترده نگهباني مي‌كند.

امام كارشناس امر دين است، كه به گمان و ظنّ و اشتباه نمي‌افتد، و خطا برايش رخ نمي‌دهد. كارشناسان حضرت حق كه از ناحيه خودش با اسم و نشان و مشخصات معرفي شده‌اند، توسط پيامبر براي كارشناسي امور ديني به مردم معرفي مي‌گردد، و اين لطفي است كه از جانب حق تعالي به مردم ارزاني داشته شده است، زيرا تعبير لطف براي هدايت بشر مفيد، و عنايتي خاص محسوب مي‌شود كه بايد وجود داشته باشد. امام كه حافظ و نگهبان شريعت و مرجع مردم در شناساندن دين است، از عصمت گرانمايه‌اي كه حضرت حق اعطا

فرموده برخوردار است كه به اعتبار همين عصمت، از هرگونه خطا و لغزش مصون و محفوظ است و هيچ‌گاه در محدوده جايزالخطا راه نمي‌يابد. و فردي كه مي‌خواهد واقعا حافظ شرع اطهر باشد، بايد داراي چنين خصوصيت قوي و متقن باشد. و بر همين مبنا، مردم در انتخاب يا انتصابش هيچ‌گونه نقشي نداشته و ندارند. (1) بنابراين عصمت امام، موضوعي نيست كه تشخيص آن به عهده مردم باشد، تشخيص عصمت امام و معرّفي او به عنوان امام هم به عهده خداوند است خصوصيات مهمّ عصمت امامت و علم امام است. كه مي‌تواند در تمامي ابعاد علمي تحقيقي، فرهنگي و پژوهشي، همچون زميني گسترده و چشمه‌اي جوشان

1- به نقل از كتاب امامت و رهبري استاد شهيد مطهري، ص 94 و 95 .

كه دائم در حال فوران و جوشندگي مي‌باشد، عمل نمايد و تمامي انسان‌ها و مسلمـان‌ها از علـوم مختلـف و مواهب ديگر بهره‌مند گردند.

قالَ علي بن موسي الرضا عليه‌السلام : «اَلْاِمامُ الْأنيسُ الرَّفيقُ وَ الْوالِدُ الشَّفيقُ وَ الْأُخُ الشَّقيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالوَلَدِ الصَّغيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبادِ فِي الدّاهِيةِ النّارِ» (1) حضرت امـام عليه‌السلام مي‌فـرمـايد: امام، همدم و رفيق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسـوز بـه كـودك، پنـاه بنـدگـان خـدا در گـرفتـاري‌هـاي سخـت اسـت.

در مراجعه عمر به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در مورد اختلاف دو زن بر سر تصاحب بچه‌اي، همدم بودن و مهربان بودن پدري و مادري دلسوز، كه

1- اصول كافي، ج 1، ص 286 .

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده‌اند مشخص مي‌شود. در مناقب چنين آورده‌اند كه: دو زن در روزگاري كه عمر خلافت مي‌كرد، بر سر تصاحب بچه‌اي، با هم به نزاع برخاستند. و هر يك ادّعا داشتند كه صاحبِ نوزادِ پسر، خود اوست نه ديگري. هيچ‌كدام از آن دو نزاع خود را پيش عمر مطرح كردند، امّا عمر نتوانست بين آن‌ها داوري كند. ناچار جهت حلّ مشكل به اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مراجعه كردند. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرموده: «ارّه‌اي براي من بياوريد». آن دو زن گفتند: «ارّه براي چه كار؟» فرمود: «مي‌خواهم بچه را به دونيم كنم، تا هر نيمه آن را به يكي از شما بدهم». يكي از زن‌ها سكوت كرد، ولي ديگري فرياد برآورد كه: «يا علي! اللّه اللّه اگر فقط همين راه باقي است، من از ادّعاي خود صرف‌نظر مي‌كنم. بچه را به آن زن بدهيد». امام عليه‌السلام فرمود: «اللّه اكبر بچه از توست، او را بردار و ببر. چرا كه اگر او واقعا مادر بچه بود، چنين خاموش و بي‌اعتنا نمي‌نشست، بلكه رقّت و شفقتي به حال بچه از

خود نشان مي‌داد». آن زن نيز اعتراف كرد كه اين بچه از آنِ من نيست و به اين زن تعلّق دارد. (1)
(206) ولايت
در زمان خلافت عثمان، مردي كه جمجمه‌اي از يك انسان مرده به دست داشت، به او (عثمان) مراجعه كرد و گفت: شما ادّعا مي‌كنيد كه آتش بدين جمجمه مي‌رسد و آن (صاحب جمجمه) در قبر معذّب است. حال آن كه من دست روي آن گذارده‌ام، ولي هيچ گرما و حرارتي را از آن احساس نمي‌كنم. عثمان خاموش ماند و شخصي را به دنبال اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرستاد، تا آن حضرت را براي حلّ
1- پرتوي‌از علم‌بيكران‌علي عليه‌السلام ، ص78، به‌نقل‌از مناقب‌وبحارالانوار مجلسي، ج 9، ص 483 .
ولايت (207)
اين معضل بياورد. حضرت علي عليه‌السلام آمد و در حالي كه عده‌اي از صحابه هم حضور داشتند، به آن مرد فرمود: دوباره سؤالات را مطرح كن. مرد از نو، سؤالِ خود را مطرح كرد. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: دو سنگ آتش زنه (چخماق) بياوريد.آن‌مرد و جمعيّت به‌آن حضرت‌مي‌نگريستند، سنگ‌هارا آوردند. علي عليه‌السلام سنگ‌ها را گرفت و بر هم زد و آتشي از آن‌ها برافروخت. سپس به مرد رو كرد و فرمود: دست خــود را بر آن سنگ‌ها گذار. مرد چنان انجام كرد، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام پرسيد: آيا احساس گرما و حرارت مي‌كني؟ مرد مبهوت ماند، دراين جا عثمان گفت: اگر علي عليه‌السلام نبود، عثمان هلاك شده بود.
(1) يعني همان‌گونه كه
1- پرتوي‌از علم‌بيكران‌علي عليه‌السلام ،ص78،به‌نقل‌ازمناقب‌وبحارالانوارمجلسي،ج9،ص86 و 87 .
(208) ولايت
حرارت دو سنگ چخماق را كه در جلوي رويت بابه هم خوردن جرقه ايجاد كرد و تو آتش آن را درك نكردي، يقينا و به طور قطع، قدرتِ درك عذاب و آتش اين جمجمه را هم نخواهي فهميد. (اين استدلال فهم و درك مؤلّف است. حال مفاهيم و استدلالات ديگر هم هست، كه حضرات ائمه معصومين عليهم‌السلام مي‌دانند).
ولايت (209)

زن و مردي را پيش عمر آوردند، كه آن مرد به زن گفته بود: اي زنا كار! و زن هم بدو گفته بود: تو زناكارتر از من هستي. عمر دستور داد، هر دو را شلاق بزنند. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه حاضر بود، فرمود: عجله نكنيد. بر اين زن دو حدّ هست، و بر مرد چيزي نيست. اوّل به خاطر افترايي كه به مرد زده است، و دوّم به خاطر اقرار به زناي خود و همچنين زن شلاق مي‌خورد، امّا نه به طور كامل بلكه فقط چند ضربه. (1)
آنچه از زبان مبارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و همچنين امام علي بن
1- همان مدرك، ص 84 به نقل از بحارالانوار، ج 9، ص 475 .
(210) ولايت
موسي‌الرّضا عليه‌السلام صادر شده است، بر پاسداري و حفاظت از شرع مطهّر و دين حضرت حقّ (جلّ و جلا) است. امام حافظ و مبقي دين و برپادارنده و نگهدارنده شريعت خواهد بود. اگر ساختماني با استحكام قوي، توسّط مؤسّس بي‌نظيري بنا و تأسيس شده است، بايد نگهدارنده‌اش و ادامه دهنده راه مؤسّس هم، در همان حد و قريب به همان حد باشد، تا بتواند همان‌گونه كه اهداف مؤسّس و بنيانگذار بوده، ادامه مسير و طيّ طريق نمايد.
شهيد مطهري (ره) در ارتباط با همين موضوع چنين نگاشته است: ولي حقيقت اين است كه وقوع خلل در دين به اين سادگي‌ها نيست، بلكه بنابر يك اصل روانشناسي و جامعه‌شناسي، يك نهضت و انقلاب همين كه موفّق شد و دشمن از مواجهه رو در روي مأيوس گشت، حركتش در جبهه دشمن متوقّف مي‌شود. و
ولايت (211)
دشمن بدون آن كه واقعا تحت تأثير واقعي نهضت قرار گرفته باشد، بلكه صرفا براي بهره‌برداري و بر اساس تشخيص سود خود، به نهضت مي‌پيوندد بدون آن كه به روح و معني و هدف نهضت ايمان داشته باشد. دشمن كه با اين قيافه به ظاهر سالم به نهضت پيوسته است، شكل و پوسته و ظاهر و قيافه نهضت را حفظ مي‌كند، بلكه آرايش بيشتري مي‌دهد. امّا روح و هسته و باطن و حقيقت آن را حفظ مي‌نمايد. اكثريت قريب به اتّفاق مردم كه ظاهربين و صورت پسندند، راضي و خشنود و شاكر و دعاگو مي‌شوند و مي‌مانند، زيرا شعارها در حدّ اعلي باقيمانده و اصول از بين رفته است. اين‌جاست كه نياز به نوعي رشد و روشن‌بيني به معني درون‌نگري لازم مي‌آيد، كه ائمه معصومين عليهم‌السلام يا علماء دين بايد مراقبت نمايند، و عقايد مردم را از دسترس مغرضانه دشمن منافق حفظ كنند. و اين بدان

معنا نيست كه كسي علنا سنّت و قانوني را به دين نسبت دهد و به قــول مشهــور: (اِدْخالَ ما لَيْسَ مِنَ الدّينِ فِي الدّينِ) نمايد. (1)
(212) ولايت
گاهي تدريجا طرز تفكّر مردم نسبت به دين آنچنان عوض مي‌شود، كه تفكّر اصلي دين و نهضت مورد استهزاء مردم قرار مي‌گيرد و اصول اوليه دين و نهضت كه به وسيله همان اصول دين و نهضت اقامه شده است، مورد تعرّض و نابودي قرار مي‌گيرد، بدون اين كه مردم ساده‌دل كوچه و بازار و غيره بفهمند. از خارج دنياي اسلام و نهضت نبايد ترسيد، بلكه از داخل بايد ترسيد. ترس از داخل هم فقط منحصر به اين نيست كه مردم به علل خاصّ شهواني و غيره فسق و
1- كتــاب امــامــت و رهبـــري شهيــد مطهــري، ص 25 و 26 .
ولايت (213)
فجور كنند، بلكه از نفاق داخلي و از نيروهايي كه از مواجهه علني با اسلام و نهضت مي‌ترسند و ماسك اسلامي، و انقلابي به چهره زده و مي‌زنند و هدف‌هاي پليد خود را زير پوشش شعارهاي انقلابي و اسلامي آن هم باشعارهاي غليظ و شديد مردم مداري و جامعه مدني، با تهي كردن اسلام از درون و محتوا، و ابقاء اندام و پوست‌ها و با هدف تغيير دادن اهداف و آرمان اسلام و نهضت نوعي تحريف معنوي را به جامعه و اسلام و انقلاب تحميل مي‌نمايند و با فريب دادنِ ساده‌دلان مسلمان، حقيقت اسلامي و انقلابي جامعه را از درون تهي مي‌نمايند. در اين جا نقش حساس و بارز ولايت، در هدايت و رهبري جامعه‌اي كه به دست طرح‌هاي منافقانه و ظاهر فريب دچار انحراف و تزلزل مي‌گردد، بيش از پيش روشن مي‌گردد.
اكنون تبيين گسترده و واضح امامت و رهبري در جامعه
(214) ولايت
مسلمين، كه تاكنون در اين نوشتار بحث گرديده، ضرورت آن آشكارتر مي‌گردد، كه امام رضا عليه‌السلام چگونه ضرورت حساس رهبري جامعه مسلمين را بررسي مي‌فرمايند و ويژگي‌هاي خاصّ امامت مسلمين را براي هدايت و رهبري، تعيين و ترسيم مي‌نمايند «اَلاِْمامُ اَمينُ اللّهِ في خَلْقِه وَ حُجَتُهُ عَلي عِبادِهِ وَ خَليفَتُهُ في بِلادِهِ وَ الدّاعي اِلَي اللّهِ وَ الذّابُّ عَن حَرَمِ اللّهِ»(1)
حضرت علي بن موسي الرّضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: «امام امين خداست در ميان خلقـش، و حجّـت او بـر بنـدگـانش و خليفــه او در بلادش، و دعوت كننده به ســوي او، و دفــاع كننده از حقــوق او است» .
1- اصـــول كـــافــي، ج 2، بـــاب الحجـــه .
ولايت (215)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در يكي از سخنان گرانقدر خود مي‌فرمايد:

«ما پاسداران دين خدائيم و چراغ‌هاي علم هستيم. هرگاه يكي از ما برود، ديگري به جاي او مي‌آيد. هر كه از ما پيروي كند، گمراه نمي‌شود و هر كه انكار ما كند هدايت نخواهد شد. و هر كه دشمن ما را عليه ما ياري كند، راه نجاتي براي او نخواهد بود. و هر كه ما را تسليم دشمن كند، هيچ ياوري ندارد. به خاطر طمع به دنيا و متاع ناپايدار آن، از ما تخلف نورزيد».
بنابراين عصمت و پاكي امام است كه مورد وثوق و اطمينان خالص حضرت حقّ (جلّ و علا) مي‌باشد كه مي‌تواند به عنوان حجّت قاطع درميان بندگانش، خليفه به حقّ او در بلاد و شهرها محسوب گردد. و بر همين مبناست كه امام با قاطعيت، مردم را به سوي خداوند دعوت مي‌كند و با تمام وجود ، از حقوق باريتعالي دفاع مي‌نمايد و زندان و شكنجه و زجــر و شــلاق و زخــم زبــان و طعنــه ديگـران را، به جان و دل خريدار است.
(216) ولايت
امام عليه‌السلام در معرّفي مصاديق بارز امامت و خصوصيات برجسته امام معصوم اين چنين مي‌فرمايد: «اَلاِْمامُ المُطَّهِرَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرّاءِ عَنِ الْعُيُوبِ اَلْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، اَلْمُوسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظامُ الدّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمينَ وَ غَيْظُ الْمُنافِقينَ وَ بَوارُ الْكافِرينَ»(1) امام از گناهان، پاك و از عيب‌ها بركنار است به دانش مخصوص، و به خويشتن داري نشانه‌دار (معروف) است، موجب نظام دين و عزّت مسلمين و خشم منافقين و هلاك كافرين است.
طهارت و پاكي، جزء ذاتِ حقيقي امام معصوم عليه‌السلام و از اهداف خاصّ حضرت حقّ (جلّ و علا) مي‌باشد. آيه تطهير در قرآن كريم يكي از رموز بارز طهارت و
1-اصول كافي، ج 2، باب الحجه .
ولايت (217)
پاكي ائمه هدي (صلوات اللّه عليهم اجمعين) مي‌باشد. «اِنَّما يُريدُاللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَّهِرَكُمْ تَطْهيرا»(1) به درستي كه حضرت حقّ اراده كرده است، كه شما اهل بيت را از هر پليدي و ناپاكي، جدا و پاكيزه و پاك نمايد و پاك و منزّهتان قرار دهد. كه اين طهارت، نوع خاصّي تطهير و پاكيزگي مي‌باشد. و اين نه به آن معناي عرفي كه اهل‌بيت را از نوعي بيماري‌ها و ميكروب‌ها جدا و پاك نمايد. (رِجْس) يعني چيزهايي كه از نظر قرآن كريم نهي شده است .قرآن مي‌خواهد بگويد ائمه معصومين از گناه اعتقادي، اخلاقي و عملي و اقتصادي و سياسي و غيره، به طور كلّي پاك و پاكيزه شده‌اند و اين نوع يا انواع اين پليدي‌ها
1- 33 / احزاب .
(218) ولايت
به آن‌ها راه ندارد. و در حقيقت عصمت اهل بيت، يعني منزّه بودن آن‌ها از

هرنوع آلودگي محرز شده است. كه اين خواست و اراده و مشيت بالغه حضرت حق نسبت به ائمه معصومين (صلوات اللّه عليهم اجمعين) مي‌باشد. امامِ معصوم داراي علوم مخصوصي است، كه هيچ‌كس از ابناءِ بشر عادّي حتَي برخي از پيامبران، از آن علوم بهره‌مند نيستند. و در حقيقت خداي سبحان، افراد ديگر را شايسته داشتن چنين مقام علمي ندانسته كه مثل آن بزرگواران باشند. امام معصوم داراي مراتب علمي فوق‌العاده‌اي است، كه ديگران از آن مواهب برخوردار نيستند به عنوان نمونه مواردي را در ذيل مي‌آوريم: در آغاز خلافت، عمربن خطّاب كه عهده‌دار خلافت گرديد، عدّه‌اي از دانشمندان يهود نزد او آمدند و اظهار داشتند تو رئيس مسلمانان هستي، و ما در نظر داريم سؤالاتي از تو بپرسيم. اگر پاسخ‌هاي تو براي ما قانع كننده بود، به اين نتيجه مي‌رسيم كه اسلام بر حقّ است و پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله پيغمبر ما هم خواهد بود. امّا اگر جواب قانع‌كننده ندادي، درمي‌يابيم كه اسلام بر باطل است و محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله هم پيامبر نمي‌باشد.

ولايت (219)

عمر در جواب آن‌ها گفت: سؤالات خود را مطرح نمائيد . افراد يهودي سؤالات خود را مطرح نمودند.

پرسيدند: 1 ـ قفل آسمان‌ها چيست و كليد آن‌ها كدامست ؟

2 ـ قبري كه صاحب خود را سير داد كدام بوده است ؟

3 ـ آن كس كه قوم خود را بيم داد، ولي از جنّ و انس نبود كه بوده ؟

4 ـ پنج موجود زنده‌اي كه روي زمين قدم نهادند، ولي در رحمي قرار نگرفته بودند كدامند ؟

(220) ولايت

5 ـ پرنده درّاج و اسب با شيهه خود و همچنين غورباغه و الاغ و قمري، در آوازهاي خود چه مي‌گويند ؟

عمر با شنيدن سؤالات افراد يهودي، سر به زير انداخت و گفت: عيبي بر عمر نيست، اگر از او بپرسند و نداند. دانشمندان يهودي از روي استهزا گفتند: پس پيامبر اسلام هم بر باطل بوده، و اسلام دين حق نيست؟! در اين جا سلمان از جابرخاست و به دانشمندان يهود گفت: «اندكي درنگ نمائيد» آنگاه شتابان خود را به علي عليه‌السلام رساند و گفت: «اباالحسن! به فرياد اسلام برس».

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ماجرا را جويا شدند، سلمان داستان را به عرض آن حضرت رسانيد. علي عليه‌السلام آنچنان شتابان به سوي مسجد حركت كردند، كه عباي مباركش روي زمين كشيده مي‌شد.

ولايت (221)

عمر همين كه نگاهش به اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام افتاد، از

جابرخاست و با آن حضرت مصافحه كرد و اظهار داشت: علي! تو حلاّلِ مشكلاتي. آنگاه علي عليه‌السلام دانشمندان يهود را احضار كرد و فرمود: هر سؤالي كه داريد بپرسيد، زيرا رسول گرامي اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله هزار بخش از علم را به من تعليم فرمود كه از هر بخش، هزار بخش جديد بر من كشف شده. سپس علماي يهود سؤالات خود را اين‌چنين مطرح كردند. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «من به يك شرط جواب شما را مي‌دهم، كه اسلام را بعد از شنيدن جواب سؤالات خود بپذيريد» آن‌ها اين شرط را پذيرفتند، آن گاه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: حالا مسايل خود را يكي يكي مطرح كنيد. دانشمندان يهود بدين ترتيب سؤالات را گفتند و حضرتش جواب فرمودند:

(222) ولايت

1 ـ بگو قفل‌هاي آسمان‌ها چيست؟ حضرت فرمود: «قفل‌هاي آسمان شرك به خداست: زيرا اگر مردي يا زنش مشرك باشد، عمل آن‌ها بالا نمي‌رود». (1)

2 ـ پرسيدند كليدهاي آسمان كدامند؟ جواب فرمود: «شهادت دادن به يگانگي خداوند تعالي و رسالت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ، كه بنده و فرستاده خداوند است».

بعد از پاسخ سؤال دوم، دانشمندان يهود به يكديگر نگريستند و اظهار داشتند اين جوان به سؤالات پاسخ صحيح مي‌دهد و به پرسش‌هاي خود ادامه دادند.

3 ـ پرسيدند: قبري كه صاحب خود را سير داد چه بود؟ فرمود: «ماهي‌اي بود، كه يونس بن متي را در درياهاي هفتگانه سير داد» .

1- نقل‌از پرتوي‌از علم‌بيكران علي عليه‌السلام به نقل‌از الغدير، (ثعلبي دركتاب العراش، ص 46 تا 56.

ولايت (223)

4 ـ پرسيدند: كدام كسي بوده كه قوم خود را بيم داد، در حالي كه نه از جن بود، و نه از انس؟ فرمود: «همان مورچه‌اي بود كه چون باسليمان و سپاهيانش مواجه شد، مورچگان را ندا درداد و گفت: اي مورچگان! به خانه‌هاي خويش وارد شويد، تا سليمان و لشكريانش شما را پامال نكنند»

5 ـ سؤال كردند: پنج موجودي كه روي زمين قدم نهادند، بي‌آنكه در رحمي بوده باشند كدامند؟ فرمود: «آن‌ها عبارتند از: آدم و حوّا، و ناقه صالح و قوچ ابراهيم و عصاي موسي». امير المؤمنين علي عليه‌السلام در جواب دانشمندان يهودي فرمود: امّا درّاج با آواز خود مي‌گويد: «اَلرَّحْمنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتوي» حضرت فرمود: خروس اين چنين مي‌گويد: «اُذْكُرُوا اللّهَ يا غافِلِينَ» فرمود: اسب با شيهه خود مي‌گويد:

«اللّهُمَّ انْصُرُ
(224) ولايت
عِبــادَكَ الْمُـؤْمِنيـنَ عَلَـي الْكـافِـرينَ» و الاغ مي‌گـويد: «لَعَنَ اللّهُ الْعِشارَ» و قورباغه مي‌گويد: «سُبْحانَ رَبِّي الْمَعْبُـودِ الْمُسَبَّح في لُجَجِ الْبَحارِ» و قمري در بــانــگ خــود مي‌گـويــد: «اللّهُمَّ الْعَن مُبْغِضي مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ».
به اصطلاح دانشمندان يهودي كه اين سؤالات را مطرح نمودند، سه نفر بودند كه دونفر از آن‌ها پس از شنيدن پاسخ‌هاي اميرالمؤمنين عليه‌السلام شهادتين را بر زبان جاري ساختند و اسلام آوردند. امّا آن سوّمي عرضه داشت: يا علي! دو تن از ما، به مقام ايمان و تصديق نائل آمدند، امّا هنوز يك سؤال باقي است، كه مي‌خواهم آن را نيز مطرح كنم.
علي عليه‌السلام فرمود: «هر چه مي‌خواهي بپرس». يهودي گفت: كدام قوم بودند كه 309 سال مردند و آن گاه خداوند، آن‌ها را مجدّدا زنده فرمود؟» اميرالمؤمنين
ولايت (225)
علي عليه‌السلام فرمود: «اي يهودي! اينان همان اصحاب كهف هستند، كه ماجراي آن‌ها در قرآن پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ياد شده و اگر بخواهي، داستان آن را براي تو بيان كنم». يهودي عرض كرد: آن داستان را مكرّر شنيده‌ايم، امّا اگر شما از آن اطلاع داريد و اسامي آنان و اسامي پدرانشان و اسم شهر و پادشاه زمانشان و نام آن سگي كه همراهشان بود و نام آن كوه و اسم آن غار و قصه ايشان را از سر تا پايان آن را براي ما بيان فرما. علي (اميرالمؤمنين) عليه‌السلام در حالي كه عباي رسول خدا را بر دوش داشت، فرمود: «اي برادر عرب! حبيبم رسول خدا برايم بيان فرمود، كه در كشور روم شهري بود به نام "اِفسوس"، كه آن را (طَرطوس) هم مي‌گفتند: "اِفسوس" نام آن شهر در زمان جاهليت بود و چون اسلام آمد، آن جا را "طَرطوس" خواندند. در آن جا پادشاهي حكومت مي‌كرد، صالح و درستكار. اين
(226) ولايت
پادشاه از دنيا رفت، و امور مردم دستخوش تشتّت شد. يكي از سلاطين فُرس كه "دقيانوس" نام داشت و به غايت ستمگر و كافرپيشه بود، با لشگري انبوه به طرف "افسوس" حركت كرد و آن جا را به تصرّف خود درآورد و به عنوانِ پايتخت خويش قرار داد و قصري بزرگ در آن جا بناكرد» .
يهودي از جا جست و گفت: اگر شما واقعا عالميد، آن قصر و خصوصيّات آن را توصيف نمائيد. حضرت امام عليه‌السلام فرمود: «اي برادر يهودي! او در آن جا قصري ساخته بود از ساروج، كه طول آن يك فرسخ و عرض آن

نيز يك فرسخ بود، و 4 هزار ستون طلا و هزار چراغدان نيز از طلا داشت. در چراغدان‌ها، چراغ‌هايي تعبيه شده بود، كه هر شب با روغني معطّر روشن مي‌شد. براي بخش شرقي و غربي اين قصر، هر يك 80 روزنه بود، و خورشيد از صبح تا شام از اين
ولايت (227)
روزنه‌ها مي‌تابيد. تختي در اين قصر گذارده بودند از طلا، كه 80 ذراع طول و 40 ذراع عرض داشت و جواهرنشان بود. در طرف راست آن تخت، 80 صندلي طلايي بود، كه اطرافيان و درباريان شاه روي آن‌ها مي‌نشستند. 80 صندلي نيز در طرف چپ آن تخت نهاده بودند كه فرماندهان و خاصان او روي آن‌ها مي‌نشستند. دقيانوس خود نيز تاجي بر سر مي‌گذاشت، و روي آن تخت مي‌نشست».
باز يهودي از جا جست و گفت: «اگر شما عالميد، اوصاف آن تاج را نيز بيان كنيد». امام عليه‌السلام فرمود: «اي برادر يهودي! تاج او از زرناب بود، كه 9 پايه داشت و بر روي هر پايه مرواريدي بود، كه مثل چراغي در شب ظلماني مي‌درخشيد. 50 غلام نيز از بزرگ زادگان در كنار او بودند، كه هر يك لباس‌هايي از ابريشم سبز
(228) ولايت
بر تن داشتند. هر يك تاجي بر سر نهاده بودند، و اورنج‌هايي از طلا به دست داشتند. (1) و 6 غلام ديگر كه از فرزندان علماي آن روز بودند، به عنوان وزير در كنار او قرارداشتند، به طوري كه دقيانوس بدون مشورت با آن‌ها تصميمي نمي‌گـرفت .
سه تن از آن‌ها در طرف راست، و سه تن ديگر در سمت چپ او بودند». دوباره يهودي‌ازجا بلندشد و گفت: «اگرشماعالميد،اسامي‌آن شش وزير رابگو». امام عليه‌السلام فرمود: «حبيبم رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به من گفت كه سه وزير دست راست او (تلميخا و مكسلمينا و محسلمينا) نام داشتند، و سه وزير دست چپ او (مرطليوس و
1- الغدير، به نقل از ثعلبي، پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام ، ص 49 .
ولايت (229)
كشطوس و سادينوس) نام داشتند، كه با آن‌ها به رايزني و مشورت مي‌پرداخت. اين پادشاه 30 سال سلطنت كرد، بدون آن كه بيماري يا دردي عارض او شود. در نتيجه مغرور شد، و سر به استكبار برداشت و ادّعاي خدايي كرد و سران قوم را به خود خواند. هر كه او را اجابت مي‌كرد و به خدايي مي‌پذيرفتش، به آن‌ها جايزه مي‌داد و به درگاهش تقرّب مي‌يافت، و دقيانوس نيز خلعت‌هاي فاخر به آن‌ها مي‌داد. امّا اگر كسي به خدايي او معتقد نمي‌شد، وي را از ميان برمي‌داشت. سران قوم نيزاز

ترس، اورا به‌خدايي پذيرفتند. زماني شرايط به همين منوال سپري شد. روزي به هنگام جشن، دقيانوس روي تخت نشسته و تاج بر سر نهاده بود، كه به او خبر دادند لشكريان (فُرس) به سويش هجوم آورده، قصد كشتن او را دارند. دقيانوس از شنيدن اين خبر متأثّر و هراسان شد، و تاج از روي سرش افتاد و

خودش هم از روي تخت واژگون گرديد. يكي از آن سه وزير دست راست، كه تمليخا نام داشت و فردي عاقل و دانا بود، اين منظره را ديد و به فكر فرورفت، و با خود انديشيد كه اين ديگر چه خدايي است؟! اگر او چنان‌كه ادّعا مي‌كند خدا باشد، پس چرا غُصّه مي‌خورد، چرا مي‌خوابد، و چرا ادرار و مدفوع از او خارج مي‌شود؟ در صورتي كه خدا نبايد داراي چنين صفاتي باشد. عادت وزيران اين بود، كه هر روز نزد يكي جمع مي‌شدند و آن روز نوبت تمليخا بود. همه پيش او بودند و مشغول خوردن و آشاميدن، اما خود تمليخا نه چيزي مي‌خورد و نه چيزي مي‌نوشيد. بقيه وزرا علّت اين امر را از او جويا شدند و تمليخا گفت: در دل مسئله‌اي دارم، كه مرا از خواب، و خورد و خوراك باز داشته است. گفتند: مگر چه شده؟ گفت: من درباره اين آسمان بزرگ بسيار انديشيده، با

خود گفتم: چه كسي آن را چنين بي‌ستون، بر فراز سر ما برافراشته؟ خورشيد و ماه را مي‌بينيم و مي‌گوييم چه كسي آن‌ها را روان مي‌دارد؟ و چه كسي اين آسمان را به ستارگان مزيّن ساخته است؟ سپس انديشه‌ام معطوف به زمين شد، و با خود گفتم: چه قدرتي آن را چنين مسطّح و هموار قرار داده، و كوه‌هاي سر به فلك كشيده را روي آن استوار ساخته است؟ آن‌گاه درباره خود، به تفكّر پرداختم و پرسيدم: چه كسي مرا كه به صورت جنين بودم، از شكم مادرم بيرون آورد؟ چه كسي غذايم داد و مرا تربيت كرد؟ حتما اين همه را، صانع و مدبّري جز دقيانوس به انجام رسانده است. بقيه وزرا روي پاهاي تمليخا افتاده، شروع به بوسيدن پاهايش كردند و گفتند: همين افكار در دل‌هاي ما نيز خلجان مي‌كرد. حال چاره چيست و چه بـــايـــد كـــرد؟ تمليخا پاسخ داد: چاره‌اي جز فرار نيست.

بايد هر چه زودتر از دست اين پادشاه جبّار گريخت، و به خداوند بزرگ پناه برد. وزراي ديگر رأي او را پسنديدند. تمليخا از جا پريد و مقداري خرما به سه درهم خريد و در رداي خود مخفي كرد، همه سوار بر اسب‌هاشان شدند و از شهر بيرون رفتند، حدودا سه ميل رفته بودند كه تمليخا گفت: دوستان! ما كه از وزارت و مظاهر لذّت بخش زندگي ديده پوشيديم، بايد از اين اسب‌ها نيز دست برداريم. بهتر است پياده شويد و پياده به راه خود

ادامه دهيم، تا خداوند گشايشي براي ما پديد آورد.
همگي پياده شدند، و با پاي پياده به حركت ادامه دادند و حدود هفت فرسخ راه پيمودند، به طوري كه از پاهايشان خون مي‌چكيد، چرا كه عادت به پياده رفتن نداشتند. در اين اثنا، شباني به آن‌ها رسيد. از او پرسيدند: اي چوپان! آيا قدري آب بــراي نوشيــدن، و يا كمــي شيــر داري، تا به دان ســدّ جــوع كنيم ؟
ولايت (233)
شبان گفت: آري همه چيز موجود است، امّا من خصوصيّات شهزادگان را در چهره‌هاي شما مشاهده مي‌كنم، و فكر مي‌كنم در حال فرار هستيد، ماجراي شما چيست؟ گفتند: ما ديني را پذيرفته‌ايم، كه دروغ در آن جائز نيست. آيا اگر راست بگوييم، اهل نجاتيم؟ شبان گفت: آري. جوان‌ها قصه خود را براي او بازگفتند. شبان خود را به دست و پاي آن‌ها انداخت و گفت: مرا هم در ميان خود بپذيريد. زيرا انديشه‌اي كه شما داريد، به ذهن من نيز خطور كرده است. اندكي رخصتم دهيد، تا گوسفندان را به صاحبشان بازپس دهم و پيش شما برگردم. جوان‌ها به او اجازه دادند، شبان رفت و پس از مدّتي با سگش پيش آن‌ها بازگشت.
سخن اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بدين‌جا كه رسيد، مرد يهودي مجددا از جا
(234) ولايت
برخاست و گفت: اي علي! اگر شما به راستي از داستان آن‌ها آگاهي داري، به من بگو كه نام آن سگ چه بوده است؟» فرمود: «نامش قطمير بود.» و در ادامه سخنان خويش فرمود: «تمليخا و همراهان او كه ديدند سگ هم آمده، گفتند: مي‌ترسيم اين سگ ما را رسوا كند، لذا بر آن شدند، تا با پرتاب سنگ به سوي سگ، او را از خود دور كنند. سگ در حالي كه به هر دو دست خود تكيه داده بود، التماس كنان به آن‌ها نگاه مي‌كرد، تا اين كه قفل خموشي از زبان او باز شد و اظهار كرد: اي قوم! چرا مرا از خود دور مي‌كنيد؟ من به وحدانيّتِ خداوند شهادت مي‌دهم. مرا همراه خود بپذيريد، تا در تمام وقت از شما حراست و نگاهباني كنم، و شما را از شرّ دشمن در امان دارم، و با اين كار به خدا تقرّب مي‌جويم. آن جماعت با شنيدن گفتــارِ ســگ، او را رهــا كــردنــد و اجــازه دادند كه همراهشان شود. شبان
ولايت (235)
شاهزادگان را به بالاي كوه برد، و به غاري كه در آن جا بــود راهنمـايي نمــود».
يهودي در اين جا باز سؤالات گذشته خود را تكرار كرد: كه يا علي نام آن كوه چه بود و نام آن غار چه بود؟ امام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام

فرمود: «اي برادر يهود! نام آن كوه "ناجلوس" و نام آن غار "وصيد" بود. در آستانه غار، درختان ميوه‌دار و چشمه ساري جاري و پرآب بود. اصحاب كهف، از ميوه‌ها خوردند و از آن آب نوشيدند. شب از راه رسيد، آن‌ها به همان غار پناه بردند و سگ نيز در درگاه غار نشسته، و دو دست خود را دراز كرده بود. خداوند، ملك الموت را امر فرمود، تا آن‌ها را قبض روح كند. خداوند بر هر يك از آن‌ها، دو ملك را مأمور كرده بود، تا آن‌ها را از اين پهلو، بدان پهلو بگرداند و نيز خورشيد را فرموده بود، كه صبح و غروب بر آن‌ها بتابد.
(236) ولايت
دقيانوس كه از مراسم عيد برگشت، جوانان را طلبيد، درباريان به او پاسخ دادند كه آن‌ها خدايي جز تو براي خويش گرفته‌اند و از كشور تو گريخته‌اند. دقيانوس با هشتاد هزار سواره، در پي آن‌ها به راه افتاد، تا بر فراز كوه رسيدند و مشاهده كردند كه همه افتاده‌اند. چنين به نظر مي‌رسد كه خوابند. پادشاه به همراهانش گفت: اگر بخواهم آن‌ها را مجازات كنم، سخت‌تر از چيزي كه خودشان براي خود درست كرده‌اند، نخواهد بود. آن‌ها در واقع خود را در اين غار زنداني كرده‌اند. سپس دستور داد چند بنّا آوردند، تا با سنگ و گچ درِ غار را مسدود كنند و سپس گفت: به اين‌ها بگوييد، اگر راست مي‌گويند، به خدايشان بگويند تا از اين غار بيرونشان آورد.
اصحاب كهف 309 سال در آن حال به سر بردند. خداوند قادر توانا، مجدّدا ولايت (237)
روح در بدن آن‌ها دميد، و در نتيجه ايشان از خواب گران برخاستند و ديدند كه خورشيد سر زده است. آن‌ها به يكديگر روي كرده، گفتند: ديشب از عبادت خداوند غافل مانديم. برخيزيد و به طرف چشمه آب برويم. ناگهان ديدند كه چشمه خشكيده است و درخت‌ها از بين رفته است. يكي از آن‌ها گفت: عجيب است كه خدا در عرض يك شب، چشمه را خشك كرده و درخت‌ها را از بين برده است. خداوند، گرسنگي را بر آن‌ها مسلّط ساخت. از يكديگر پرسيدند: چه كسي حاضر است با اين پول‌ها به شهر رود، و مقداري غذا تهيه كند، و ضمنا مواظب باشيد كه گوشت، آلوده به گوشت خوك نباشد. تمليخا به همراهانش گفت: برادران! جز من كسي خوراك و غذا تهيه نمي‌كند. و به چوپاني كه همراهش بود، گفت: لباست را به من بده و من نيز جامه‌ام را به تو مي‌دهم. تمليخا لباس‌هاي شبان را پوشيده، و (238) ولايت
به راه افتاد. در طول راه از مكان‌هايي عبور مي‌كرد، كه به نظرش غريب و ناشناخته مي‌آمد. راه‌ها را بلد نبود. بالاخره به دروازه شهر رسيد. ناگهان چشم تمليخا به پرچمي افتاد، كه روي آن نوشته شده بود: «لااله الاّ اللّه

عيسي روح اللّه (صلي اللّه علي نبيّنا و اله و عليه السلام) .
تمليخا تعجّب زده به نوشته روي پرچم مي‌نگريست و ديدگان خود را مي‌ماليد و با خود مي‌گفت: آيا خوابم يا بيدار؟ مدّتي گذشت، تا اين كه وارد شهر شد. با مردمي برخورد كرد كه مشغول خواندن انجيل بودند. مردمي به استقبال او آمدند، كه آن‌ها را نمي‌شناخت. رفت و رفت تا به بازار رسيد و با يك نانوايي مواجه شد. از نانوا پرسيد: اسم اين شهر چيست؟ نانوا گفت: اِفِسوس، پرسيد: نام پادشاهتان چيست؟ گفت: عبدالرّحمن. تمليخا گفت: اگر حرف‌هاي تو درست
ولايت (239)
باشد، پس ماجراي عجيبي براي ما پيش آمده. بيا اين پول‌ها را از من بگير، و چند عدد نان به من تحويل بده. پولي كه تمليخا با خود داشت، از رواج افتاده بود و بسيار سكه‌هاي سنگين و قطوري بودند. نانوا با ديدن آن پول‌ها شگفت‌زده شد.
سخن كه به اين جا رسيد، مجددا يهودي از جا پريد و گفت: اي علي عليه‌السلام ! اگر تو واقعا از اين داستان آگاهي، بگو كه وزن آن درهم‌ها چقدر بود؟ علي عليه‌السلام فرمود: اي برادر يهودي! حبيبم به من فرمود: كه وزن هر درهم به اندازه ده درهم و 3 1 بود. نانوا صدا زد: اي مرد! تو حتما به گنجي دست پيدا كرده‌اي. حال بايد بخشي از آن را به من بدهي، وگرنه تو را تحويل پادشاه مي‌دهم. تمليخا در پاسخ گفت: من گنجي نيافته‌ام و اين پول ميوه‌اي است كه من سه روز پيش آن را فروخته، و از شهر بيرون شده بودم. در آن زمان، مردم شهر، دقيانوس را مي‌پرستيدند.
نانوا
(240) ولايت
خشمگين شد و گفت: راضي نمي‌شوي كه قسمتي از گنج خود را به من بدهي و آن‌گاه نام مرد ستمگري را مي‌بري، كه ادّعاي خدايي مي‌كرد، در حالي كه او سيصد سال پيش مرده است، آيا مرا ريشخند مي‌كني ؟
نانوا تمليخا را گرفت، مردم ازدحام كردند و آن‌گاه او را گرفته، نزد شاه خود بردند. پادشاه كه مردي عاقل و دانا بود، و عدل و داد را پيشه خود ساخته بود پرسيد: داستان اين جوان چيست؟ گفتند: او گنجي پيدا كرده است. پادشاه گفت: اي جوان نترس، حضرت عيسي عليه‌السلام پيامبر ما فرموده است، كه فقط 5 1 گنج را از يابنده آن بگيريم. اكنون خمس گنجي را كه يافته‌اي بده و به سلامت از اين جا برو. تمليخا گفت: پادشاها! درباره من تحقيق كن. من گنجي نيافته‌ام، بلكه خودم اهل اين شهر و ديار هستم.
شاه پرسيد: تو از مردم اين شهري؟ گفت: آري. پادشاه به
ولايت (241)
حاضران اشاره كرد و پرسيد: آيا از مردم اين شهر كسي را مي‌شناسي؟

تمليخا حدودا نام هزار تن را برد، به او گفتند: ما هيچ كس از اين اشخاص را نمي‌شناسيم و اين‌ها اصلاً از اهل زمان ما نيستند. آيا تو در اين شهر خانه‌اي داشته‌اي؟ تمليخا گفت: آري. پادشاها! كسي را با من روانه كن، تا به شما نشان دهم. شاه جماعتي را با او فرستادند، تا رسيدند به خانه‌اي كه ديواري بلند داشت. تمليخا گفت: اين خانه من بود. همراهان در زدند، پيرمردي فرتوت كه ابروانش روي چشم‌هايش را پوشيده بود، ترسان و لرزان در را گشود و فرياد برآورد: اي مردم! از جان من چه مي‌خواهيد؟ فرستاده شاه به او گفت: اين جوان ادّعا مي‌كند كه اين خانه، خانه اوست. پيرمرد عصباني شد و به تمليخا رو كرد و از او پرسيد، نام تو چيست؟ گفت تمليخا پسر فلسين، پيرمرد گفت: دوباره بگو. تمليخا نام خود و پدرش را
(242) ولايت
تكرار كرد، ناگهان پيرمرد خود را روي دست و پاي تمليخا انداخت و فرياد زد: اين شخص جدّ من است، به خداي كعبه سوگند كه اين شخص يكي از همان افرادي است، كه از دربار دقيانوس، آن پادشاه جبّار گريختند و عيسي هم داستان آن‌ها را براي ما بيان فرمود و گفت كه دوباره زنده مي‌شوند. همراهان آنچه را كه شنيــده بـودند، به پادشاه بازگفتنــد و تمليخا را در دادگاه شاه حاضر كردند.
وقتي شاه تمليخا را ديد، از اسب پياده شد و تمليخا را روي دوش خود سوار كرد. مردم دسته دسته مي‌آمدند، و دست و پاي تمليخا را مي‌بوسيدند و از او مي‌پرسيدند: ديگر يارانت چه شدند؟! تمليخا گفت: آن‌ها در غار هستند. شهر در آن زمان دو فرمانده داشت، يكي مسلمان و ديگري نصراني. از طرف هر دو فرمانده، گروهي با تمليخا به طرف غار روانه شدند، چون به نزديك غار رسيدند،
ولايت (243)
تمليخا گفت: اگر دوستان من صداي شيهه اسب‌ها و سلاح‌هاي شما را بشنوند، خيال مي‌كنند كه دقيانوس جبّار به سراغ آن‌ها آمده و ممكن است همه از ترس بميرند. اندكي درنگ كنيد، تا من بــروم و آن‌هــا را از مــاجــرا مطلّــع نمــايم.
همراهان در بيرون غار توقّف كردند، تمليخا وارد غار شد، دوستانش او را در آغوش خويش گرفتند و بوسيدند و گفتند: سپاس خدا را، كه از شرّ دقيانوس آسوده گشتي. تمليخا در جواب آن‌ها گفت: ديگر نام دقيانوس را بر زبان نياوريد. شما فكر مي‌كنيد چه مدّتي است كه در اين غار به سر مي‌بريد؟ پاسخ دادند: يك روز يا نصف روز. تمليخا گفت: چنين نيست، بلكه شما 309 سال است كه در اين غار خوابيده بوديد. اينك نيز دقيانوس مرده، و دو قرن است كه منقرض شده است. مردم اين شهر به خدا ايمان آورده‌اند، و هم اكنون نمايندگانشان قصد ديدن

(244) ولايت
شما را دارند. دوستان تمليخا همه يك زبان گفتند: اي تمليخا آيا مي‌خواهي ما را فتنه جهانيان كني؟ تمليخا گفت: پس چه بايد كرد؟ گفتند: ما همه دست به دعا بلند مي‌كنيم و مي‌گوييم: خداوندا! تويي كه توانستي ما را 309 سال در خواب كني و دوباره زنده فرمايي، جان ما را بگير، تا كسي بر سرّ ما مطلّع نگردد. خداوند به ملك الموت فرمان داد، تا بيايد و جان آن‌ها را بگيرد. در غار را نيز مسدود كردند و آن دو پادشاه يك هفته تمام دور و بر غار مي‌گرديدند، تا مگر راهي و منفذي بيابند، امّا نيافتند. سرانجام پي بردند كه اين يك راز آسماني، و از ظرايف صنع الهي بوده، تا عبرتي براي جهانيان باشد.
پادشاه مسلمان گفت: اينان بر دين من بوده‌اند، و من مسجدي در اين جا بنا مي‌كنم. شاه نصراني نيز گفت: اينان بر دين من بوده‌اند، لذا من در اين جا ديري بنا
ولايت (245)
مي‌كنم. اختلاف اين دو زمامدار بالا گرفت، و با هم درگير شدند و در پايان، زمامدار مسلمان غالب گرديد و مسجدي در آن جا بنا نهاد، اين ماجرا همان است كه قرآن درباره آن مي‌فرمايد: «قالَ الَّذينَ غَلَبُوا عَلي اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدا»(1) (2)
امير المؤمنين علي عليه‌السلام آن گاه فرمود: «اي يهودي ! آيا آن چه گفتم، با گفتار تورات شما موافق بود؟» يهودي گفت: «تماما درست بود، نه يك حرف كم و نه يك حرف بيش. و اينك اي ابوالحسن! تو هم ديگر مرا يهــودي نخوان، كه من به
1- 21 / كهف .
2- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام ، ص 56، به‌نقل از الغدير به نقل از ثعلبي در كتاب الغرائس .
(246) ولايت
يكتايي خدا و رسالت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله شهادت مي‌دهم و اقرار مي‌كنم كه تو، (علي عليه‌السلام) اعلم اين امّتي».
اين داستان شگفت‌انگيز پيام‌هاي مختلفي را به ما مي‌دهد، كه هر كدام از آن پيــام‌ها، در هــدايت انســان‌ها به ســوي حضرت حق (جلّ و علا) كفايت مي‌كند.

ويژگي‌هاي اصحاب كهف

1 ـ اوّلين برداشتي كه از اين داستان شگفت‌انگيز مي‌شود، مشيت و قدرت لايزال حضرت حق است، كه اراده فرموده، عدّه‌اي در آن شرايط سخت، به عنوان الگو و سرمشق انسان‌هاي موحّد و خداخواه واقعي در جهان آفرينش و قرآن و اسلام مطرح گردند. زيرا آنان با اين حركت (انذار و خروج از محلّ كفر) تعلّق خود را به صورت يك عمل خالص معنوي، در قالب وحدانيّت حضرت حقّ (عزّ اسمه) به اثبات برسانند.
ولايت (247)
2 ـ دارا بودن اخلاص واقعي در ضمير باطني، كه توانست حقيقت فطري خداپرستي و يكتاپرستي حضرت حق را در آنان به تحرّك آورد، تا به اعتبار اين دُرّ گرانمايه، خود را از مهلكه كفر و زندقه نجات دهند.
3 ـ تصميم و اراده قوي و متقن در راستاي ايمان فطري، آن‌چنان نيرويي به آنان بخشيد، كه چشم از ظواهر فريبنده دنيا پوشيدند و خود را از تعلّقات مادّي جدا ساختند و به صورت هماهنگ و منسجم، براي هميشه از زير بار يوغ استثمار و استبداد فرعونيِ آن زمان (دقيانوس) رهايي يافتند، كه اين رهايي و نجات آن‌ها هم به حول و قوّه حضرت حقّ (جلّ و علا) تحقّق يافت.
4 ـ وحدت رويه و همدلي و وفادار بودن در انجام يك تصميم جمعي، از
(248) ولايت
ويژگي‌هاي خاصّ اصحاب كهف است. اينان با يك دل و يك زبان و قاطعيت وصف‌ناپذير، همگي براي رهايي خود، يك صدا و هماهنگ، بدون كوچك‌ترين تزلزل ، تمامي افراد با انسجام و درايت و آگاهي، به طور يك جا و يكنواخت از شهر خارج شدند، تا به ديگران بفهمانند كه انسان مصمّم و با ايمان و قاطع، براي جواب گفتن به نداي باطني توحيدي و فطري خود، مي‌تواند با وحدت كلمه، خود را از زير بار ذلّت و خواري و ذبوني و وابستگي غيرخدا نجات دهد.
بنابراين امامي كه از زبان مبارك امام‌هشتم حضرت علي‌بن‌موسي‌الرّضا عليه‌السلام معرّفي شده است، همان خصوصيّات است كه در وجود نازنين علي عليه‌السلام و ساير ائمه هدي (صلوات‌اللّه عليهم اجمعين) موجود مي‌باشد. اينك ادامه سخنان امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام را در ارتباط با امامت و ولايت ادامه مي‌دهيم. قالَ
ولايت (249)
اَبُوالْحَسَنِ اِمامٌ عَلِيُّ بْنُ مُوسَي‌الرِّضا عليه‌السلام اَلْاِمامُ واحِدُ دَهْرِه، (1) لا يُدانيهِ أَحَدٌ وَ لا يُعادِلُهُ عالِمٌ وَ لا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لا مِثْلٌ وَ لا نَظيرَ مَخْصُوصٌ

بِالْفَضْلِ كُلَهِ مِن غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لا اِكْتِسابٍ، بَل اِخْتِصاصٌ مِنَ الْمُفَضِّلِ الْوَهّاب». حضرتش مي‌فرمايد: امام يگانه زمان خود است، كسي به هم طرازي او نرسد، دانشمندي با او برابر نباشد، جايگزين ندارد، مانند و نظير ندارد، به تمام فضيلت مخصوص مي‌باشد، بدون اين كه خود او (امام) در طلبش برود يا رفته باشد، بلكه امتيازيست كه خدا به فضل و بخشش به او عنايت فرموده است.
«فَمَن ذَالَّذي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الاِمام أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيارُهُ، هَيْهاتَ هَيْهاتَ ضَلَّتِ
1- اصول كافي، ج 1، ص 287 به قلم آقاي مصطفوي، چاپ دفتر نشر و فرهنگ .
(250) ولايت
الْعُقُولُ وَ تاهَتِ الْحُلُومُ وَ حارَتِ الاْلْبابِ وَ خَسَئَتِ الْعُيُونُ وَ تَصاغَرَتِ الْعُظَماءُ وَ تَحَيّرتِ الْحُكَماءُ وَ تَقاصَرَتِ الْحُلَماءُ وَ حَصِرَتِ الْخَطباءُ وَ جَهِلَتِ الاْلِبّاءُ وَ كَلَّتِ الشُعَراءُ وَ عَجَزَتِ الاُدَّباءُ وَ عَييتِ الْبُلَغاءُ عَن وَصْفِ شَأنٍ مِن شَأنِه اَوْ فضيلَةٍ مِن فَضائِلِه» (1)
حضرت مي‌فرمايند: پس چه كسي است كه امام را بتواند بشناسد و يا انتخاب امام براي او ممكن باشد، هيهات (يعني دور است)! در اين جا عقل‌ها و خردها گمگشته، خويشتن داري‌ها بيراهه رفته، و عقل‌ها سرگردان، و ديده‌ها بي‌نور، و بزرگان كوچك شده، و حكيمان متحيّر، و خردمندان كوتاه فكر، و خطيبان
1- همـــان مـــدرك، كتـــاب تـــوحيـــد، ج 1، ص 287 .
ولايت (251)
درمانده، و خردمندان نادان، و شعرا وامانده، و ادبا ناتوان، و سخندانان درمــانــده‌انــد، كــه بتــوانند يكـي از شئــون و فضايل امام را توصيف كنند.
امام عليه‌السلام به امر مهمّ امامت توجّه داده‌اند. فرموده: «وَ اَقَرَّت بِالْعَجْزِ وَ التَقْصيرِ وَ كَيْفَ يُوَصَفُ بِكُلِّهِ اَوْ يُنَعِت بِكُنْهِهِ أَوْ يَفْهَمُ شَيْءٌ، مِن أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَن يَقُومُ مَقامَهُ وَ يُغْني غِناهُ، لا...» حضرت ثامن الائمّه علي بن موسي‌الرّضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: همگي به عجز و ناتواني معترفند. چگونه ممكن است تمام اوصاف و حقيقت امام را بيان كرد، يا مطلبي از امر امام را فهميد، و جايگزيني كه كار او را انجام دهد، برايش پيدا كرد؟! خير ممكن نيست! آن‌هايي كه در صدر اسلام مي‌خواستند بر مبناي نظر خودشان، و به طور تحميلي و شگردهاي سياسي غيرخدايي، و برخلاف دستور صريح حضرت حق و پيامبر بزرگوار اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله ،
(252) ولايت
بر اساس ناديده گرفتن يوم الغدير تثبيت ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام حكومت كنند، در مكان‌ها و زمان‌هاي مختلف و پيچ و خم‌هاي

گوناگون مسايل حكومتي، دائما به مشكل برخورد مي‌كردند و براي رفع مشكل و حلّ معضلات، به آن فردي كه به ناحق، از صحنــه حكــومت كنــار گذارده شده بود، (يعني اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) مراجعه مي‌كردند. لذا چند نمونه از مواردي كه نتوانستند در هنگام زمامداري تشريفاتي خود، جواب صحيح فقهي و غيره كه مورد رضايت حضرت حق و پيامبر اسلام نبوده است بدهند، مي‌آوريم تا روشن شود اينان از بهره‌هاي علمي و فقهي و فرهنگي، برخوردار نبوده‌اند:

1 ـ اميرالمؤمنين عليه‌السلام مشكل‌يك زن‌ديوانه‌راحل‌كردند:

ابن عباس نقل مي‌كند، كه زن ديوانه‌اي را كه مرتكب زنا شده بود، پيش عمر

آوردند و عمر با اطرافيانش مشورت كرد و تصميم گرفت كه او را سنگسار كند. به صورت اتّفاقي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از آن جا عبور مي‌كردند. عمر پرسيد: با اين زن چه كنيم؟ حضرت علي عليه‌السلام فرمود: «رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: از سه طايفه رفعِ قلم شده است: الف: بچّه تا بزرگ شود، ب: خواب، تا وقتي كه بيدار شود. ج: ديوانه، تا آنگاه كه بهبود يابد. در نتيجه زن را آزاد كردند» و عمر هم از اين داوري تكبير گفت (1)، يعني در مقابل قضاوت عالمانه و عادلانه و حكيمانه علي عليه‌السلام سر تعظيم فرود آورد. گرچه اين نوع تسليم براي اين صورت مي‌گرفته است، كه مردم در مورد زمامداري او ايراد نگيرند، يا اين كه بتوانند چند صباحي به حكومت بي‌پايه و اساس خود ادامه دهند.

1- پــــرتـــــوي از علـــم بيكـــــران علـــــي عليه‌السلام ، ص 57 .

2 ـ اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام عالم به تأويل اسرار و رموز قرآن است: از يكي از صحابي، به نام ابوسعيد خدري نقل شده است كه: يك سال در زمان خلافتِ عمر به حج مشرّف شديم، عمر همين كه وارد مطاف شد، رو به حجرالاسود كرد و چنين گفت: من مي‌دانم تو سنگي بيش نيستي، نه نفعي مي‌رساني و نه ضرري را دفع تواني كرد، و اگر نديده بودم كه رسول خدا ترا استلام مي‌كرد، هيچ‌گاه تو را نمي‌بوسيدم. علي عليه‌السلام كه در آن جا حاضر بود، با شنيدن سخنان عمر فرمود: اين حجرالاسود، هم سود مي‌رساند و هم دفع ضرر مي‌كند، و اگر تو از اسرار آيات قرآن آگاه بودي، اين سخن جاهلانه را بر زبان نمي‌راندي، زيرا قرآن مي‌فرمايد: «وَ اِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آ ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلي آ اَنْفُسِهِمْ »(1)، و

1-172 / اعراف .

هنگامي كه پروردگارت از بني‌آدم از پشت‌هاي ايشان، براي خودشان گواه گرفت، انسان‌ها به اولوهيت خداوند و اين كه بنده اويند، اقرار ورزيدند، و شاهد اين پيمان و اعتراف، همين حجرالاسود بوده است. و هم اوست كه شهادت مي‌دهد، و همين حجرالاسود است كه در قيامت محشور مي‌شود و زبان و دو چشم دارد و شهادت مي‌دهد و وفاداران به توحيد را معرفي مي‌كند. بنابراين حجرالاسود، امين خداوند در اين قرآن است. عمر گفت: در سرزميني كه تو نباشي، اي اباالحسن! خداوند مرا زنده نگذارد. در عبارت ديگري آمده است كه عمر گفت: به خدا پناه مي‌برم از اين كه در قومي زندگي كنم، كه اي ابوالحسن! تو
(256) ولايت
درميان آن‌ها نباشي. (1) اطلاق لفظ اباالحسن، به عنوان كنيه از زبان عمر، اين را مي‌رساند كه شما، اميرالمؤمنين و وليّ خدا و منصوب از قِبل حضرتِ حقّ نمي‌باشيد و از سوئي ديگر با اين بيان مي‌فهماند كه آن كه‌كس كه وليّ حق هست، احاطه و اشراف كامل به مسايل مختلف فقهي و علمي و حكومتي و غيره دارد، كه هر كس جانشين پيامبر هست، بايد از خصوصيات كامل برخوردار باشد و من چنين ويژگي‌ها و مشخصّات و خصوصيّات را ندارم...؟!
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از شخصي كه در قرآن عالم‌تر از عمر بود، دفاع كرد و از زندان نجاتش داد:
1- همان مدرك، ص 58 .
ولايت (257)
عمر از كسي پرسيد: چطوري؟ مرد گفت: من از جمله كساني هستم، كه فتنه را دوست دارم و حق را ناخوش مي‌انگارم و به نادیده گواهي مي‌دهم. عمر، دستور داد، او را به حبس اندازند. علي عليه‌السلام دستور داد آن مرد را برگردانند و فرمود كه: حق به جانب اين مرد است، عمر پرسيد: چطور؟ امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: او به مال و اولاد علاقه‌مند است، و خدا هم در قرآن، مال و اولاد را فتنه خوانده است، و از مرگ كراهت دارد، و به رسالت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شهادت مي‌دهد، در حالي كه شخصِ پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را نديده است. عمر باشنيدن استدلال منطقي و قوّي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام آزادي آن مرد را صادر كرد و گفت: خدا بهتر مي‌داند، كه رسالت خويش را در چه موضعي قرار دهد. (1) آري خداوند تعالي هم مي‌دانست،
1- پرتوي از علم بيكران علي عليه‌السلام به نقل از الطريق الحكيمه / ابن ميثم جوزي / ص 46 .
(258) ولايت
كه ولايت را در چه خانواده‌اي مستقر فرمايد. اما ديگران، حقِّ ولايت را به

ما هو حقّه رعایت نکردند . و به زبان دیگر ولایت را از حقّ خدائیش جدا نمودند، و حکــومــت را از بستــرِ اصلــي آن جــدا کـردنـــد.

نقل كرده‌اند كه: عمرو بن خطاب را، حذيفه بن يمان ملاقات كرد و عمر از او پـرسيـد: چگـونـه صبـح كردي اي ابن يمان؟ پاسخ داد: چطور مي‌خواستي صبـح كنـم، در حـــالـي كـــه:
1 ـ بـــه خـــدا قســـم، از حـقّ كـراهـت دارم.
ولايت (259)
2 ـ فتنـــه را خـــوش مي‌دارم.
3 ـ شهادت مي‌دهم، به چيـزي كـه آن را نديده‌ام.
4 ـ نماز مي‌گزارم، بي وضو.
5 ـ در زمين چيزي دارم كه خدا در آسمان ندارد.
عمر در برابر سخنان حذيفه در خشم شد، و تصميم گرفت حذيفه را ادب كند، اما به دليل كارِ فوري، اعتنـايي نكـرد و رفت. در بيـن راه، عمر با اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مواجه شد. امام عليه‌السلام آثار خشم و غضب را در چهره عمر ديد و علّت آن را جويا شد. عمر داستان برخورد خود با حذيفه، و سخنان او را براي حضرت بازگفت: امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «او درست گفته است. جواب اول: مرگ حق است، و از مرگ كراهت دارد. جواب دوم: فتنه در قرآن اموال و اولاد است، و او
(260) ولايت
(حذيفه) فتنه را دوست دارد. جواب سوم: حذيفه شهادت به چيزي داده است، كه آن را نديده است. و اين سخن هم درست است، زيرا منظورش اين است كه به وحدانيّت خدا و مرگ و بعث و قيامت و بهشت و جهنّم و صراط گواهي مي‌دهم، در صورتي كه هيچ‌كدام از اين‌ها را نديده است.
جواب چهارم: عمر به اميرالمؤمنين عليه‌السلام گفت: حذيفه مي‌گويد: بي‌وضو نماز مي‌گزارم. كه حضرت اين چنين جواب دادند: اين سخن حذيفه هم درست است، زيرا منظورش اين است كه بر پسر عمويم (پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله) صلوات مي‌فرستد، و صلـوات هم بـدون گرفتن وضو جايز است.
جواب پنجم: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در جواب سؤال حذيفه فرمود: «اين سخن هم درست است، زيرا خداوند از داشتن زن و فرزند و چنين چيزهايي، منزّه و مبرّاست». در اين جا عمر مثل موارد گذشته اين حرف خود را تكرار كرد كه اگر علي نبود، عمر به هلاكت مي‌رسيد. (بديهي است منظور عمر، هلاكت اجتماعي در ايّامِ حكومت ظاهري چندروزه دنيا بوده است.
ولايت (261)

نقل اين داستان‌ها براي بيان حقايق حكومتي است، كه هركس نمي‌تواند ادّعاي اجراي حكومت بر اساس اسلام در اجتماع مسلمين را داشته باشد، در حالي كه از جواب سؤال‌هاي اوّليه مردم، اظهار عجز و ناتواني مي‌نمايد. بنابراين آنچه مي‌تواند خصوصيّات و مشخصّاتِ يك امام را، براي امامتِ امّت به طور گويا و واضح بيان و مطرح نمايد، همان مواردي است كه از لسانِ ائمه هدي عليهم‌السلام ، و خصــوصا از زبــان حضــرت ثـامـن الائمّه عليه‌السلام مطــرح شـــده است، مي‌باشد.
حضرت امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: «امام، از وصف و توصيف غير امام خارج
(262) ولايت
است». يعني غير معصوم، كه از ناحيه حضرت حقّ بر اساس (يُطَهِّرَكُم تَطْهيرا) معرفي نشده است، و از نظر علم به عالم بالا اتّصال ندارد، و از نظر تقوا و ساير ملكات انساني، به صورت ويژه برجستگي‌هاي مخصوص را ندارد نمي‌تواند از خصوصيات معصوم سخن بگويد:
و لذا امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: «كَيفَ وَ اِنّي»؟ ممكن نيست، چگونه و از كجا؟!! «وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْم مِن يَدِ الْمُتَناوِلينَ». (1) در صورتي كه (امام) از دست وصف‌كنندگان اوج گرفته، (يعني در دسترس كلام توصيف‌كنندگان قرار ندارد، و به ديگر سخن اين كه، ديگران قدرت تبيين و تحليل امام معصوم را ندارند)
1- پرتوي‌ازبيكران علم علي عليه‌السلام به نقل از الطريق الحكيمه / ابن ميثم جوزي /ج 1، ص 287 .
ولايت (263)
«فَأَيْنَ الاِخْتِيارُ مِن هذا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَن هذا وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هذا»؟! حضرتش مي‌فرمايد: «امام، مقامِ ستاره در آسمان است، كه از دسترس بشر دور است. او (امام) كجا و اختيار و انتخاب بشر كجا؟! او (امام) كجا و خر بشر كجا؟! او (امام) كجا و همانندي براي او كجا؟!». انتخاب و انتصاب، به طور كلّي براي تعيين امام و به طور كلّي از اختيار بشر عادي خارج است. زيرا آنان كه منصوب از ناحيه مقدّسه حضرت حقّ مي‌باشند، بايد از جميع جهات، اعمّ از خصوصيات فردي و خانوادگي و شجره اجدادي و ذات جسماني و روحاني و ساير ويژگي‌ها، تضمين و تثبيت شده از طرف خداوند تبارك و تعالي باشند. بنابراين حضرت رضا عليه‌السلام خودشان در جواب موارد مطرح شده اين چنين مي‌فرمايد: «اَتَظُنُّونَ اَنَّ ذلِكَ يُوجَدُ في غَيْرَ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله كَذَبَتْهُم وَ اللّهِ اَنْفُسُهُم وَ مَنَّتْهُم وَ الأَباطيلُ فَارْتَقَوْا
(264) ولايت
مُرْتَقا صَعْبا تَزِلُّ عَنْهُ اِلَي الْحَضيض اَقْدامُهُم، زامُوا اِقامَةَ الاِمام بِعُقُولِ

حائِرَةٍ بائِرَةٍ ناقِصَةٍ وَ آراءٍ مُضِلّةٍ، فَلَمَ يَزْدادُ مِنْهُ اِلاّ بُعْدا» در ادامه حَضَرتشً مي‌فرمايد: «قــاتَلَهُــمُ اللّهُ انّــي يُــؤْفَكُونَ» (1).
حضرت ثامن‌الائمه عليه‌السلام مي‌فرمايد: «گمان برند كه امام، در غير خاندان رسول خدا محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله يافت شود؟! سوگند به خدا كه ضميرشان به خودِ آنان دروغ گفته (يعني ضميرشان كه خودشان است، تكذيبشان كند) و بيهوده آرزو بردند. به گردنه‌اي بلند و لغزنده دست زديد، كه به پائين مي‌لغزيد، بالا رفتند و خواستند كه با خرد ناقص و گمگشته خود و با آراء گمراه‌كننده خويش نصب امام كنند، امّا جز
1- همان مدرك، ص 288، پرتوي از... .
ولايت (265)
دوري از حقّ هيچ‌گونه بهره‌اي نبردند». حضرت امام عليه‌السلام در ادامه فرمودند: «خدا آن‌ها را بكشد، به كجا منحرف مي‌شوند!؟! آري انحراف و كج‌انديشي بدان‌جا رسيده، كه اصل ولايت تكويني كه بارها از زبان مبارك‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله صادر شده و در قرآن كريم هم آمده است، منكر شده‌اند». در اين جا لازم است چند روايت از اصل انتخاب و انتساب پيامبر و ائمه معصومين عليهم‌السلام كه از ناحيه حضرت حقّ (عزّاسمه) متعيّن و مشخّص شده است بياوريم تا بيشتر به خصوصيّاتِ ويژه امامت آگاه گرديم: (روايت اول)
1 ـ روايت مشهور و معروف و صحيح جابربن‌عبداللّه انصاري جابربن عبداللّه مي‌گويد: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اوّل چيزي كه آفريدگار، آفريد، نور پيامبر است، اي جابر سپس آفريد از او به وسيله او هر چيز نيكي را، مانند عرش و كرسي و قلـم و لــوح و بهشت و عقل و ملك و غيره را» (اين حديث بسيار مفصل است). (1)
(266) ولايت
2 ـ از حضرت امام صادق عليه‌السلام اين نقل شده است، كه خلاصه آن اين است، كه: «بود خداوند قديم متعال، در حالي كه هيچ‌چيزي جز او نبود؟ پس بيافريد نوري، كه آن نور محمّد و علي عليهم‌السلام است. و از آن نور، آفريده شد ساير نورها و چيزهاي نيــك، پيش از آن كــه چيـزي خلـق شده باشد». (2)
3 ـ علاّمه مجلسي (رحمةاللّه عليه) و ديگران، از ابن‌عباس نقل كرده‌اند، كه برخي جملات آن اين‌گونه آمده است كه: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «خداوند متعال
1- دلايــل الــولايــه، ص 91، به نقــل از بحــارالانــوار، ج 6، و ج 7 قديم باب 65 .
2- دلايل الولايه، ص 92 به نقل از وافي جزء 2 با 107 .
ولايت (267)

آفريد مرا و علي را، چهل هزار سال پيش از آن كه حضرت آدم عليه‌السلام را بيافرينند». ابن‌عباس مي‌گويد: عرض كردم: يا رسول‌اللّه آيا آفريده شده فرزند پيش از پدر؟ حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «بلي، خداوند متعال نوري بيافريد، و آن نور را دو قسمت كرد. از يك قسمت آن مرا بيافريد، و از قسمت ديگر علي عليه‌السلام را. سپس خلق فرمود چيزها را، از نور من و نور علي عليه‌السلام ...» تا انتهاي حديث. (1)

4 ـ ايضا روايت مفصّلي از علامه مجلسي در (بحارالانوار) كه از كتاب منتخب‌البصاير نقل شده است، كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «اي سلمان! اوّل چيزي كه خداوند متعال آفريد، نور من بود و از نور من علي عليه‌السلام را آفريد، و از نور من و علي عليه‌السلام فاطمه عليهاالسلام را آفريد، و از نور من و علي و فاطمه، حسنيين عليهم‌السلام را آفريد.

1- همان مدرك.

سپس ناميد ما را به پنج نام از نام‌هاي خود، سپس آفريد از نور «امام» حسين عليه‌السلام نُه فرزندش را، پيش از آن كه آسماني يا زميني، يا هوايي، يا آبي، يا ملكي، يا بشري را بيافرينند. و ما تسبيح و تقديس مي‌كرديم، خداوند يگانه را (تا انتهاي حديث)...» .(1)

5 ـ در حديث ديگري علامه مجلسي در (بحارالانوار)، از حضرت باقر عليه‌السلام نقل كرده است كه: اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «بود خداي يگانه، و هيچ چيز ديگري نبود! پس تكلّم فرمود به كلامي، و بيافريد نور پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و نور من، و ذريّه مرا (حديث ادامه دارد). (2)

1- دلايل الولايه، ص 92 و 93 .

روايات وارد شده، كه بخشي از هزاران روايت در مورد ولايت است، مي‌رساند كه تمامي موجودات و كلّ جهان هستي، به فيض وجود آن ذوات مقدّسه، هستي خلق گرديده‌اند. برخي علماي عرفان كه اهل يقين و معرفت بوده، در كتب معتبره خود مثل (وافي) ملاّ محسن فيض كاشاني و (اصول كافي) كليني (رحمةاللّه عليه) و مجالس شيخ صدوق و غيره چنين آورده‌اند كه: اولياءاللّه مظهر تامّ اسم مبارك (الرّحمن ـ والرّحيم) مي‌باشند.

زيرا (الرّحمن) به معني بخشنده عام در دنيا است و آن، افاضه وجود و ايجاد وسايل رشد و زندگي و زيست تمامي موجودات مي‌باشد، تا به سر حدّ كمال

1- دلايل الولايه، ص 92 و 93 .
(270) ولايت
خود، كه حضرت حقّ مشخص فرموده است نائل آيند. و علّت اين كه اين نام مبارك را به بخشنده در دنيا براي هر مسلم و كافري تفسير نموده‌اند، بدين جهت است كه اولياء حضرت حقّ، (عزّاسمه) از فرد كامل و گل سرسبد جهان بشريّت، يعني وجود مقدّس حضرت خاتم‌النّبيّين (صلوات‌اللّه عليهم اجمعين) و بعد از آن بزرگوار، اوصياء گرامش كه دوازده نور مبارك و جانشينان بر حقّ او (عليهم السلامند) وسيله اين فيض عام مي‌باشند. بنابراين جهان هستي، به طفيل وجود چهارده معصوم (صلوات‌اللّه عليهم اجمعين) برقرار و استوار است.
و (الرَّحيم) كه به معني مهربان در آخرت است و مبناي خصوصيت مؤمنين است و رستگارانِ آن عالمِ معني مي‌باشند، كه تمامي مردم با قبول ولايت او و اوليائش، رستگار، و به سعادت ابدي نائل خواهند آمد. و قبول فيض ولايت، موجب افاضه فيوضات ديگري مي‌شود، كه منتهي به درجات رفيعه‌اي مي‌گردد، كه عقل و انديشه در آن حيران و سرگردان، و هيچ درجه و مقامي به هيچ‌كس، بدون استثناء، حتّي به پيامبران داده نخواهد شد، مگر به اعتبار و به بركت ولايت .
ولايت (271)
به موجب آيات و روايات وارده، هر كس اخذ ميثاق به ولايت ننمايد و در اين امر خطير كوتاهي نمايد، دچار لغزش خطرناكي خواهد شد و چنانچه توسّل به ذيل عنايت مقام ولايت نمايد، (كه واسطه فيض جميع فيوضات حضرت حقّ است) به درجه رفيع اجتباء و اصطفاء نائل مي‌گردد و اين است معني مظهريّت اولياءاللّه به اسم مبارك «الرّحمن و الرّحيم».
رحمانيّت و رحيميّتِ حضرت ذوالجلال (عزّاسمه) كه هر كدام مربوط به يكي از دو نام مبارك مي‌باشد، تعطيلي در افاضه فيض از ناحيه فياض علي‌الاطلاق،
(272) ولايت
يعني ذات پاك باريتعالي، براي رساندن فيض از طريق وسايط و وسايل فيض‌الهي (چهارده معصوم بزرگوار عليهم‌السلام رخ نداده و نخواهد داد. و امامت و رهبري، همان ولايت تشريعي و رهبري ظاهري بر مردم است در اجراي احكام حضرت حقّ با ايجاد حكومت اسلامي و در صورت قبول ولايت تشريعي، رهبري باطني و هدايت و ارشاد معنوي تحقق مي‌يابد، و انسان را به سعادت ابدي و دائم نايل مي‌نمايد. و راه ضلالت و شكّ و تحيّر به اين مسير ممكن نمي‌باشد، بلكه دستگيري و هدايت به سر منزل مقصود و سعادت ابدي خواهد بود. همچنان كه عدم قبول ولايت، شقاوت و ضلالت و عذاب دائم و مخلّد را در پي خواهد داشت. و لذا آنان كه بهشتي مي‌شوند،

نشان از ولايت دارند، و دوزخيان مردماني هستند كه از درك فيض ولايت محروم شده‌اند. و معني شفاعت كه حقيقت قرآني ثابت

است به طور كامل و دقيق و بدون موارد و اشكال‌هاي پيچيده و گمراه‌كننده، واضح و آشكار مي‌گردد. و اثبات حقيقي حديث شريفِ «و مُسَلَّمٌ عَليٌّ قسيمُ الْجَنّة و َالنّار» كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تقسيم‌كننده بهشت و جهنّم است روشن‌تر مي‌شود. و اين است معني قبول ولايت، كه موجب سعادت دنيا و آخرت مي‌گردد و عدم قبول ولايت، ملازم شقاوت و بدبختي و سيه روزي و عذاب دائم است. و امـام رضــا عليه‌السلام كه خود از اولياء و اوصياءِ به حقّ پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند با عنايت به زواياي گوناگون امر ولايت در حيطه حكومت اسلامي و غيره، اين چنين مي‌فرمايد: «آن‌ها كه با خِرَدِ گمگشته و ناقص خود و با آراء گمــراه‌كننــده خويش، نصب امام كنند، جز دوري از حق بهره نبردند». و امام عليه‌السلام با لحن بسيار تند و عتاب‌آلود مي‌فرمايد: «خدا آن‌ها را بكشد، به كجا

منحرف مي‌شوند؟!!» حضرت امام رضا عليه‌السلام از آيات كريمه قرآن جهت روشن شدن امر ولايت و انحراف آنان كه از مسير ولايت جدا شده‌اند استفاده مي‌فرمايد:
اوّل ـ اِذْ تَرَكُوا الاِْمامَ عَن بَصيرَةٍ «وَ زُيِّنِ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُم، فَصَدَّهُم عَنِ السَّبيل وَ كانُوا مُسْتَبْصِرينَ» شيطان، كردارشان را در نظرشان بياراست، و از راه منحرفشان كرد، با آن كه اهل بصيرت بودند». (1) «رَغِبُوا عَن اِخْتِيارِاللّهِ وَ اخْتِيارِ رَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ اَهْلِ بَيْتِهِ اِلي اخْتِيارِهِم» روي گردان شدند از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيتش، و به انتخاب خود روي آوردند، در صورتي كه قرآن چنين ندا داده است. دوم: وَ الْقُرْآنُ يُناديهم «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُسُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالي عَمّايُشْرِكُونَ» (2) و
1- 38 / عنكبوت.
2- 68 / قصص .

پروردگارت هر چه خواهد بيافريند و انتخاب كند، اختيار به دست آن‌ها نيست. خـدا از آن‌چـه با او شـريـك مي‌كننــد، منـزّه و والاست .
و مجدّدا حضرت امام رضا عليه‌السلام به يكي ديگر از آيات قرآن كريم اشاره فرموده و اين چنين بيان داشته‌اند. سوم: و قال عزّ و جلّ: «وَ ماكانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ اِذا قَضَي اللّهُ وَرَسُولُهُاَمْرا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِـمْ»(1) هيچ مرد و زن مؤمني حقّ ندارد، كه چون خدا و پيامبرش

چيزَي را فرمان داده‌اند، هر كاري كه خودش بخواهد انجام دهد؟
1- 36 / احزاب .
(276) ولايت
يعني تمام افراد مؤمن، بايد فقط فرمان حضرت حقّ و پيامبرش را اجراء كنند. به عنوان مثال: پيامبر خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روز غدير، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را به عنوان وليّ و سرپرست و حاكم مسلمين معرفي فرمود، مي‌بايست تمامي افراد، اگر مسلمان و مؤمن هستند و يا بودند، فرمان پيامبر را دقيقا اجراء مي‌كردند و اجرا نمايند.
و ايضا در آيه ديگر، حضرت حقّ (جلّ و علا) اين‌چنين مي‌فرمايد: چهارم: «ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . اَمْ لَكُمْ كِتابٌ فيهِ تَدْرُسُونَ. اِنَّ لَكُمْ فيهِ لَما تَخَيَّرُونَ. اَمْ لَكُمْ اَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ اِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ . سَلْهُمْ اَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعيمٌ. اَمْ‌لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ اِنْ‌كانُوا صادِقينَ»(1) شما را چه شده است، چگونه قضاوت مي‌كنيد؟! مگر كتابي داريد كه آن را مي‌خوانيد؟! تا هر چه
1- 36ـ 41 / قلم .
ولايت (277)
بخواهيد انتخاب كنيد و در آن كتاب بيابيد؟! يا براي شما تا روز قيامت بر عهده ما پيمان‌هاي رسا هست، كه هر چه قضاوت كنيد، حقّ شما باشد. (اي پيامبر)! از آن‌ها بپرس كه كدامشان متعهّد اين مطلب هستند. و يا مگر شريكاني داريد، اگر راست مي‌گويند، شريكان خود را بياورند. همچنين حضرت علي بن موسي‌الرّضا (عليه آلاف التحيّة و الثّناء) به آيه ديگر استناد فرموده و اين چنين ادامه مي‌دهند: پنجم: وَ قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «اَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلي قُلُوبٍ اَقْفالُها» (1) چرا در قرآن انديشه نمي‌كنيد، يا مگر بر دل‌ها قفل دارند.
ششم: «طُبِعَ عَلي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ »(2)
1- 24/ محمّد به نقل از كتاب الحجه، ج 1، ص 288 .
(278) ولايت
و يا فرموده: مگر خدا بر دلهايشان مهر نهاده، كه نمي‌فهمند.
و ايضا در ارتباط با انحراف فكري و عقيدتي از مسير ولايت، از قرآن كريم آيه‌اي مطرح فرموده‌اند:
هفتم: قالَ اللّه (عزّ و جلّ): «قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ . اِنَّ شَرَّ الدَّوآبِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فيهِمْ خَيْرا لَاَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ‌مُعْرِضُونَ»(1) گفتند: شنيديم، ولي نمي‌شنيدند و همانا بدترين جانوران به نظر خدا، مردم كَر و لالند، كه تعقّل نمي‌كنند. و اگر خدا در آن‌ها خيري سراغ داشت، به آن‌ها شنوايي مي‌داد.

1- 87/ توبه .
2- 21 ـ 23 / انفال .

و اگــر شنــوايي هم مي‌داشتنــد، پشت مي‌كردند و روي گردان بودند. و باز هــم در آيــه چنيــن آورده‌انـــد.
هشتم: وَ قالَ اللّه عزَّ وَ جلَّ: «قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا بَلْ هُوَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتيهِ مَن يَشاءُ اللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيمِ»، گفتند: شنيديم و نافرماني كرديم (منصب امامت و ولايت اكتسابي نيست)، بلكه فضلي است از خدا، كه به هر كس خواهد، مي‌دهد. پس چگــونه ايشــان را رسـد، كه امـام انتخاب كنند: «فَكَيْفَ لَهُم بِاخْتِيارِ الاِمام» .

قال علي بن موسي الرضا عليه‌السلام :
«وَ الاِْمامُ عالِمٌ لا يَجْهَل وَ راعٍ لا يَنْكَل مَعْدَنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهارَةِ وَ النُّسُكِ وَ الزَّهادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبادَة مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُول صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةَ
(280) ولايت
الْبَتُولِ» (1) امام، عالمي است كه ناداني ندارد، سرپرستي است كه عقب‌نشيني ندارد. كانون قدس و پاكي و طاعت و زهد و علم و عبادت است، دعوت پيامبر به او اختصاص دارد. از نژاد پاك فاطمه بتول است، يعني امام معصوم، ذاتا از علمي برخوردار است، كه هيچ‌گونه علمي در نظر او بدون جواب و پاسخ باقي نمي‌ماند و در حقيقت از پاسخ هرگونه سؤالي عاجز نمي‌شود. سرپرستي و ولايت او، بر قانون و مردم و حكومت دائمي و حتمي خواهد بود زيرا امام معصوم است، كه به علم گذشته و حال و آينده احاطه دارد و مي‌تواند به طور فطري و ذاتي بر مقتضيات مردم حاكميت داشته باشد. و حاكميت او از منبع پاكي و طهارت و زهد
1- اصــول كــافــي، ج 1، ص 289 .
ولايت (281)
و علم و عبادت سرچشمه گرفته است، چون به حق، جانشين واقعي پيامبر است.
«لا مَغْمَرَ فيهِ نَسَبٍ وَ لا يُدانيه ذُو حَسَبٍ في الْبَيْتِ مِن قُرَيْشٍ وَ الذِّرْوَةِ مِن هاشِمٍ وَ الْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ الرِّضا مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، شَرَفُ الأَشْرافِ وَ الْفَــزْعُ مِــن عَبْــدِ مَنافٍ» (1)
در خاندان و دودمان (امام معصوم)، جاي طعن و سرزنشي نيست. هيچ شريف نژادي (نژاد برتر و شريف) به او (امام معصوم) نمي‌رسد. از خاندان قريش، و كنگره (طايفه) هاشم و عترت پيغمبر و موردپسند خداي (عزّ و جلّ) است. از تمامي اشراف، شرفش افزون‌تر و بالاتر است و از شاخه‌هاي (زاده)
1- همان مدرك، ج 1، ص 289 .
(282) ولايت
عبدمناف است. خاندان امام معصوم از نظر پاكي و طهارت و عصمت و علم و درايت و فصاحت و بلاغت و سجايا و عرفان، مثال زدني و نمونه بارز و به طوركلّي بي‌نظير است. كه اين اوصاف و فضايل، شرافت نژادي او را بر ديگران بــــرتــــري مي‌بخشـــــــد.
انشــاءاللّه بقيـه سجاياي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در جلد دوّم آورده

مي‌شود.
ولايت (283)

جلد 2

فهـرسـت مطـالـب

مـوضـوع صفحـه
متن تأييديه حضرت آيت اللّه خزعلي مفسّر و حافظ كل قرآن كريم5
مقدمه مؤلف7
مشخصـات پيـامبر از زبان ولايت11
منكـــوب كـــردن طـــريق انبيـــاء16
اثبـــــات انبيـــــاء و رســـــل18
(284)
خصـــوصيـــات حقيقـــي انبيـــاء20
خصوصيات مردم زمان جاهليت23
ويـژگي‌هـاي خـاصّ محمّـد صلي‌الله‌عليه‌وآله 27
(285)
فهـــرسـت مطـالـب
مـوضـوع صفحـه
ولايـــــت در قـــــــرآن29
اســتـــدلال تفسيـــري و عقـــلاني33
انطبـــاق زكـــوة و صـــدقه37
ولايت تكويني و تشريعي41
اعمـــال ولايت تكـــوينـي49
(286)
ولايت تجلي حكومت اللّه بر مردم53
ابعـــاد مختلف اطـــاعت58
تشـــريع دعـــوت ولايـــي60
(287)
فهـــرسـت مطـالـب
مـوضـوع صفحـه
اطاعت رسول و اولواالامر62
تشـــريـــع اولـــواالامـــر64
ارتبـــاط ولايـت با قـــــرآن73
تبعيّـت ولايـــت از ولايـــت78
خصـوصيات ويـــژه ولايت87
(288)
ترسيم علوم مختلف ولايت 92
علـــم ولايـــت در تـــوحيـد93

علم ولايت در خلقت اشياء97

آيـات هـدايت تكـــوينـي103
علم ولايت در توحيد صفات حضرت حقّ107
ترسيم غدير از زبان ولايت113
اخـلاص ولايت در توحيـد122
متخصصين حقيقي اسـلام128

شيــوه نيايش معصوم عليه‌السلام 136
امـــامـــت و ولايـــت معصـــــوم عليه‌السلام 144
ثقــل اكبــر و ثقــل اصغـر161

ضـــرورت تبعيّـــت از امـــامـــت و ولايـــت182
علـــم بـي‌پـايـــان امـــامـــت و ولايـــــت187
آزار به حضــرت علـي عليه‌السلام و آزار به پيـام صلي‌الله‌عليه‌وآله 190
كيفر آن كس كه دشمن حضرت علي عليه‌السلام است192
قـدرت حـق از لسـان ولايت193

علــم ولايـــت در تــوحيـــد195
آرزوهـــاي دراز و هـــواپرستي200
دفـــاع ولايـــت از اســـلام205

علم ولايت علوي214
تــوحيــد ولايــت 220
مظلــوميت اوّل مظلـوم جهان221
خصـوصيات ويـــژه ولايـــت 224
«عمــر و جـاثليق و ابـوبكــر»224

«مناظره يك اسقف مسيحي»236
اميــرالمــؤمنيــن علـي عليه‌السلام اســلام را نجـــات مي‌دهـــد238

اسقف، به دستِ مبارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مسلمان شد241
ولايـــــت معصـــــوم از ديـــدگـــاه امـــــام هشتـــم عليه‌السلام 245
29)

اَلاِهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّةِاللّهِ فِيالاَرَضينَ وَ وارِثِ
عُلُومِ
الاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الاَوْلِياءَوَيامُذِلَ الاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالاَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأييديه حضرت آيت اللّه خزعلي مفسّر و حافظ كل قرآن كريم

بسم اللّه الرحمن الرحيم
هر زماني را زباني است يعني در بستر زمان خواسته‌هايي نو نو پديد مي‌آيد كه مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتي و رسانه‌هاي بي‌سابقه خواسته‌ها مضاعف مي‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاري هريك در ديگري آرمان‌هاي گوناگون و خواسته‌هاي متنوع ظهور مي‌يابد بر متفكران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر اين هنجارها فرض است تا كمر خدمت را محكم ببندند و اين خلأ را پر كنند همان‌گونه كه علامه اميني با الغديرش و علامه طباطبايي با الميزانش. در اين ميان نسل جوان را بايد دست گرفت و بر سر سفره اين پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقاي دكتر محمد بيستوني رئيس هيئت مديره مؤسسه قرآني تفسير جوان به فضل الهي اين كار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زباني ساده و بياني شيرين، پيراسته از تعقيدات در اختيار نسل جوان قرار داده علاوه بر اين آنان را به نوشتن كتابي در موضوعي كه منابع را در اختيارشان قرار داده دعوت مي‌كند. از مؤسسه مذكور ديدار كوتاهي داشتيم، از كار و پشتكار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسينم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بيشتر و توفيق افزوني برايشان خواستارم. به اميد آنكه در مراحل غيرتفسيري هم از معارف اسلامي درهاي وسيعي برويشان گشاده شود.
آمين رب العالمين .
21 ربيع‌الثاني 1425
21 خرداد 1383
ابـوالقاسم خزعلي

مقـــدمـــه مـــؤلـــف

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رِبِّ الْعالَمينَ وَ صَلَّي اللّهُ عَلي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ وَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْقَوْمِ الْكافِرينَ وَ الْمُنافِقينَ وَ الْمُعانِدينَ وَ مُنْكِرينَ فَضائِلِهم اَجْمَعينَ، اِلي يَوْمِ‌الدّينِ،امينَ يارَبَ‌الْعالَمينَ»

بحول و قوه حضرت باريتعالي و عنايات ويژه و الطاف خاصه حضرت ذوالجلال عزاسمه و توجهات خاصّ حضرت حجةبن الحسن‌العسكري امام زمان روحي و ارواح العالمين و عجل‌اللّه تعالي فرجه الشريف مجددا توفيق نصيب اين حقير فقير سراپا تقصيردرگاه حضرت ربوبي جل جلاله گرديد و توانستم جلد دوّم كتاب (ولايت از ديدگاه قرآن و روايات) را با همان شيوه و روش ، تحت عنوان تبيين و ترسيم و تحليل ولايت تكويني و تشريعي كه درتمامي ابعاد زندگي اعم از فردي و خانوادگي و اجتماعي و فرهنگي و اقتصادي و سياسي و در يك جمله براي دنيا و آخرت انسان مفيد مي‌باشد را به نگارش درآورم .

امّا همان‌گونه كه درجلد اوّل به محضر و نظرمباركتان رسيد از لسان مبارك سه نور مبارك و سه گوهرتابناك و مطهّر ، از معصومين درگاه حضرت حق عز اسمه يعني پيامبر عظيم الشأن اسلام و حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و حضرت ثامن الحجج علي بن موسي الرضا عليه‌السلام و بطور اشاره از ديگر ائمه هدي عليهم‌السلام و قرآن كريم و روايات مباحث مربوطه به ولايت به رشته تحرير درآمد ، امّا اكنون كه هنوز در سال مولي الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام هستيم (گرچه تمامي ايام و دوران‌ها و ساعات و لحظات متعلق به اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌باشد) اين مجلد تحت عنوان (ولايت از ديدگاه قرآن و روايات) از لسان پيامبرعظيم‌الشأن و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و حضرت صديقه كبري فاطمه زهراء عليهاالسلام تقديم مي‌گردد، اميد است در پيشگاه مقدّس كبريايي و ساحت مقدس امام زمان اروحنافداه ، مورد قبول واقع و ذخيره‌اي براي عالم قبر و برزخ و قيامت محسوب فرمايند و از ثواب اين نوشتار روح پرفتوح ابوي گرامي مرحوم مغفور شادروان حاج علي اكبرالهي (ره) بهره‌مند گردد . در اين جا از تمامي حضرات علماء اسلام و انديشمندان و صاحبنظران ارجمند تقاضا مي‌شود ، هرگونه نظر ، پيشنهاد و انتقاد سازنده و ارزنده‌اي دارند مطرح فرمايند تا در چاپ‌هاي آينده و مجلدات بعدي مطمح نظر واقع شود .

خوانندگان گرامي و همچنين عزيزاني كه با مطالعه جلد اول آگاهي و آشنايي دارند ، مي‌دانند كه آنچه در جلد اول كتاب ولايت از ديدگاه قرآن و حديث مطرح شده بود مباني حركتي ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام

از نهج‌البلاغه آن بزرگوار كه در قالب خطبه و نامه‌ها و كلمات ، در ارتباط با رسول مكرّم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و موقعيت آن بزرگوار قبل و بعد از بعثت و ارتباط ولايي خودش باپيامبر اسلام و تبعيت از فرامين و دستورات ايشان و اين كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله با چه مشخصات و مختصاتي مبعوث‌شدند تامردم و جامعه‌را هدايت‌نمايندآمده‌بود،اينك ادامه همان مباحث از زبان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با نقل و شرح اوامر پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و تبيين و تحليل سخنان و خطبه‌هاي عالمانه حضرت صديقه كبري فاطمه زهرا عليهاالسلام انشاءاللّه بنظر مبارك خوانندگان بزرگوار مي‌رسد.

بعون اللّه تعالي فقير الي‌اللّه

دكتر محمد الهي

«فَاالهُدي خامِلٌ ، وَ الْعَمي شامِلٌ ، عُصِيَ الرَّحْمنُ ، وَ نُصِرَ الشَّيْطانُ ، وَ خُذِلَ الْايمانُ ، فانْهارَت دُعائِمُهُ وَ تَنَكَّرَت مَعالِمُهُ ، وَ دَرَسَت سُبُلُهُ وَ عَفَت شُرُكُهُ» (1) اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند خداوند عزاسمه پيامبرش را فرستاد در زماني كه مردم مبتلا به فتنه‌هاي گوناگون و بسيار بودند (و با طرح پرسش‌ها و شبهات زياد داراي اختلاف نظرها و آراء مختلف و گمراهي بيش از حد گريبان آنان را فرا گرفته بود) (و در اين اختلافات و ناهنجاري‌هاي عقيدتي) ريسمان پاره شده (مردم به مباني ديني و فضيلت‌هاي معنوي كوچك‌ترين توجهي نداشتند) و همين موجب شده بود تا ستون‌هاي ايمان و يقين متزلزل گردد و اصل دين (در آن فتنه‌هاي گوناگون و القاء شبهات مختلف) دگرگون و كار آن (احكام و مقررات ديني در جامعه آن روز ، به هم ريخته و درهم و برهم گردد) مختل شود (و بدين‌ترتيب) راه خارج شدن (از آن القاءات و انحرافات بهم پيچيده كه هر كس بر مبناي ديد و نظر خود براي رسيدن به اهدافش ترسيم كرده بود و مي‌خواست عده‌اي را با زور و عناد و تزوير تحت سلطه خود درآورد) . تنگ (و در حقيقت هيچ‌كس نمي‌دانست كه چگونه از بن‌بست تحريف‌ها و خرافات و انحرافات فكري نجات يابد) (زيرا اقرار از آن‌ها غيرممكن شده بود) و وسيله‌اي براي هدايت نبود ، پس راهنمايي و هدايت از بين رفته و كوري و گمراهي شيوع پيدا كرده بود و همه را دربرگرفته بود (هدايت و راهنمايي ميان مردم معني و مفهوم واقعي خود را از دست داده بود و ضلالت و گمراهي به صورت يك ارزش در اجتماع جلوه‌گر شده و به طور كلي در اجتماع ارزش به عنوان ضد ارزش و ضد ارزش به عنوان ارزش تلقي مي‌شد) خداوند سبحان (در آن اجتماع) معصيت و نافرماني مي‌شد و شياطين ياران خوبي داشتند ، (در اجتماعي كه خداوند تعالي نافرماني شود بازار شياطين و آنان كه از شيطان‌ها تبعيت مي‌كنند گرم است) و ايمان و دين بدون يار و ياور مانده بود و مردم هيچ‌گونه پناه‌گاه امن و ستون محكم و پايداري جهت اتصال و ارتباط به آن نداشتند زيرا پايه‌هاي ايمان و فضيلت فروريخته و نشانه‌هاي حقيقت و راستي مضمحل و نابود گشته بود مردم در پيروي از شيطان و استمرار خواسته‌هاي هواي و هوس و مسير خواسته‌هاي او به طور پنهان و آشكار گام برمي‌داشتند و پرچم شيطان با ويژگي‌هاي گمراهي و ضلالت توسط مردم به اهتزاز درآمده بود و مردم خودشان با اعمال و رفتارشان پديدآورندگان فتنه و انحراف و نابساماني بودند و خودشان در ميان فتنه‌هاي بوجود آمده كوبيده و مضمحل شده بودند .

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از شرح نابسامان و ناهنجار جاهليت و اختلافات عميق و اصولي كه حتي پايه‌هاي فطرت انسان‌ها را متزلزل كرده بود و توحيد و يكتاپرستي به صورت يك عامل فرعي و تشتت زا مطرح گرديده و مردم در فساد و تباهي غوطه‌ور شده بودند وضعيت هدايت جامعه آن روزگار را چنين ترسيم مي‌فرمايند : «هدايت در جاهليّت».

در چنين محيطي هدايت فراموش شده و گمراهي و ضلالت همه را فراگرفته بود و به همين خاطر خداوند سبحان معصيت مي‌شد و شيطان ياري مي‌شد و ايمان بي‌يار و ياور مانده بود (2) براي رسيدن به هدايت حقيقي ، اطاعت حضرت حق لازم مي‌آيد و براي اين اطاعت نور هدايت مي‌خواهد و لذا در آن‌چنان اجتماعي كه نور فروزان هدايت وجود ندارد و همچنين چشم بينايي براي رسيدن به اهداف عالي موجود نيست مردم خواه ناخواه به صورت لشكريان شيطان انجام وظيفه مي‌كنند و در نتيجه گناه و معصيّت سراسر جامعه را فرامي‌گيرد و هر كس هر آن چه كه هواهاي نفساني دستورمي‌دهد سير و حركت مي‌كنند و عدّه زيادي از مردم هم فكر مي‌كنند مسيري كه مي‌روند صحيح است و هيچ‌گونه مشكلي براي آنان وجود ندارد .

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از شمردن خصوصيات عهد جاهليت ضلالت حقيقي آنان كه بر تاروپود زندگي آن‌ها سلطه يافته دست از منكوب كردن راه انبياء و اصول ارزشي آنان سخن به ميان آورده .

منكوب كردن طريق انبياء

در آن زمان مردان حق و رهروان حقيقت به سمت نابودي رفته و تعليمات آنان فراموش و منكوب شده بود و طرق و راه‌هاي شناخت حضرت حق توسط افراد شيطان مضمحل گشته بود و در آن شرايط نابسامان اركان ايمان فروريخته و نااميدي و يأس سرتاپاي جامعه آن روز را فراگرفته بود و جالب اين كه در يكي از فرازهاي خطبه حضرت مي‌فرمايد: عُصِيَ الرَّحْمن حضرت در ميان نام‌هاي مبارك حضرت حق جل جلاله از نام رحمان استفاده كردند كه حضرت حق ، خداوندي است كه رحمتش دوست و دشمن را فراگرفته و اين فراگستري رحمت ، مي‌فهماند كه اطاعت چنين خالق مهرباني بايد به صورت يك امر فطري و غريزي باشد امّا كوردلان عصر جاهليّت از ديدن چنين واقعيّتي مرحوم بودند . (3) مشكل اصلي و كلي كه مردم زمان جاهليّت داشتند انكار وحدانيّت حضرت حقّ بود (بديهي است كه در باطن خيلي از آن‌ها توحيد و يكتاپرستي وجود داشته است ، امّا در بيان و عمل انكار مي‌كردند) و با منكر شدن توحيد و يگانگي خداوند تعالي موجبات بروز تمامي رذائل اخلاقي و فسق و فجور اجتماعي فراهم مي‌شد كه در انتها گمراهي و ضلالت و گناه و معصيّت ، به طور طبيعي نور فروزان هدايت را به خاموشي و تاريكي مبدّل مي‌ساخت .
زماني كه دريك جامعه ، وجود اثباتي حضرت حقّ ، به عنوان يكتاپرستي و توحيد مضمحل گردد بعيد است كه بتوان ريشه اثبات انبياء و رسولان حضرت حق را تثبيت نمود. گرچه اين مطلب را هم نبايد فراموش كرد كه با سعي و تلاش و كوشش انبياء، مردم به وحدانيّت حضرت حقّ آگاه و آشنا و هدايت مي‌شوند .

روايتي از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه مردي از زنادقه خدمت حضرت آمد و در مورد اثبات پيامبران و رسل براي هدايت و راهنمايي انسان‌ها سؤال كرد : «مِنْ اَيْنَ اَثْبَتَ الأَنْبِياءَ وَ الرُّسُلِ» تو انبياء و رسل را چگونه ثابت مي‌كني ، امام در پاسخ خودش بر مسئله توحيد تأكيد فرمودند و چنين ادامه دادند : «اِنّا اَثْبَتْنا اَنَّ لَنا خالِقا صانِعا مُتَعالِيا عَنّا وَ عَن جَميعِ ما خَلَقَ وَ كانَ ذلِكَ الصّانِعُ حَكيما مُتَعالِيا لَم يَجُز اَن يُشاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لا يُلامِسُوهُ فَيُباشِرَهُم وَ يُباشِرُوهُ وَ يُحاجَّهُم وَ يُحاجُّوهُ ثَبَتَ اَنَّ لَهُ سُفَراءَ في خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ اِلي خَلْقِهِ وَ عِبادِهِ وَ يَدُلّونَهُم عَلي مَصالِحِهِم وَ مَنافِعِهِم وَ ما بِهِ بَقائِهِم وَ في تَرْكِهِ فَنائِهِم فَثَبَتَ الأَمِرُونَ وَ النّاهونَ عَنِ‌الحَكيمِ العَليم في خَلْقِهِ»(4) خلاصه اين‌كه ريشه اثبات انبياء و رسل ، خود اثبات خداست با صفات و شئونش ، زماني كه ما شناختيم خالق و صانعي داريم كه حكيم و متعالي از ما هست ، ما نمي‌توانيم با حواس و مداركي كه داريم با او در تماس مستقيم باشيم و او را شهود يا لمس كنيم . يا با او محاجّه و سؤال و جواب كنيم ، با توجه به اين كه ما نيازمنديم كه او ما را راهنمايي كند ، زيرا فقط اوست كه حكيم است و به مصالح و منافع واقعي ما آگاه است بر اين مبنا بايد يك موجودي كه داراي دو جنبه است (مطرح باشد) از طرفي خداوند تعالي در تماس است يعني مي‌تواند از او وحي تلقي كند و از طرف ديگر ما مي‌توانيم با او تماس بگيريم وجود داشته باشد كه وجود چنين كساني لازم و واجب مي‌شود .

امام صادق عليه‌السلام چند خصوصيّت براي انبياء عظام كه مي‌خواستند مردم هر زمان را از ضلالت و گمراهي نجات دهند و به سوي پاكي‌ها و معارف حقه هدايت نمايند، برشمرده‌اند :
1 ـ حُكَماءُ مُؤَدَّبينَ بِالْحِكْمَةِ :
انبياء بايد حكيماني باشند كه به حكمت متعاليه حضرت حق جل جلاله از ناحيه مقدّسه خود آنان را به حكمت بالغه خود تعليم و تربيت نموده باشد تا وحي آسمانيش با حكمت حكيمانه در ميان مردم منتشر گردد .
2 ـ مَبْعُوثينَ بِها : يعني انبياء قبل از مبعوث شدنشان از ناحيه خداوند تعالي با حكمت و به صورت يك حكيم متعالي مبعوث مي‌شوند و به تبع آن ، دعوتشان هم دعوت حكمت‌آميز مي‌باشد .
3 ـ غَيْرَ مُشارِكينَ لِلنّاسِ عَلي مُشارِكَتِهِم لَهُم فِي الْخَلْقِ : انبياء در عين اين كه از نظر خلقت ظاهري با مردم همانند و شريك هستند در مواردي (كه حضرت حقّ عزّ اسمه به مصلحت مي‌دانند) و جهاتي بايد با مردم همانند و شريك نباشند ، بنابراين با داشتن يا دارابودن خصوصيت ويژه‌اي ، بايد داراي روحيات مخصوصي هم باشند تا بتوانند به نحو مطلوب در تبليغ خودشان موفّق باشند .
4 ـ مَؤَيدينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكيم الْعَليم بِالْحِكَمَةِ:
پيامبران‌از ناحيه حكيم و عليم (دائماً و به طور مستمر) از حكمت متعاليه حضرت ذوالجلال بهره‌مند و مورد تأييد او مي‌باشند.
5 ـ ثُمَّ ثَبَتَ ذلِكَ في كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمانٍ :
يعني انبياء از ناحيه خداوند تعالي به مشخصات و مختصات ويژه‌اي كه شرحش در فوق گذشت بايد مجهز باشند تا بتوانند به وظيفه سنگين رسالت خود عمل نمايند .
6 ـ لِكَيْلا تَخْلُوا الأَرْضَ مِن حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عَلَمٌ يَدُلُّ عَلي صِدْقِ مَقالَتِهِ وَ جَوازِ عَدالَتِهِ :
و در انتهاي جواب آن زنديق حضرت امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد : پيامبران را حضرت حقّ براي اين مي‌فرستند كه زمين خالي از حجّت نباشد و اين پيامبران كه حجّت بالغه خداوند هستند بايد علائمي داشته باشند كه صداقت گفتارشان را تأييد و مجوز و تجويزي بر عدالت خداوند حكيم بوده باشند . با شرح موارد فوق اين چنين استفاده مي‌شود كه پيامبران وقتي مبعوث به رسالت مي‌شوند اگر چنانچه داراي چنين ويژگي‌هايي نباشند و خداوند تعالي آنان را با اراده حكيمانه خود هدايت نفرمايد

نمي‌تـواننـد معالم دين حقّ را بر مردم عرضه نمايند .
خصوصيات مردم زمان جاهليّـت
خصوصيات اخلاقي و ويژگي‌هاي ضلالت و گمراهي‌هاي عصر جاهليت را مي‌توان اين‌گونه ترسيم نمود . بديهي است كه بيان چنين مشخصاتي از زبان مبارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌توانند به عنوان الگويي مناسب براي جلوگيري از انحـرافـات اخـلاقي انسـان‌ها در جـوامع مختلـف بـاشد :
1 ـ عـــدم نـور هـدايت لازم در جهـــت پيشـــرفـت بـــه ســوي روشنايي‌ها و فضليـــت‌هـــاي انســـــاني .
2 ـ فروريختن اركــان ايمـان و ارزش‌هاي معنوي و انساني .
3 ـ تخـريب و ويران شدن طرق و شاهراه‌هاي اصيل انساني .
4 ـ فاصله گرفتن از تعليمـات اصولي انبياء در ادوار مختلف .
5 ـ نـابـود كـردن و بـه فرامـوشي سپـردن اهـداف كتـب آسمـاني پيشيــن .
6 ـ عـــدم شنـــاخت طـــرق انســاني و عقــلاني و فطـــري كـــه از طـــريـــق وحـــي تـــوســـط پيـــامبـــران پيشيـــن مطـــرح شـــده بود .
7 ـ از ياد بردن اين كه خالق هستي بخش خداوند رحمان و رحيمي است كه بدون هيچ‌گونه منّتي اين انسان را به بهترين صورت و سيرت خلق كرده و عــالي‌ترين نعمت‌هــا را بـر نسـل بشـــر ارزانـــي داشتـــه اســـت .
8 ـ با شرايط پيش آمده مردم خواه نا خواه و بعضا به صورت اختيار با عصيان و سركشي در دام عصيان و سركشي در دام شيطان افتاده و به پيروي او تن در داده‌اند و با اطاعت از شيطان و هواي نفس در مسير خواسته‌هاي او گام برمي‌داشتنــد و بــه صــورت لشكريـان شيطــان عمــل مي‌كـردند .
9 ـ مردم در فتنه‌هايي كه خود عامل به وجود آوردن آن‌ها بودند گرفتار و سايه شوم آن‌ها ، قدرتمندانه و خشن بر سر آنان ايستاده تا هر حركتي از آن‌ها صادر شود در زير پاي خود له كند، زيرا مردم در ميان فتنه‌ها گم‌گشته و سرگردان و نادان و فريب‌خورده بودند .
اين‌ها برخي از اوصاف و آثار ضلالت و گمراهي مردم در عصر جاهليت و قبل از اسلام مي‌باشد ، اكنون به خوبي احساس مي‌شود كه در چنين فضائي وجود مبارك پيامبر عظيم الشأن اسلام و معارف حقه اسلام عزيز مهمّ و قابل اهميّت مي‌باشد و روشن مي‌سازد كه هر قدر تاريكي و انحراف عميق‌تر و سياهي شديدتر باشد ، اهميّت نور و روشنايي و عظمت خدمات پيامبر اسلام و سازندگي آئين پاكش آشكارتر مي‌گردد . و لذا بر همين مبنا بود كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام خصوصيّات مردم زمان خودشان را با شيوه‌هاي گوناگون براي هدايت آنان و ارشاد آيندگان در خطب و

نامه‌ها با تعابير مختلف اين چنين مي‌فرمايد: «زَرَعُوا الْفُجُورَ ، سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدوا الثُّبُور»(5) مردم با حركات و اعمال خود و سرپيچي از امر ولايت، خيانت و فجور براي خود كاشتند (بنيان و اساس كارهاي خود را با خيانت و تبهكاري شروع نمودند) و با فريب و نيرنگ محصول زندگي خود را آب دادند و بديهي است فرد يا افرادي كه با چنين خصوصياتي در زمين خود كشتزاري براساس دروغ و خيانت و فريب و نيرنگ كاشته باشند ، خبر هلاكت و تباهي چيز ديگري درو نخواهند كرد.

حضرت مي‌فرمايد : «لا يُقاسُ بِالِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِم اَجْمَعينَ مِن هذِهِ الاُمَّةِ اَحَدٌ» و اين امت با چنين ويژگي‌هايي به عنوان پيروان مكتب پيامبر عظيم‌الشأن اسلام (حضرت محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله) شناخته نمي‌شوند و به طور كلي قابل مقـايسـه بـا آنـان نخـواهنـد بـود . و لـذا حضـرتش خصـوصيّـات را به طـور واضـح و گـويـا بيـان مي‌فـرمـايــد : «وَ فيها الُ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ».

1 ـ هُم مَوْضِعُ سِرَّهِ و ايشان (صلي‌الله‌عليه‌وآله) جايگاه و پايگاه حقيقي امانت‌ها و اسرار حضرت حق مي‌باشند يعني هر آن چه از قبل از خلقت جهان و بعد از آن مي‌خواسته است كه تحقق پيدا كند نزد آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله (باذن اللّه به امانت گذارده شده است و هر آنچه از موجودات عالم تا قيامت و بعد از آن مي‌خواهد به وجود بيايند و همچنين از خلقت آسمان‌ها و زمين و عرش و كرسي و لوح و قلم و ملائك و جن و انس و به طور كلي علوم اولين و آخرين نزد محمد و آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله به عنـوان مخـزن اسـرار حضـرت حـقّ بـه امـانـت نگهداري شده و مي‌شود .

2 ـ «وَ لَجَأ اَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ» : پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل او عليهم‌السلام محلّ امن و جايگاه امنيت و استقرار اوامر حضرت حقّ مي‌باشند يعني حضرت حق عزّ اسمه آنان را بهترين و عالي‌ترين پايگاه فرامين خود قرارداده كه بهتر از آن‌ها در عالم وجود موجود و خلق نشده‌اند و به تعبير ديگر بهترين آفريده‌هايي هستند كه فرمان خود را به نحو احسن حفظ مي‌نمايند و به موقع و محل خودشان براي معرفي حضرت حق و هدايت مردم بكار مي‌برند و بر همين مبنا به عنوان خزائن علم حضرت حق محسوب شده‌اند ، در حقيقت هرآنچه از علوم مختلفه كه در عالم وجود و بحول و قوّه حضرت حق پديد آمده است و بصورت ظاهر و باطن به نشو و نما درآمده و يا بطور كلي تحقق نيافته ، در كانون قلب و روح و جسم مبارك اين خاندان بزرگوار و مطهّر تجلي عيني يافته است.

3 ـ وَ مَـؤْئِلُ حِكَمِـــهِ، وَ كُهُـوفُ كُتُبِـــــهِ:

و ائمه معصومين عليهم‌السلام مرجع و پناهگاه حكمت‌هاي خداوند مي‌باشند يعني هر آنچه به نام حكمت در جهان به وسيله انسان‌ها و زبان‌ها و قلم‌ها مطرح گرديده سرچشمه اصلي آن در وجود مقدّس محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل محمّد عليهم‌السلام به طور گسترده و حقيقي و نـاب استقـرار يـافتـه و از آن نـاحيـه بر بشــر عــرضه شــده است.

حافظان اصلي كتب و دين حضرت حق عزّاسمه در استقرار و استمرار فيمابين خلايق عالم خاندان وحي و نبوّت يعني حضرات ائمه معصومين عليهم‌السلام مي‌باشند و در حقيقت ولايت حقيقي و واقعي حضرت حق بر جهان هستند و اين ولايت در آيات مبارك قرآن كريم در سُوَرِ مختلف بيان شده است آن جا كه مي‌فرمايد: «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ امَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»(6) به درستي كه سرپرست و ولي شما تنها خداست و پيامبر او و آن‌ها كه ايمان آورده‌اند، همانا كه نماز را بر پا مي‌دارند و درحال ركوع، زكات مي‌دهند. اين آيه مباركه به طور سلسله‌وار و به ترتيب ولايت را از خداي تبارك و تعالي آغاز و بعد از آن از ولايت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و آن گاه ولايت آنان كه ايمان حقيقي و واقعي به خدا و رسول دارند و نماز بپامي‌دارند و در هنگام ركوع زكوة مي‌دهند اكثر مفسرين چه عامّه و چه اماميه همگي به اتفاق قائل هستند كه اين آيه مباركه در شأن شخصيت بزرگوار حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نازل شده است. ولايت از نظر فرهنگ غني اسلام به معني دوستي و محبت و سرپرستي و صاحب اختيار بودن و همچنين اختيار داشتن ولي خداوند بر مـردم است، در آيـه مبـاركه به سـه خصوصيّت ويژه استناد فرموده است:

1 ـ همان ايمان آورندگاني كه ايمانشان تبلور عيني دارد.

2 ـ اقـامـه نمـاز مي‌كننـد و در انجـام فـريضـه نمـاز جـز خلـوص و ارتبـاط بـا ذات كبـريـايي هيـچ وابستگـي ديگـر نـدارنـد.

3 ـ و اداء زكوة مي‌كنند و به تكليف واقعي خود عمل مي‌نمايند يعني در هنگام يك امر وجوبي، ايثار واقعي مي‌نمايند و فرمان ديگري را در محل خودش به انجام مي‌رسانند، در قرآن كريم هر جا نامي از ولايت آمده به صورت تصرف يا محبت و دوستي مطرح و عنوان شده است و لذا با اين تفسير، پيامبر و امام معصوم مي‌باشند كه از مؤمنين بر خودشان بيشتر تصرف و ولايت دارند، آن‌گونه كه مي‌فرمايد: «اَلنَّبِيُّ اَوْلي بِالْمُؤْمِنينَ مِن اَنْفُسِهِم» (7) پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از خود مؤمنين، بر خودشان اولويت و برتري دارد، بنابراين ولايتي كه در اين آيات مباركه ذكر شده است، عنوان تصرف جامع‌الاطراف و همه‌جانبه دارد و بنا به نقل اكثر مفسّرين اعم از عامّه و اماميه آيه مباركه ولايت در شأن مولي‌الموحدين حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه انگشتري خود را در هنگام نماز و در حال ركوع به سائل بخشيد، نازل شده است .

ممكـن است در ذهـن افـراد تـداعـي شـود كـه در آيـه ولايت «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ...» دو جمله «وَ لَلَّذينَ امَنُوا» و «اَلَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوة» چرا براي يك نفر به صورت جمع آمـده و استعمـال شـده است و لفـظ الذّين دو بـار تكرار شده و به صورت جمـع آمـده است در جـواب اين سؤال موارد ذيل مطرح است:

1 ـ حضرت حق جلّ جلاله در ابداع و ايجاد و معجزه قرآن خود دخالت داشته و هيچ‌كس را قدرت پديدآوردن هيچ موجودي را نداشته و ندارد و از جمله يكي از كتب آسماني كه قرآن كريم و عظيم و مجيد مي‌باشد به اعتبار قدرت قهاريت او عزّ اسمه پديد آمده و حضرت ذوالجلال به ارائه خود چنين توصيف زيبايي را فـرمـوده و هيـچ‌كس را نـرسـد كـه اعتـراض نمـايد و لـذا بـه صورت يك امر مطاع و دستور از جانب مولاي بر بندگان جاري و ساري گشته است و بـايـد بنـده فـرمـوده مولا را با جان و دل پذيرا باشد.

2 ـ در برخي آيات قرآن كريم خطاب آيه و شأن نزول آن به يك نفر بوده امّا به صورت جمع آمده و اين‌گونه خطاب‌ها بر اساس رعايت شئونات اخلاق و ادب اسلامي در جهت تثبيت شخصيت ولايت و پيروان ولايت از ناحيه حي سبحان جل جلاله عنوان شده است .

3 ـ علامه طباطبايي (ره) در تفسير ارزشمند خود ذيل آيه مباركه «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا اِلَي الْمَدينَـةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»(8)

مي‌فـرمـايـد: اگـر به مدينـه بـرگشتيـم كه البتّـه برمـي‌گـرديـم، مسلما و حتما طايفه‌اي كه عزيزتر است طايفه ذليل‌تر را بيرون خواهد كرد. در اين جـا مـوارد ادبـي آيه را شرح مي‌دهيم تـا مطلـب مـورد بحث روشن شود .

فاعل يقولون در اين آيه مباركه فقط يك نفر از منافقين به نام عبداللّه بن ابي سلول مي‌باشد امّا آيه به صورت جمع آمده است. و يا در آيه «اَلَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْـوالَهُـمْ بِاللَّيْـلِ وَ النَّهـارِ سِـرّا وَ عَـلانِيَـةً»(9) آن‌هـايي كـه امـوال خـود را بـه شـب و روز و هـم آشكـارا و مخفيـانـه انفـاق مي‌كننـد .

4 ـ بايد اذعان نمود كه حضرت حق عزّ اسمه با طرف خطاب خود كه به عنوان خليفـه و جـانشين حقيقـي خـود مي‌بـاشـد با احترام بيان مطلب نموده است .

5 ـ بر مبناي روايات و احاديث متواتر اين دو آيه «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه ..» و «اَلَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْـوالَهُـم...» در مـورد شخـص مبـارك

اميـــرالمـــؤمنيـــن علـــي عليه‌السلام وارد شـــــده اســـــت .
6 ـ بنابراين اگر طرف خطاب آيه شخصيت بزرگوار اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بـــاشـد (كـــه اين چنيـــن هســـت) مطلـــب بسيـار مهمّ و قابل توجهي خواهد بود.
به دليل اين كه اگر بخواهيم از نظر پيشتازي در اسلام به عنوان السابقون السابقون اولئك المقربون و تقوا و فضيلت و علم و عمل و كرامت‌هاي ديگر اعم از تفوق و تقدّم و برتري اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام قابل مقايسه با ديگران نبوده و نخواهد بود، زيرا تمامي اوصاف و فضائل حضرت را كه ما نمي‌توانيم به ذهن آوريم و يا به كلام و قلم جاري نمائيم، در حالي كه هر آنچه فضيلت وجود دارد در شخص مطهّر امير المؤمنين علي عليه‌السلام متجلي مي‌باشد و اين آيات مبارك تعلّق خاصّ به آن بزرگوار داشته و دارد كه با لحن بسيار مؤدبانه و موقرانه به صورت صيغه جمع آورده شده است .

انطباق زكوة و صدقه

در ذيل آيه يؤتون الزكوة كه بعضي گفته‌اند دادن انگشتر صدقه است و چرا زكوة آمده؟ جواب اين است كه زكوة يك كلمه‌اي است كه به صورت عام آمده و معني مصطلح آن به عنوان صدقه هم بيان شده است و كلمه زكوة هم براي خودش قابل تصوّر است و هم صدقه را شامل مي‌شود.
بنابراين جهت روشن شدن اين مطلب و استدلال علمي آن به چند آيه از آيات مبارك قرآن كريم مي‌پردازيم، اميد است مورد عنايت واقع شود .
1 ـ قرآن كريم در احوالات انبياي سلف مثل حضرت ابراهيم، و اسحاق و يعقوب چنين‌مي‌فرمايد: «وَ اَوْحَيْنا اِلَيْهِم فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوةِ وَ ايتاءَ الزَّكوةِ» (10) يعني ما وحي كرديم به ايشان كارهاي نيك و نماز خواندن و زكوة دادن را عنوان كار نيك در آيه همان زكوة خواهد بود كه صدقه و كار نيك را هم برمي‌گيرد.
2 ـ در جاي ديگر از آيات قرآن درمورد حضرت اسماعيل عليه‌السلام چنين مي‌فرمايد: «وَ كانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلوةِ وَ الزَّكوةِ وَ كانَ عِنْدَ رَبِّه مَرْضِيّا» (11) و اسماعيل همواره اهل خود را به نماز و زكوة توصيه مي‌كرد و اين نزد حضرت ربّ جل جلاله پسنديده و مورد رضايت خواهد بود، ملاحظه مي‌فرمائيد كه دراين آيه به صورت لفظ صريح زكوة وارد شده است.
3 ـ در مورد حضرت عيسي مسيح عليه‌السلام كه ظاهرا حضرت در گهواره فرموده است اين چنين آمده «وَ اَوْصاني بِالصَّلوةِ وَ الزَّكوةِ مادُمْتُ حَيّا»(12) و خداوند به من سفارش كرده كه تا زنده‌ام، نماز و زكوة را ترك نكنم، البته بايد توجه داشت كه زكوة مصطلح در زمان پيامبران گذشته همان زكوتي مي‌باشد كه يكي از مصاديق آن صدقه است و عده‌اي گفته‌اند زكوة به معني پاك كننده و صدقه هم چنين معنايي را دارد. بنابراين اشكالي در عنوان زكوة و يا صدقه نخواهد بود و ارباب بصيرت و درايت در فهم مطالب و استدلال علمي آن ترديدي به خود راه نمي‌دهند. زيرا امر مولا به عنوان ولايت تامّه براي آنان بسيار سهل و آسان مي‌باشد.
لذا آيه زكوة در قرآن به صورت لفظي عنوان صدقه به خودگرفته و از سويي ديگر نام زكوة را به خود اختصاص داده و مفسّرين از قول و گفتار حضرات ائمه معصومين عليهم‌السلام به چنين بياني دست يافته‌اند.
4 ـ در آيه ديگر اين چنين مي‌فرمايد: «خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ»(13)

از اموالشان صدقه بگير و به اين وسيله تزكيه و تطهيرشان كن، و درود بر آنان بفرست چون درود تو مايه تسكين خاطر آنان خواهد شد. اين آيه هم گرچه دلالت بر زكوة دارد، امّا در لفظ آن و يا در بيان ظاهري آن عنوان صدقه مطرح شده است، بنابراين آنچه در آيه «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه آمده و ديگران خواسته‌اند به صورت‌هاي مختلف به آن خدشه وارد نمايند از سوي صاحب الميزان حضرت علامه طباطبايي (ره) با استدلالات و براهين قوي و مستند، مطرود و مردود مطرح شده است و لذا در آيه مورد بحث ولايت آنهايي كه مشخصات و مختصات آنان، به صورت «اَلَّذينَ امَنُوا، وَ يُقيمُونَ الصَّلوةِ، وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةِ» آمده شخص والامقام حضرت مولي‌الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فرزندان گرامي آن بزرگوار محسوب مي‌شوند و در حقيقت ولايت حضرت حق عزّ اسمه به پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و فرزندان و وارثان و جانشينان آن بزرگوار تفويض گرديده است.

اعمال ولايت در تمامي امور اعم از خانوادگي و اجتماعي و سياسي و فرهنگي و اقتصادي يعني تصرف و مالكيت تام تدبير در تمام امور است و لذا ولايت نسبت به خدا و رسول و جانشينان آن‌ها دريك راستا مطرح مي‌باشد و اگر امور ولايت خارج از آنچه در بالا مطرح گرديد مورد بحث واقع شود از گردونه ولايت اللّه خارج است و سير و سلسله زنجيره‌اي ولايت تعبّدي منقطع مي‌گردد. زيرا صاحبان ولايت بر مردم را خداوند تبارك و تعالي بر مبناي نص صريح قرآن كريم مشخص‌فرموده و به‌تعبيرديگر بايدگفت نسخ ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از نسخ ولايت رسول و نسخ ولايت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله از نسخ ولايت حضرت باري جل‌جلاله مي‌باشد و لذا در آيات متعددي امور ولايت را تشريح مي‌فرمايد:

1 ـ «فَاِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» (14) آن‌ها همگي حزب خدايند و در حقيقت سير ولايت تكويني به سمت ولايت تشريعي ثابت و مستقر مي‌گردد و نظام زندگي مردم بر اساس محوريت ولايت با قوانين حضرت حق جل و علا اداره مي‌شود و اگر چنين سيري تحقق پيدا نمي‌كرد دنيا و مافيها عبث خلق شده بود.

بنابراين ترسيم ولايت تشريعي توسط پيامبر و ائمه معصومين عليهم‌السلام به عنوان هدايت و ارشاد عملي در متن زندگي مردم پياده مي‌شود. در جاي ديگر مي‌فرمايد:

2 ـ «اَنْتَ وَليّي فِي الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ تَوَفَّني مُسْلِما وَ اَلْحِقْني بِالصّلِحينَ»(15) (پروردگارا) تو وليّ و سرپرست من در دنيا و آخرت هستي، مرا مسلمان بميران و به صالحان ملحق فرما. اين جا ولايت تكويني از ناحيه حضرت حقّ عزّ شَأنُه مطرح مي‌باشد يعني ولايت اللّه در دنيا و آخرت، و به تعبير ديگر كليّه مقدرات انسان‌ها در دنيا و آخرت در يد قدرت خداوند حكيم مي‌باشد. در اين مباركه حضرت يوسف عليه‌السلام خواسته است مظاهر روشن و قويّ ولايت الهيه را از قبيل آزاد شدن از زندان و دادن ملك و سلطنت و تعليم تأويل احاديث را به اصل ولايت الهيه منتسب نمايد و بگويد كه خداوند رَبِّ عالم است هم در امور كوچك و هم در امور بزرگ، و تنها او وليّ در دنيا و در آخرت است.

ولايت الهيه حضرت حق يعني قائم بودن او بر هر چيز و بر ذات و صفات و افعال هر چيز مي‌باشد، يعني من در تحت ولايت تامه خداوند سبحان هستم، بدون اين كه خودم در آفرينش خود دخالتي داشته باشم و در ذات و صفات و افعالم هيچ‌گونه استقلالي نداشته و براي خود مالك نفع و ضرر و

يا مرگ و حيات نيستم. (16)
و همچنين در جـاي ديگـر اين چنين مي‌فرمايد:
3 ـ «وَاعْلَمُوآ اَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِوَ قَلْبِه»(17) و بدانيد خداوند ميان انسان و قلب او حايل مي‌شود. قلب عضوي از اعضاء حساس بدن آدمي است كه تمامي عواطف و ادراكات انسان از آن جا ناشي مي‌شود به طوري كلي عواطف ظاهري و باطني اعم از حب و بغض و خوف و رجاء و آرزو و امثال اين‌ها از قلب پديد مي‌آيد و در حقيقت قلب آدمي همان جان انسان محسوب مي‌شود، در اين آيه مباركه مي‌فرمايد: خداي سبحان حائل ميانه آدمي و ميانه قلب آدمي است و انسان هر چه را كه دارد و به هر چيزي كه به نحوي از انحاء اتصال و ارتباط دارد، خداوند به آن چيز نزديك‌تر و مربوط‌تر است، همچنان‌كه فرمود: «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (18) و ما از رگ گردن (رگ دل) به او نزديك‌تريم و همچنين ارتباط ولايت حق را در آيه ديگر اين‌چنين بيان مي‌فرمايد:
4 ـ «اَللّهُ الَّذي خَلَقَ السَّمواتِ وَ الاَْرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ اَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوي عَلَي‌الْعَرْشِ ما لَكُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفيعٍ اَفَلا تَتَذَكَّرُونَ»(19) خداوند كسي است كه آسمان‌ها و زمين و آن چه ميان اين دو است در شش روز (شش دوران) آفريد سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت، هيچ سرپرست و شفاعت‌كننده‌اي براي شمـا جز او نيست، آيـا متـذكّـر نمي‌شويد .
در اين جا هم ولايت تامّه و سرپرستي دائم از آن حضرت حقّ عزّاسمه مي‌باشد، زيرا مبدأ شفاعت، مبدأ ولايت مطرح شده است تا به انسان‌ها بفهماند اگر ولايت باشد شفاعت هم محقق مي‌شود و به تعبير ديگر اِعْمالِ ولايت، اعمال شفاعت را هم دربردارد و شفاعت جزء لاينفك ولايت است و شفاعت را بايد در كانون گرم و با عطوفت ولايت يافت و تا ولايت تحقق پيدا نكرد شفاعت محقق نمي‌شود و لذا اين كه در انتهاي آيه مي‌فرمايد آيا باز هم متذكّر نمي‌شويد؟ يعني آيا معني دقيق ولايت تامه حضرت حق و قدرت و سلطنت خداوند حكيم را كه خود بر تمامي ذرّات جهان تسلط كامل دارد و به هر كس بخواهد اين ولايت را تفويض مي‌فرمايد و شما (انسان‌ها) نمي‌توانيد از سيطره قدرت ربوبي خارج شويد، و اين حقيقت مسلّم در تمامي آيات مباركه قرآن كريم به وضوح ديده مي‌شود كه اختيار تام و كامل و بدون واسطه متعلق به حضرت باري است و اين همان ولايت تكويني مطرح شده مي‌باشد كه اختيار تام و كامل و بدون واسطه متعلق به حضرت باري است و اين همان ولايت تكويني مطرح شده مي‌باشد و در محدوده ولايت تشريعي هم اذن و هدايت اوست كه ديگران مي‌توانند از آن ولايت بهره‌مند گردند. و تا زماني كه او نخواهد هيچ امري تحقق نمي‌يابد بنابراين دو نوع ولايت براي حضرت باري متصور است و به تعبير ديگر حي سبحان جل جلاله دو نوع ولايت را اعمال مي‌فرمايد: اوّل: ولايت

تكويني. دوّم: ولايت تشريعي. در حقيقت هر دو نوع ولايت از يكديگر مجزا نيستند و در پيشگاه ساحت مقدّس كبريايي ولايت تكويني همان ولايت تشريعي و ولايت تشريعي همان ولايت تكويني مي‌باشد، امّا زماني كه پياده كردن احكام اللّه در متن زندگي انسان‌ها از طريق پيامبران و يا اوصياء آنان مطرح مي‌گردد زمينه دو نوع ولايت ايجاد مي‌شود و در مقوله ولايت تشريعي هم هيچ‌كس حقّ دخالت در آن را ندارد و پيامبر و امام معصوم عليهم‌السلام هم به اذن و اراده ذات باري عزّ اسمه اِعمالِ ولايت مي‌نمايند و در امور مختلفه دخالت و تصـرف مي‌كنند. (20)

اِعمالِ ولايت تكويني ارتباط به زمان و مكان خاصّ از ناحيه مقدسه حضرت باري ندارد زيرا به محض «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيْئا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(21) فرمان او چنين است كه هرگاه چيزي را اراده كند، تنها به آن مي‌گويد، موجود بـاش، آن نيـز بي‌درنـگ مـوجـود مي‌شود.
به طـور كلّـي نظـام تكـوين در تحـت اراده ذات مقدّس او سـامـان مي‌يـابـد.
عــلامه ســالك حضرت استاد حسن زاده آملي در اين مورد چنين سروده‌اند:

دوست بگو دوست كه يادش نكوست تا نگري نيست جز او اوست اوست
همچو الف در همه آفاق جفر از بلد و خانه و اقليم و كوست
ماه و ستاره است و فروزنده مهر كوه و در و خشك وتر و بحر وجوست
اسم فراوان و مسمّي يكيست آب يكي كوزه و جام و سبوست
ياد خدا مشك دهانست و دل خم كه دهان و دل تو مشكبوست
آينه دل چو صيقلي بنگريش بادل تو روبروست
وصف دل و وصف خداوند دل وقت مع‌اللّه يكي موبه موست (22)

و همچنيــن در جــاي ديگــر در ارتبــاط با اِعمالِ ولايت تكويني مي‌فرمايد:
1 ـ «وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقينَ» و خداوند ولي و سرپرست پرهيزكاران است. خداوند خطاب به پيامبرش مي‌فرمايد، گمان نكن كه تو و افراد با ايمان در اقليت هستيد و يار و ياوري نداريد، امّا يار و ياور حقيقي افراد باتقوا خداوند است، اهل يقين چون داراي بصيرت حقيقي مي‌باشند ، مي‌دانند كه آن‌ها (دشمن) درست است كه آنان ظاهرا جمعيتي عظيم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه‌اي دارند ولي در برابر قدرت بي‌انتهاي حق ذرّه ناچيـزي بيش نيستند.
2 ـ «وَ اللّهُ وَليُّ الْمُؤْمِنينَ» و خداوند ولي و سرپرست مؤمنين است، اين ولايت و سرپرستي از نوع ولايت تكويني محسوب مي‌شود.
3 ـ «اَللّهُ وَلِيُّ الَّذينَ امَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَي‌النُّورِ» (23) خداوند ولي و سرپرست كساني است كه ايمان آورده‌اند، آن‌ها را از ظلمت‌ها، به سوي نور بيرون مي‌برد. مؤمنان در پرتو ولايت و رهبري حضرت ذوالجلال از ظلمت‌ها به سوي نور خارج مي‌شوند، مؤمنان وارسته و فهيم با اعمال ولايت از ناحيه حضرت حق از گمراهي و ضلالت نجات مي‌يابند و كافران بر اثر پيروي از طاغوت به سوي ظلمت‌ها رهسپار مي‌گردند. گر چه در نوع اعمال ولايت و هدايت به سوي نور مستقيما ذات باري دخالت ندارد و از

طريق پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اعمال ولايت مي‌شود. امّا ريشه و اصل (تكوين) هدايت را خداوند تعالي به خود نسبت مي‌دهد.

در بخش ديگـري از آيـات كـريمـه قرآن حضرت حقّ عزّاسمه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمـه هـدي عليهم‌السلام را به عنوان مؤمنين حقيقي در اعمال ولايت معرفي مي‌فرمايد:
1 ـ «اِنّاآ اَنْزَلْناآ اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِماآ اَريكَ اللّهُ وَ لا تَكُنْ لِلْخاآئِنينَ خَصيما»(24) ما اين كتاب را به حق بر تو نازل كرديم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در ميان مردم قضاوت كني و از كساني مباش كه از خائنان حمايت نمايي، در اين آيه مباركه يك رويكرد مثبت و دستور اجراي فرماني را به عنوان يك امر ولايي مطرح مي‌فرمايد و در رويكرد بعدي و يا در ادامه آيه نفي افرادي كه خيانت مي‌كنند را مطرح مي‌نمايد. شأن نزول اين آيه چنين است كه: طايفه بني‌ابيرق طايفه‌اي نسبتا معروف بودند، سه برادر از اين طايفه به نام «شبر» و «بشير» و «مبشّر» نام داشتند، بشير به خانه مسلماني به نام «رُفاعه» دستبرد زد و شمشير و زره و مقداري از مواد غذايي را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام «قَتادَه» كه از مجاهدان بدر بود، جريان را به خدمت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد، برادران سارق وقتي با خبر شدند، يكي از سخنوران قبيله خود را ديدند كه با جمعي به خدمت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بروند و با قيافه حق به جانب سارق را تبرئه كنند، و قَتادَه را به تهمت ناروا زدن متهم سازند. پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله طبق وظيفه (عمل به ظاهر و پذيرش شهادت) شهادت اين جمعيت را پذيرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد، قتاده كه بي‌گناه بود از اين جريان بسيار ناراحت شد و به سوي عموي خود بازگشت و جريان را با اظهار تأسف فراوان بيان كرد، عمويش او را دلداري داد و گفت نگران مباش، خداوند پشتيبان ما است و لذا اين آيه و آيه بعد نازل شد و اين مرد بي‌گناه را تبرئه كرد و خـائنـان واقعـي را مورد سرزنش شديد قرار داد. (25)
در جـايي ديگـر مي‌فـرمـايـد:
2 ـ «اِنَّكَ تَهْدي اِلي صِراطٍ مُسْتَقيم» و خداوند به حق «تمامي مردم را» به صراط مستقيم و راه درست و صحيح كه منطبق بر فطرت است هدايت مي‌فرمايد اين نوع هدايت هم غريزي مي‌باشد و هم فطرتا انسان به سوي آن هدايت اشتياق دارد و در آيه ديگر تجلي ولايت خودش را بالْعَيان و آشكار بر پيامبر و جانشينان بـه حـقّ او همـوار مي‌فـرمـايـد:
3 ـ «ياآ اَيُّهَا الَّذينَ اآمَنُواآ اَطيعُوا اللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَي اللّهِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاَخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْويلاً»(26) اي كساني كه ايمان آورده‌ايد!

اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد پيامبر خدا و اولواالامر (اوصياي پيامبر) را و هرگاه در چيزي نزاع داشتيد، آن را به خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بازگردانيد (و از آن‌ها داوري بخواهيد) اگر به خدا و روز رستاخيز ايمان داريد، اين كار براي شما بهتر و عاقبت و پايانش نيكوتر است. اطاعت از خدا و رسول امري واضح و آشكار و هر انسان آگاه و باصداقت مي‌داند كه اطاعت از خداوند تعالي و رسولش امري ضروري و لازم است گرچه در اين نوع اطاعت هم خدشه‌هاي متعددي وارد مي‌نمايند. زيرا اطاعت از خدا و رسول دراين آيه، از اطاعت اولياء و اوصياي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله منفك و جدا نيست و نمي‌شود انسان به نيمي از آيه عمل كند و نيمي ديگر را با تعارض و تسـاقط و دوگـانگـي به صـورت غير عملي و يا به شيوه‌هاي ديگر مطرح نمايد .
در حقيقت تبعيت از خدا و رسول و اوصياي به حق آنان، ارتباط و اتصال تنگاتنگ دارد، زيرا حضرت حقّ آنان را به عنوان پياده‌كنندگان يا تشريح‌كنندگان آئين و مكتب و احكام و مقررات خود در زندگي بشر مطرح فرموده است. و اطاعت از آنان را عين اطاعت خود دانسته است. لذا در آيه 59 سوره مباركه نساء و چند آيه بعد از آن مسئله رهبري جامعه مسلمين و مراجع حقيقي مردم را در مسايل مختلف فردي، خانوادگي، اجتماعي، فرهنگي، سياسي، اقتصادي و عبادي مشخص مي‌نمـايد و از دو بُعـد راهنمـايـي و تبعيت سخـن به ميان آورده است.
1 ـ راهنمايي از اين جهت كه خداوند خود حاكم و مالك حقيقي جهان است و مالك جهان هستي اوست و بايد افراد و مردمي كه خلق كرده است هدايت نمايد .
2 ـ تبعيّت از آن جهت كه افراد با ايمان و مؤمن بايد از اطاعت خدا و رسول سرباز نزنند و اين حقيقتي انكارناپذير است. اگر انسان‌هاي با ايمان بدانند و بفهمند و عمل نمايند و امّا اين كه «اگر» آورده شده است براي اين است كه شيطان و هواي نفس براي تمامي انسان‌ها خصوصا براي انحراف افراد مؤمن و باايمان دام مي‌گستردانند و آنان را بابه دام انداختن به ورطه نابودي و هلاكت مي‌كشاند.

ابعاد مختلف اطاعت

بنابراين راهنمايي و تبعيت در سه بعد اطاعت از حضرت حقّ جلّ و جلاله و پيــروي از رســول حــقّ و اطــاعت از اولــواالامــر تبلــور مي‌يــابــد، زيــرا:
الف: در افراد با ايمان كه از طريق هدايت قلبي به خدا رسيده‌اند عقيده دارند كه تمامي اطاعت‌ها بايد به اطاعت ذات مقدّس پروردگار منتهي شود تا هرگونه شائبه شرك و بت‌پرستي منتفي گردد و خلوص و پاكي و طهارت به ذات هستي بخش ختم گردد، زيرا هرگونه هدايت و رهبــري از ذات مقدّس او سرچشمه گرفته و هرگونه حاكميت و مالكيت از آن اوست و جهان بر مبناي فرمان او ايجاد و در حركت است و بديهي است كه حاكم و مالك تكويني و تشريعي جهان هستي اوست. بنابراين تشويق و ترغيب مردم به اطاعت حضرت حقّ عزّ اسمه كه همان توحيد و وحدانيت است يعني با روي آوردن مردم به صورت حقيقي به سمت يگانگي و توحيد، موجب قطع ريشه‌هاي اختلاف در جامعه و دوري از منازعات و مشاجرات را پديد مي‌آورد و دوري از نفاق و تسليم شدن در برابر فرامين حضرت حقّ و رسول مكرّم اسلام را فراهم آورده و زمينه تبعيّت از ولايت به وجود مي‌آيد و تمام اين‌ها از آثار پربركت پرستش حقيقي حق تعالي مي‌باشد.
زيرا آيه مباركه «اطيعوا اللّه مقدمه‌اي است كه اساس شرايع و احكام آسماني بايد توسط پيامبر و صاحبان امر عليهم‌السلام بر مردم عرضه شود و اين مردم هستند كــه اوّل بــايـد اطاعت خداوند را در نظر آورده و بعد به اطاعت رسول و اولي‌الامر گردن نهنـد.

حضرت حقّ عزّ شأنه براي تبيين و تشريع احكامش موارد متعددي از آيات را بيان فرموده است كه چگونه براي مردم توسط پيامبرش عرضه شود از جمله آن آيــات عبـارتنـــد از:
1 ـ «وَ اَنْــزَلْنــا اِلَيْــكَ الــذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّــرُونَ»(27) و مــا ايــن ذكــر (قــرآن) را بــر تــو نــازل كــرديم، تا آنچـــه بـــه ســـوي مـردم نازل شده است براي آن‌ها روشن سازي و شايد انديشه كنند .
2 ـ «اِنّــآ اَنْــزَلْنــآ اِلَيْــكَ الْكِتــابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِمآ اَريكَ اللّهُ»(28)
ما اين كتاب را به حقّ بر تو نازل كرديم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته در ميان مردم قضاوت كني و در برخي آيات از پيامبرش مي‌خواهد كه با مردم مشورت نمايد امّا در تصميم‌گيري نهايي، عزم و قصد و اراده او را (پيامبر) قابل اجراء و مورد احترام مي‌داند و هر دستور و فرماني و رأيي از ناحيه حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله صــادر شــود بــر امــت اســلامي واجــب اسـت كـه تبعيت نمايند.
3 ـ «وَ شاوِرْهُمْ فِي‌الْأَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَي اللّهِ اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ»(29) مي‌فرمايد و در كارها، با آنان (مردم) مشورت كن! امّا هنگامي كه تصميــم گــرفتــي، (قــاطع بــاش!) و بــر خــدا تــوكل كن! زيرا خداوند متوكلان را دوست دارد.

اطاعت خدا و رسول با هم فرق دارد، گر چه اطاعت رسول در حقيقت همان اطاعت خدا هست زيرا اطاعت او را خدا واجب ساخته و حضرت حق خود فرموده: «وَ ما اَرْسَلْنا مِن رَسُولٍ اِلاّ لِيُطاعَ» و ما (پروردگار) نفرستاديم رسول خدا را مگر اين كه «پيامبر» با بيان وحي و رأي «مردم» او را در كارها اطاعت كنند. امّا اولوالامر، هر كس باشند از وحي نصيبي ندارند بلكه شأن آنان دادن رأي مقبول است زيرا مانند پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله واجب الاطاعه در رأي و قول هستند و لذا وقتي وجوب رجوع و تسليم در مشاجرات فقط از خدا و رسول وي نام مي‌برد نه از ايشان، و مي‌فرمايد «فَاِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَي‌اللّهِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْويلاً»(30)

زيرا مخاطب مشاجرات مؤمنين هستند بنابراين در آيه «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا...» مقصود از منازعه نيز منازعات مؤمنين است و نمي‌شود اين موارد با اولواالامر كه واجب الاطاعه هستند، تنازع داشته باشد، بلكه تنازع فقط بين خود مؤمنين است و اطاعت در رأي شخصي آن‌ها نيست بلكه در حكم خدايي است كه مورد نزاع مي‌باشد به قرينه آيات بعد از آن كه مذمت كساني را مي‌كند كه به حكم طاغوت رجوع مي‌نمايند نه به حكم خدا و رسول و اين حكم بايد به احكام دين مبين اسلام كه در قرآن و احاديث هست برگردد، قرآن و احاديث هم براي كسي كه آن‌ها را مي‌فهمد دو حجت قاطع است، زيرا آيه وجوب اطاعت آن‌ها را بدون هيچ قيد و شرطي بر ما گذاشته و همه اين‌ها بالاخره به قرآن و حديث برمي‌گردند. (31)

بنابراين اولواالامر هر كس كه باشد نمي‌تواند حكم جديدي وضع نمايد فقط مي‌توانند حكم و قضا خداوند را تشريع و در موارد مختلف، نفوذ ولايتشان را در احكام و مقررات اسلامي اعلام نمايند و هر آنچه از ناحيه حضرات معصومين كه همان اولواالامر حقيقي و واقعي مي‌باشند و هيچ فرد و گروهي حقّ عصيان و سركشي در برابر اوامرشان را ندارند. همچنان كه در آيه مباركه قرآن با صراحت آمده است: «وَ ماكانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ اِذا قَضَي اللّهُ وَرَسُولُهُ‌اَمْرا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِـمْ وَ مَـنْ يَعْـصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَــدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبينا» (32) هيچ مرد و زن باايماني حق ندارد هنگامي كه خدا و پيامبرش امري را لازم بدانند اختياري (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هركس نافرماني خدا و رسولش را كند به گمراهي آشكاري گرفتار شده است و اين آيه مباركه هم با استدلال‌هايي كه در صفحات گذشته ارايه گرديد كه خدا و رسول و اولواالامر وجوب اطاعتشان ضروري است متقن بودن حقيقت صاحبان امر بعد از خدا و رسول را براي تشريع احكام و مقررات اسلامي بيان مي‌دارد و به گفته تمام مفسرين والامقام شيعي و برخي از مفسرين اهل سنت اولواالامر افرادي هستند كه از عصمت و پاكدامني برخوردارند و آن‌ها هستند كه مي‌توانند بعد از خدا و رسول احكام و مقررات حضرت حقّ عزّ اسمه را تشريع و تبيين و تحليل نمايند همانگونه كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در يكي از خطبه‌هاي گرانقدر خود براي تشريع احكام قيام مي‌نمايد و خودش را اين‌چنين معرفي مي‌فرمايد: «... اَلذَّليلُ عِنْدي عَزيزٌ، حَتّي آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَ الْقَوِّي عِنْدي ضَعيفٌ حَتّي آخُذَ الْحَقُّ مِنْهُ، رَضينــا عَـنِ اللّهِ قَضــاءَهُ وَ سَلَّمْنـا لِلّـهِ‌اَمْرَهُ» (33)

... در قسمتي از فراز خطبه مي‌فرمايد: ذليل و ستم‌كشيده نزد من عزيز و ارجمند است تا زماني كه حقّ او را از ظالم و ستمگر بستانم، و قوّي و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتي كه حقِّ مظلوم را از او بگيرم، ما از قضا و قدر الهي خشنود و تسليم و فرمان او هستيم. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام دقيقا به امر ولايت بعد از رسول مكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله در تمامي ابعاد خصوصا بُعد حكومت و قضاوت به نحو مطلوب عمل فرمود و حتّي در زمان خلفايي كه در سقيفه خلاف امر خداوند و رسول اسلام و همچنين خلاف موجوديت امر غدير تعيين شدند، آنان (خلفاء) را راهنمايي و هدايت مي‌كرد، گرچه از درون خون دل مي‌خوردند و حقّ مسلّم خود را غصب شده مي‌ديد همچنان كه در يكي از خطبه‌هاي معروف نهج‌البلاغه به صورت واضح اعتراض مي‌كند: «أما وَ اللّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَها اِبْنَ اَبي قُحافَةَ، وَ

اِنَّهُ لَيَعْلَمُ أنَّ مَحَلّي مِنْها مَحَلّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحي. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لا يَرْقي اِلَيَّ الطَّيْرُ»(34) مي‌فرمايد: آگاه باش سوگند به خدا كه پسر ابي قحافه (ابابكر كه اسم او در جاهليت عبدالعزّي بود، حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله تغيير داد و عبداللّه ناميد) خلافت را مانند پيراهني پوشيده و حال آن كه مي‌دانست من براي خلافت (از جهت جميع جهات و كمالات علمي و عملي) همانند قطب وسط آسيا هستم (چنان كه دَوَران و گردش سنگ آسيا، قائم به آن ميخ آهني وسط است و بدون آن هيچگونه خاصيتي ندارد و لذا خلافت بدون وجود من همانند سنگي است كه در گوشه‌اي افتاده و در زير دست و پاي ضلالت و گمراهي لگدكوب شده است) حضرتش مي‌فرمايد علوم و معارف از سرچشمه فيض من مانند سيل و آبشار سرازير مي‌شود، هيچ پرواز كننده‌اي در فضاي علم و دانش به اوج رفعت و عظمت من نمي‌رسد. حضرت با وجود شرايط موجود كه مردم با دسيسه و نيرنگ ديگران از پيرامون خورشيد عالمتاب ولايتش پراكنده شدند و چند صباحي از ايام يوم الغدير نگذشته بود و او را به فراموشي سپردند، اين‌گونه درددل مي‌كند و از سوي ديگر خودش را معرفي مي‌فرمايد و ولايت حقيقي خودش را ترسيم مي‌نمايد و با تصميم ولايي خود براي هدايت امت با تلفيق صبر و راهنمايي مردم را از وجود مبارك و با بركت خود بي‌نصيب نمي‌گذارد. و لذا در ادامه خطبه اين چنين مي‌فرمايد: «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلي هاتا أَحْجي فَصَبَرْتُ وَ فِـي الْعَيْـنِ قَــذيً، وَ فِـي الْحَلْقِ شَجا، أَري تُراثِي نَهْبا» (35)
ديدم صبر كردن خردمنديست، پس صبر كردم در حالتي كه چشمانم را خاشاك و غبار، و گلويم را استخوان گرفته بود (در حقيقت حضرتش مي‌خواهد بفرمايد بسيار نگران و اندوهگين شدم، به دليل اين كه ابي‌بكر و ديگران كه از راه غيراصولي حضرت حقّ به خلافت رسيدند، جز ضلالت و گمراهي مردم چيز ديگري نمي‌ديدم و چون تنها شده بودم و يار و ياوري نداشتم مجبور به سكوت شدم و نمي‌توانستم سخني بگويم) .
زيرا ميراث (ولايتي‌خودراكه‌از ناحيه حضرت حقّ‌جل‌جلاله توسط‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در يوم‌الغدير به صورت علني و واضح در ميان يكصد و بيست هزار نفر به نقل برخي مورخين براي هدايت و ارشاد امت اسلامي مشخص شده بود) خود را تاراج رفته مي‌ديدم يعني آب زلال ولايت كه از سرچشمه وحي آغاز شده بود توسط عده‌اي از اراذل و اوباش گل‌آلود و به تعبيري ديگر خون‌آلود گرديد زيرا با غصب منصب ولايت و تبديل و تغيير آن به خلافت و دگرگون كردن خلافت به سلطنت و همچنين با تغيير سلطنت به استبداد كه در زمان معاويه و يزيد چنين اتفاقي افتاد، فساد در روي زمين تا قيام قائم آل محمد عليه‌السلام مستقر شد و ممكن است آثار آن تا قيامت امتداد يابد و اين از عواقب چنين غصبي محسوب مي‌شود و لذا

مردم جهان از هدايت اصيل ولايي محروم گشتند و در حقيقت آنان كه غصب ولايت مولي‌الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را موجب شدند به آنچه كه بــه آن بمــا انزل اللّه گفته مي‌شود، عمل ننمودند و به طور كلي از اجراي حكم خــداونــد تعــالي سـربـاز زدنــد. همچنــان كــه در ايــن آيــه مبــاركه چنيــن آمــده اســت : «وَ اَنْــزَلْنا اِلَيْــكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتــابِ وَ مُهَيْمِنا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُــمْ بِمــا اَنْــزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِــعْ اَهْواآئَهُمْ»(36)
و اين كتاب (قرآن را) به حق نازل كرديم، در حالي كه كتب پيشين را تصديق مي‌كند، و حافظ و نگهبان آن‌هاست، پس بر طبق احكامي كه خدا نازل كرده، در ميان آن‌ها حكم كن و از هوي و هوس‌هاي آنان پيروي نكن و لذا اگر مسلمانان در تمامي ادوار و خصوصا در صدر اسلام به همين يك آيه عمل مي‌كردند و به آنچه كه از ناحيه مقدس حضرت حق نازل شده است سر تعظيم و تكريم فرود مي‌آوردند. امر ولايت به دست افرادي كه صلاحيت جانشيني پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را نداشتند نمي‌افتاد پس در واقع به حكم بما اَنْزَلَ اللّه عمل نشده است و دستور و حكم حضرت حق به زمين گذارده شده است. يعني اجراي حكم ولايت با تعليق به تعويق و فراموشي سپرده شده و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه در آسمان‌ها از زمين شناخته‌تر بوده و هست به مظلوميت غيرقابل توصيف كشانده شد و مردم جهان براي هميشه از فيض وجود ولايت نبوي و علوي و حسيني و مهدوي محروم شدند.

و بـايـد گفـت مـردم از قـرآن عظيم حكيم جدا گشتند چرا كه قرآن نمايانگر انسـان كـاملِ عارف به حـقّ است بـه ايـن اشعـار تـوجّـه فرماييد:

چوبيني آيت قرآن فرقان بدان آن عين عرفانست و برهان
نباشد اين سه را هرگز جدايي كه هر يك نيست جز نور خدايي
خدا داند كه صرف ژاژ خائي است كه گويد اين سه را از هم جدايي است
سه باشد ار ذكاء و شمس و بيضاء نباشد جز يكي از حيث معني (37)

و اما در وصف آن مولاي بزرگوار و عزيزي كه هيچ‌كس را جز معصوم قدرت بر تـوصيف او را ندارد.

علي نور دل و تاج سر دل علي سرلوحه سر دفتر لوح
علي آن قطب دين و محوردل علي ماه سپهر كشور دل
علي در ذات حق بوده است ممسوس علي عقل و دگراند محسوس (38)

مگر امكان دارد مفسر و تبيين كننده كتابي از آن كتاب جدا باشد از نظر علمي هر موضوعي كه به صورت يك دستورالعمل صادر شود مخترع آن علم به عنوان تفسير كننده و تحليل‌گر و تبيين كننده آن علم، عناويني را براي هدايت افرادي كه مي‌خواهند از آن علم و موضوعات آن بهره‌مند گردند فراهم مي‌آورد تا ديگران كه مي‌خواهند استفاده كنند و از آن به نحو مطلوب و قابل قبولي بهره‌مند گردند، آيا براي كتب آسماني و خصوصا قرآن كريم كه حضرت ذوالجلال و الاكرام مي‌خواهد به وسيله آن كتاب مقدّس مردم را راهنمايي نمايد، مفسّر و تبيين كننده معرفي نمي‌نمايد ؟ آن هم نه براي يك دوران، بلكه اميد هدايت اين كتاب براي ابناء بشر تا قيامت مطـرح است و همچنيـن مگـر مي‌شـود بعـد از پيـامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از نـاحيه خداوند تعالي جانشين معرفي نگردد؟!؟

و لذا همان گونه كه براي بعد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بشر نيازمند به ولايت و جانشيني آن بزرگوار جهت هدايت و راهنمايي مي‌باشد به همان استدلال هم كتاب آسماني خداوند حكيم نيازمند به مفسّر و تحليل‌كننده دارد واين از بديهيات علم كلام و از مسلمات قطعي يك دين آسماني است. اگر انسان به وحدانيت ذات باري به صورت علمي و عملي و عقيدتي و فكري اذعان نموده باشد و اين اعتراف و اذعان در قول و فعلش متجلي شده باشد چنين فردي از هرگونه پرستشي غير از ذات مقدّس حضرت حقّ سرباز مي‌زند و در برابر هيچ‌كس كرنش و تعظيم نمي‌كند، چون فهميده و مي‌داند كه صاحب ولايت و اقتدار هستي حضرت ذوالجلال است و ولايت و سرپرستي غير از او (يعني اللّه را نمي‌پذيرد. «اَمِ

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِه اَوْلِياءَ فَاللّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتي وَ هُوَ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ»(39) آيا آن‌ها غير از خدا را ولي خود برگزيدند؟! در حالي كه «ولّي» فقط خداوند است و اوست كه مردگان را زنده مي‌كند، و اوست كه بر هر چيزي تواناست.
آري آنان كه ولي و صاحب اختيار خود را خداوند تعالي قرار دادند و تنها روزي رساننده را او مي‌دانند و زنده‌كننده و هستي‌بخش را فقط او مي‌دانند در انجام امور و كارهاي خود جز از او، نه داوري خواهند و نه پيوستگي جويند و فقط بر او توكّل نمايند. چنانچه در اين آيه چنين آمده است «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ اِلَي اللّهِ ذلِكُمُ اللّهُ رَبّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنيبُ»(40)
در هر چيز اختلاف كنيد، داوريش با خداست اين است خداوند، پروردگار من، بر او توكّل كرده‌ام و به سوي او بازمي‌گردم پس هر كس بنده خداوند تعالي نشود و در عمل و كردار و نيّات ولايت حق تعالي و پيامبر و ائمه معصومين عليهم‌السلام را نپذيرد، بايد بداند كه در لحظات گوناگون و مقاطع مختلف، ذلّت پذيري و بندگي غيرخدا را بايد بپذيرد. و به تعبير ديگر هر كس خداوند عزيز و قادر را نپرستد به‌طور طبيعي ديگران را مي‌پرستد و اين پرستش و ذلّت‌پذيري و خواري از شيطان و نفس امّاره كه بزرگ‌ترين دشمن انسان و انسانيّت است شروع مي‌شود تا ديگران، بنابراين انسان به جاي اين كه بنده خالص و مخلص خداوند كريم و عزيز باشد، بنده و ذليل دنيا و زرخريد انسان‌هاي ديگر است.

حضرت مولي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در پيروي و تبعيت از آقا و مولاي خود، راه و رسم پيروي و عمل به دستورات ولايت را چنين ترسيم فرموده است: «اَتَرانِي اَكْذِبُ عَلي رَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله ؟ وَاللّهِ لاَنَا اَوَّلُ مَن صَدَّقَهُ فَلا أَكُونُ اَوَّلَ مَن كَذَبَ عَلَيْه» (41) آيا مي‌بيني مرا كه بر رسول خدا دروغ بگويم؟! سوگند به خدا من اوّل كسي هستم كه او را تصديق كردم. پس اوّل كسي كه (بعد از وفات حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله) او را تكذيب نمايد نمي‌باشم. درحقيقت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام اين چنين مي‌فرمايد: با توجه به اين كه من كلام‌وحي‌رامي‌فهميدم و درك مي‌كردم و با تأكيدات مكرر حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله ، زيرا آن حضرت (رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله) مرا (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) در پنهان و آشكار به راستي و درستي و پاكي در مقاطع گوناگون ستوده و برادر و ياور خويش محسوب نمود، اگر او را تكذيب نمايم و او را تبعيت ننمايم به او دروغ گفته‌ام، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام آنقدر مطيع امر حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله هست كه مي‌فرمايد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در زمان حياتشان به من فرمودند اگر در امر خلافت كار به جدال بكشد سكوت نمايم تا امر اسلام و اصل اسلام منتفي و نابود نگردد. و لذا در ادامه خطبه چنين مي‌فرمايد: «فَنَظَرْتُ في اَمْري فَاِذا طاعَتي قَد سَبَقَت بَيْعَتي، وَ اِذَا الْميثاقُ في عُنُقي لِغَيْري»(42) پس در امر خلافت خود انديشه كردم و اطاعت و پيروي از فرمان حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را بر خود واجب دانستم و تبعيّت كردم و بر اساس عهد و پيمان خود با آن حضرت رفتار نمودم، زيرا حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله در زمان حياتشان به من تذكر دادند كه اگر كار به جدال و كشمكش كشيده شد سكوت اختيار كنم و به سبب رفع تشنج و درگيري با خلفا مدارا نمودم، و بدين‌ترتيب اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از حق مسلم‌وقطعي‌خودكه‌ازجانب حضرت‌حق مشخص شده‌بود و به‌وسيله‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در جلوي جمع مردم كه تعداد نفراتشان از يكصد و بيست هزار نفر متجاوز بود معرفي گرديد، امّا حضرت براي حفظ اسلام و اركان حكومت اسلامي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله چشم‌پوشي نمود. با توجه به اين كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به تعبير خودشان اساس دين و ستون ايمان‌ويقين‌بودند، امّا در تبعيّت و پيروي از مولاي خود حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله كوچك‌ترين تزلزلي از خود نشان ندادند، حضرتش در توصيف آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله در ادامه خطبه دوّم كه در نهج‌البلاغه

ثبت شده است چنين مي‌فرمايد: «هُم اَساسُ الدّينِ، وَ عِمادُ الْيَقينِ، اِلَيْهِم يَفئُي الْغالي، وَ بِهِم يُلْحَقُ التّالي، وَ لَهُـم خَصـائِصُ حَقِّ الْوِلايَة، وَ فيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِراثَةُ» (43) ايشان (آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله) اساس و پايه دين و ستون ايمان و يقين هستند زيرا حضرت حق عزّ اسمه امين خاندان پاك و بزرگوار را براي هدايت و راهنمايي مردم انتخاب و معرفي فرموده و لذا هركس تحت هر عنوان و با هر پايگاه علمي بخواهد به سعادت ابدي در دنيا و آخرت نايل آيد مي‌بايست از اين خانواده پيروي نمايد. زيرا علم اولين و آخرين به اذن اللّه در اختيار آنان است و خداوند آن‌ها را مفسران حقيقي كتاب آسمانيش قلمداد كرده است و لذا دين اسلام بر اساس ارشاد ايشان برپا و ماندگار است.
خواننده گرامي ملاحظه مي‌فرمائيد اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه يكي از خاندان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله محسوب مي‌شود چگونه و با چه شيوه‌هايي از حق و منزلت اصلي خود كنار گذارده شده و به تعبير خودشان سكوت را بر جدال ترجيح دادند تا سفارش و وصيت مولايش حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله را اجرا نمايد. در حقيقت اگر فداكاري و ايثار و گذشت و جانبازي اين خاندان بزرگوار در مقاطع مختلف تاريخ اسلام نبود امروز كوچك‌ترين اثري از اسلام نبود، تاريخ زندگي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فداكاري‌هاي آن يگانه دهر، موجب بيمه‌شدن اسلام و مسلمانان در طول تاريخ جهان گرديده است، ايثارها و جانفشاني‌هاي حضرت در مكه و همچنين از داستان ليلةالمبيت گرفته تا جريان جنگ‌هاي بدر و احد و خندق و خيبر و غيره كه همگي گوياي حقيقت هميشگي اين گوهر تابناك امامت مي‌باشد، جايي كه پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايد: «ضَرْبَةُ عَليٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِن عِبادَةِ الثَّقَلَيْن» يك ضربت علي عليه‌السلام در روز خندق بالاتر از عبادت جن و انس است و يا درتعبير ديگري رسول‌گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايد:«لَمُبارَزَةُ عَلي عليه‌السلام لِعَمْـرِوبْـنِ عَبْـدِ وَدٍ اَفْضَـلُ مِـن اَعْمـالِ اُمَّتـي اِلـي يَـوْمِ الْقِيـامَـةِ» (44)
مبارزه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام با عمروبن عبدود بالاتر و افضل‌تر از اعمال امت من است تا روز قيامت، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در آن لحظه حساس و بحراني كه تمامي ايمان در برابر تمام كفر و الحاد قرار گرفته است آن‌چنان ضربه‌اي بر پيكر ستم‌پيشه و كفرآلود عمروبن عبدود وارد مي‌كند كه تمامي اسلام و ايمان براي هميشه زنده و پايدار مي‌ماند و اگر نبود اين ضربه مبارك در آن روز حساس، حضرت حقّ جل جلاله به هيچ عنوان و تا قيامت عبادت نمي‌شد و اين معني افضل بودن يك ضربه بر تمامي عبادت جنّ و انس مي‌باشد. و همچنين ايثارگري و گذشت حضرت مولي‌الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در آن شب خطـرنـاك

(ليلةالمبيت) كه حضرتش جان خود را سپر حفاظتي براي جان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله قرارداد، اگر در آن شب جان و جسم مبارك رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله توسط چهل نفر از اوباش و اراذل مكّه از بين مي‌رفت آيا از اسلام و آورنده آن خبري بود؟ و به قول عرف عام كه نه تاك خبري بود كه نه از تاك نشان. و ايضا ايستادگي و سلحشوري و مقاومت و پايداري و صبر غيرقابل توصيف اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام درجنگ‌احد،كه درحساس‌ترين‌لحظاتي‌كه‌لشكراسلام متلاشي شده و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله تنها مانده است و فداكاري‌هاي آن حضرت در جنگ خيبر، و همچنين مواقع حسّاس ديگري كه در تاريخ اسلام ثبت و ضبط شده و شيعه و سنّي در كتاب‌هاي خود از بازوان توانمند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام چه در عصر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و چه بعد از آن، و علم و دانش سرشار او، و حلم و صبر و استقامت او براي حمايت از اسلام آورده‌اند بر هيچ‌كس پوشيده نيست. بايد بدانيم كه حضور عيني و ملموس ائمه معصومين عليهم‌السلام از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از رسول مكرّم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و در عصر خلفاي نخستين و سپس در دوران تاريك بني‌اميّه و بني‌العباس در جهت احياي اسلام ناب محمّدي صلي‌الله‌عليه‌وآله و جلوگيري از تحريفات گوناگون و القائات شبه‌ناك براي هيچ محقق و پژوهشگري پوشيده نيست و لذا بر همين مبنا و اساس است كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نعمت وجود اهل بيت عصمت و طهارت را به طور مستمر و ابدي جاري مي‌داند و منحصر به يك عصر و زماني مترتب نمي‌داند و وجود اين شجره تابناك امامت و ولايت را به عنوان پاسداران حقيقي و اصلي اسلام معرفي مي‌فرمايد. (45)

خواننده گرامي باتحقيق و پژوهشي‌كه‌اينجانب در خطبه‌هاي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام داشته‌ام كه به حقيقت و واضح از مناقب و فضايل خود بياناتي گهربار صادر فرموده در خطبه 92 نهج البلاغه است كه بعد از جنگ نهروان فضايل و خصوصيات فردي و ولايتي خود را براي جهّال و انسان‌هاي خمود به عنوان مقام و منزلت خويش بيان داشته‌اند و لذا حضرتش اين‌چنين آواي سخن سر مي‌دهد :

«اَيُّهَا النّاسُ، فَاِنّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَم يَكُن لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْها اَحَدٌ غَيْري بَعْدَ أَن ماجَ غَيْهَبُها، وَ اشْتَدَّ كَلَبُها، فَاسْئَلُوني قَبْلَ أَن تَفْقِدُوني» (46) حضرت بعد از حمد و ثناي حضرت حقّ عزّ اسمه و درود بر پيامبر عظيم‌الشأن مي‌فرمايد: اي مردم من چشم فتنه و فساد را كور و نابود كردم، شايد منظور حضرت در سازماندهي سه جنگ خطرناك و توطئه‌آميزي بود كه در داخل مملكت اسلامي آن روز و در ايام حكومت آن عزيز و مظلوم با دسيسه‌هاي گوناگون به اصطلاح از طرف اصحاب رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله و برخي نزديكان پيامبر طراحي و راه‌اندازي شده بود، همانند جنگ صفين كه توسط معاويه و عمروعاص و لشگرش براي مقابله با اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به راه افتاد و يا پديدآوردن جنگ جمل كه با طرح‌ريزي طلحه و زبير و ام‌المؤمنين وقت تحقق يافت و همچنين جنگ نهروان كه خوارج براي نابودي حكومت تازه تأسيس حضرت به راه انداختند كه اگر يكي از اين سه جنگ خطرناك داخلي فرسايشي و استمرار مي‌يافت عالم‌گير مي‌شد، امّا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام با درايت ولايتي و امامت خود به تعبير خودشان چشم فتنه را درآوردند و هركدام از آن‌ها را به نوعي سركوب و خاموش نمودند واين كار از عهده هيچ‌كس در آن دوران، جز از اراده و دست و بازوي توانمند آن حضرت ساخته نبود، چون خود حضرت مي‌فرمايد و غير از من كسي در برطرف كردن و دفع آن اجساد فساد و فتنه جرأت نداشت، زيرا در آن زمان با شايعه‌سازي و جوّ تهمت و افتراء و برپانمودن انواع فتنه‌هايي كه تا آن زمان به وقوع نپيوسته بود عده‌اي از اهل اسلام را در برابر عده‌اي ديگر از اهل قبله باتحريكات گوناگون قرارداده بودند كه هيچ‌كس نمي‌دانست چه بايد انجام دهد تا فتنه‌اي كه همه‌جا را گرفته بود خاموش نمايد، همچنان كه ابن عمروسعد بن مالك و ابوموسي و مانند اين‌ها خودشان را كنار كشيدند و اظهار نمودند، از اين فتنه‌هايي كه به وجود آمده بهتر اين است كه اجتناب و دوري نمائيم.

و لذا حضرت براي روشن نمودن اذهان مردم جاهل و نادان و سرگشته و حيران و بلاتكليف مي‌فرمايد: «فَاسْئَلُوني قَبْلَ اَن تَفْقِدُوني» از من بپرسيد پيش از آن كه مرا نيابيد، اين كلام نوراني و گرانقدر از زبان هيچ‌كس جز معصوم كه از ناحيه حضرت حقّ استعانت مي‌شود صادر نمي‌گردد، معناي ژرف و عميق اين كلام نوراني چنين است كه سؤالات و پرسش‌هاي گوناگون و مختلف در تمام زمينه‌هاي علمي، اجتماعي، فرهنگي، اقتصادي، سياسي، تكنيكي و صنعتي و هر آن‌چه مربوط به زمين و هر چه در آن

موجود و تركيب يافته و هر آنچه در آسمان‌ها و هر چه در آن خلقت يافته و هر آنچه مربوط به ابعاد وجودي خلقت انسان و ساير موجودات برّي و بحري و هوايي مي‌باشد و همچنين مربوط به عالَم شُهود و عالَم غيب و يا راجع به علوم گذشته و حال و آينده باشد را از من (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) بپرسيد، بنابراين با شرح مختصر سؤالات فوق هيچ‌كس قدرت بر جواب دادن چنين سؤالاتي با چنان ابعادي را ندارد مگر اين كه از جانب قدرت لايزالي حضرت حق تأييد شده باشد و از سرچشمه منبع لايزال علم و حكمت و كمال و معرفت و به طور كلي از علوم اولين و آخرين بهره‌مند باشد. و لذا هيچ‌كس با چنين مختصات و مشخصاتي جز حضرات معصومين عليهم‌السلام و به ويژه در آن زمان جز شخص مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرد ديگري نمي‌تواند باشد. پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره شخصيت گرانقدر مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام اين چنين فرموده است، من سرزمين علم هستم و علي عليه‌السلام دروازه آن است اين فرمايش حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله در وصف آن بزرگوار، نشانگر عظمت علمي و روحي و فكري و ابعاد مختلف شخصيتي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و از سوي ديگر نشانه نزديكي فكر و عقيده و الفت و انس و دوستي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نسبت به ايشان است. و اين علاقه و دوستي و محبت در آن دو بزرگوار دو جانبه بود و لذا همان‌گونه كه پيامبر به اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام علاقه داشت، مولا نيز با جان و دل به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله عشق مي‌ورزيد و از مردان اوّل كسي بود كه به پيامبر ايمان قلبي و قطعي و يقيني آورد و در تمام دوران حيات حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله ، از جان و مال خويش در راه اعتلاي اسلام هيچ‌گونه دريغ نورزيده و همواره پشتيبان و دنباله‌رو و رهرو راه آن حضرت بوده در اين جا لازم است مقداري اندك از علومي كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در خطب نهج‌البلاغه آورده‌اند بازگو نمائيم تا آن كلام گهربارش بهتر و بيشتر روشن شود.

در اولين فراز خطبه اول حضرت شناخت و معرفت را منتسب به ذات لايزالي مي‌داند و با يافتن كمال معرفت به تصديق ذاتش مي‌رسد و بهترين و كامل‌ترين تصديق در ذات را كمال توحيد مي‌داند و كمال توحيد يافتن را در اخلاص مي‌بيند و كمال اخلاص را در نفي صفات حضرت حق مي‌يابد كدام فرد و شخص عادي كه از هرگونه علمي يا علومي بهره‌مند باشد تاكنون توانسته است با چنين شيوايي به عنوان توحيد در ذات و صفات حضرت حقّ عزّاسمه سخن‌سرايي نمـايد، حضـرتش در ايـن فـراز خـداونـد تبـارك تعـالي را به گونه‌اي تـرسيم فرموده است كه از آن عميـق‌تر و ژرف‌انـديش‌تر تصـور نمي‌شـود.
خواننده گرامي اگر تمامي سخنان و درس‌هاي عالمان در توحيد و معرفت توحيدي را جمع‌آوري نمائيد و كنار هم بگذاريد نمي‌توانيد چيزي فراتر از آنچه مـولا اميـرالمـؤمنين علـي عليه‌السلام فرموده، سخني بهتر و زيباتر و قوي‌تر بيابيد .

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در ارتباط با توحيد و وحدانيت حضرت حق عزّاسمه چنين مي‌فرمايد، در حقيقت حضرت به صورت سؤال مطرح مي‌كند و بعد سؤال را حضرتش جواب مي‌فرمايد: «وَ مَن قالَ «فيمَ» فَقَد ضَمَّنَهُ، وَ مَن قالَ «عَلامَ»؟ فَقَد اَخْلي مِنْهُ، كائِنٌ لا عَن حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لا عَن عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لا بِمُقارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لا بِمُزايَلَةٍ»(47) و هركس بگويد خدا در چيست؟ او را (خدا را) در ضمن و كنار چيزي پنداشته و هركس بپرسد بر روي چه قرار دارد؟ جايي را از او خالي دانسته در صورتي كه همواره بوده است و از چيزي به وجود نيامده، وجودي است كه سابقه عدم براي او نيست. با همه چيز همراه است، امّا نه اين كه از آن بيگانه و جدا باشد او انجام‌دهنده هر كاري است، امّا نه به آن معني كه حركات و ابزاري داشته باشد. «فاعِلٌ لا بِمَعْنَي الْحَركاتِ وَ آلالَةِ، بَصيرٌ اِذ لا مَنْظُورَ اِلَيْه مِن خَلْقِهِ، مُتَوحِّدٌ اِذ لا سَكَنَ يَسْتَأنِسُ بِهِ وَ لا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ» (48) هر كاري به وسيله و به واسطه او انجام مي‌شود و در حقيقت انجام هر كاري از آن اوست، امّا نه اين كه حركات و ابزار در اختيار داشته باشد. نبايست حتّي در آن زماني كه موجود قابل رؤيتي از خلقش وجود نداشته است، يگانه و تنها بوده و هست زيرا كسي نيست كه با او انس بگيرد و از فقدان و نبود آن ناراحت و متوحش شود. با عنوان موارد فوق مي‌توان گفت حضرت حقّ در زمان و مكان محدود نمي‌شود و موجودي ابدي است كه با عدم و نيستي هماهنگي ندارد و به‌طور كلي حدوث زماني براي آن ذات مقدّس معني ندارد، با تمامي اجرام و اشياء و عالم هست امّا نه اين كه به صورت عيان و آشكار و يا پنهان در كنار آن‌ها باشد بلكه، اجرام و اشياء به ذات مقدّسش قائم و پابرجا هست و خصوصياتي كه اجرام و اشياء عالم دارند با او متفاوت و قابل وصف نيست، امّا چنانچه از ذرّات و اجرام و اشياء جدا شود آن‌ها به خودي خود چيزي نخواهند بود و تمامي افعال و حركات كه در جهان صادر مي‌شود از آن اوست و در حقيقت امر فاعل تمامي امور است، امّا حركات و انتقالات به او منتسب نمي‌شود، زيرا تغيير و تحوّل و حركت از آن موجودي است كه داراي جسـم است و او (ذات مقــدّس كبـرايي) جسـم نيسـت .

به سخن ديگر صدور فعل نيازمند معاونت و كمك ديگران را مي‌طلبد و طلب كردن كمك موجب نيازمندي مي‌گردد و نيازمندي از لوازم اصلي نقص محسوب مي‌شود و در اين صورت ذات مقدس او كه واجب الوجوب است كمك و نياز براي او محالست .براي ذات ربوبي به ذات چشمي همانند مخلوقات نمي‌باشد، امّا نسبت به آفرينش موجودات با بصيرت و

بينايي كه از حدّ و وصف جهان مادّه خارج است آن‌ها را پديد آورده و كنترل مي‌نمايد. از قبل از خلقت موجودات (چه كوچك‌ترين و چه بزرگ‌ترين آن‌ها) تنها بوده و خواهد بود و وحشت و اضطراب از بود و نبود مخلوقات ندارد و حضرت حقّ جلّ جلاله به قدرت مطلق كامله خود آن‌ها را آفريده است.
در ارتبـاط بـا تـوحيـد و وحـدانيّت حضرت حقّ اشعاري زيبا از بنيان‌گذار جمهوري اسلامي امام خميني (ره) مي‌آوريـم تا وصف توحيد ولايت را بهتـر بيـابيـم.
ديده‌اي نيست نبيند رُخ زيباي تو را نيست گوشي كه همي نشنود آواي تو را
هيچ دستي نشود جز برخوان تو دراز كس نجويد به جهان جز اثر پاي تو را
ره رو عشقم و از خرقه مسند بيزار بدو عالم ندهم روي دل آراي تو را
قامت سرو قدان را به پشيزي نخرد آنكه در خواب ببيند قد رعناي تو را
(49)

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: «اَنْشَاَءَ الْخَلْقَ اِنْشاءً، وَ اِبْتَدَاَهُ اِبْتِـداءً، بِـــلا رَوِّيَـــةٍ أَجــالَهــا، وَ لا تَجْــرِبَــةٍ اسْتِفادَها، وَ لا حَرَكَةٍ أَحْدَثَها، وَ لا هَمــامَــةِ نَفْسٍ اضْطَـــرَبَ فيهـــا» (50)
در ايجاد و خلقت مخلوقات فكر و انديشه نكرد و بدون نياز به تفكّر و تعقّل موجودات را بيافريد، زيرا فكر و انديشه براي حاصل شدن امري يا اموري مي‌باشد، در صورتي كه حضرت حقّ در مرتبه ذات ثابت است و همچنين بدون اين كه بخواهد از تجربه و آزمايشي بهره‌مند گردد و جنبش و حركتي از خود بروز دهد اشياء را خلق فرموده است، زيرا تجربه و آزمايش براي كسي خواهد بود كه بخواهد به وسيله آزمايش علم پيدا كند، در صورتي كه خداي‌تعالي علم او عين ذات اوست. و آفريدن او برمبناي حركت نيست چون حركت نفس از تغيير و تغيّر و حركت از خصوصيات امكان مي‌باشد كه اين موارد از ذات ربوبي محالست. و همچنين براي آفريدن موجودات هيچ‌گونه اضطراب و نگراني براي او به وجود نيامده، زيرا اهتمام داشتن در اضطراب و نگراني مستلزم جاهل بودن به عواقب امور خلقت آن اشياء خواهد بود، در صورتي كه ناداني براي ذات هستي بخش كه عين علم است محال مي‌باشد. كدام موحّد و خداپرست با معرفت است كه بتواند با چنين شيوايي در توحيد و وحدانيت خداي تعالي و خلقت موجودات سخن بگويد و لذا بايد چنين گفت كه اين نوع كلمات با چنين فصاحت و بلاغت فقط از لسان معصوم بزرگواري همانند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام صادر گرديده است. حضرت با اشارات بسيار دقيق و عالي معرفت و شناخت به خداوند تعالي و صفات گوناگون ذات باري را برشمرده و پس از آن براي راهيابي به معرفت انساني به فراز آفرينش سخن را آغاز نموده است. قال اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام «أَحالَ‌الأَشْياءَ لِأَوْقاتِهاوَلاءَمَ بَيْنَ‌مُخْتَلِفاتِهاوَغَرَّزَ غَرائِزَها،وَأَلْزَمَها اَشْباحَها»(51) موجودات و اشياء را از عدم و نيستي در موعد مقرر و برمبناي مصلحت، لباس هستي پوشاند و فيمابين انواع گوناگون آن‌ها در پديدآوردن موافقت و سازگاري قرارداد و طبائع و سرشت اشياء را ثابت و در حد مقدورات خودشان ثابت گرداند و هر نوع غريزه و طبيعي را براي هر موجودي در وضع و مَوْضِعِ استعداد جسمي و روحي آن موجود مستقر فرمود و بدين ترتيب سرشت‌ها و طبائع را لازمه آن موجودات و اشياء گردانيد به صورتي كه اين سرشت‌ها قابل تفكيك و جدايي نمي‌باشند يعني شما نمي‌توانيد حريّت و آزادگي را از شخص آزانديش و همچنين شجاعت و دليري را از مرد شجاع و جُود و بخشش را از انسان كريم و باگذشت و ايثارگر جدا نمائيد. به طور كلي

افعال حضرت حقّ عزّاسمه با افعال و حركات بندگان خدا به كلّي جداست و خداوند تعالي با علم به مصالح و مفاسد اشياء و تدبير و مدبريّت و آگاهي بر نظام احسن و قدرت كامله خود، باقاطعيت و اراده خلل‌ناپذير و بدون كوچكترين تزلزل و انديشه و ترديد و كسب تجربه، موجودات را هم از آغاز آفرينش و همچنين در ادامه خلقت آن‌ها لباس وجود پوشانده و مي‌پوشاند.
از عجايب عالم آفرينش همين بس كه خداوند تعالي اشياء و موجودات مختلف را آن چنان بهم پيوسته و مرتبط قرارداده كه گويي تمامي آن‌ها در يك راستا قراردارند. به طوري كه سردي و گرمي، تاريكي و روشنايي و مرگ و زندگي و آب و آتش به صورت بهم پيوسته قرار دارند، امّا تمامي اين‌ها دروجود انسان و حيوان با تركيبي كاملاً متفاوت و با طبايع گوناگون خلق شده است و از سوي ديگر در ارتباط با برخي اجرام و طبيعت‌ها همانند روح و جسم كه هر كدام از يك عالم مخصوص به خود مي‌باشند، يكي مثل روح مجرّد و نوراني و ظريف و لطيف و ديگري مثل جسم تاريك و خشن و ظلماني و سخت، پيوند عميق و دقيقي قرارداده است. حضرت حقّ برمبناي حكمت‌هاي بالغه‌اش براي هر كدام از موجودات ويژگي‌هاي دروني و بروني قرارداده است كه برخي از دانشمندان و عده‌اي از مفسران نهج‌البلاغه آن را به دو گونه «فطرت» و «غرائز» نام برده‌اند، امّا آنچه در كلام گهربار مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام آمده است هر دو تعبير به عنوان ويژگي‌هاي درون ذات اشياء كه به غرائز معروف شده است و خصوصيات بيروني كه از آن به نام فطرت نامگذاري شده است.
در قرآن مجيد از اين دو مقوله فراوان ذكر گرديده و يادآوري نموده كه تمامي موجودات جهان با اختلافات گوناگون خلقتي كه دارند در خلقت و آفريدن در زمان بندي معين و مشخص پديده آمده‌اند و از عين وجود تضاد و اختلاف برخوردارند امّا داراي يك هماهنگي عميق و ظريف و دقيق و همواره بايك نظم دروني و بروني به سوي مقصد مشخص و معيني هدايت مي‌شود.

1 ـ قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «قــالَ رَبُّنَــا الَّــذي اَعْطــي كُـلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدي» (52) حضرت موسي عليه‌السلام در جواب فرعون پاسخ داد كه خداي ما آن كسي است كه همه موجودات عالم را با آفرينش ويژه خلق فرمود و سپس هدايت كرد و اين هدايت به صورت كارواني عظيم و هماهنگ و همگام به سوي مقصد نهايي و حقيقي خود درحركت است. چگونگي نظام دقيق شب و روز و حركت زمين به دور خود، برگ سبز درختان در فصول بهار و تابستان و ريزش برگ‌هاي خشك در فصول پائيز و زمستان، و حركت خورشيد در ماه‌هاي دوازده‌گانه و همچنين هماهنگي قواي دروني و بروني انساني در خلقتش، نشان از هدايت دقيق تكوين حضرت ذوالجــلال دارد.
2 ـ در سوره مباركه اعلي مي‌فرمايد: «اَلَّذي خَلَقَ فَسَوّي. وَ الَّذي قَدَّرَ فَهَدي»(53) آن خدايي كه جهان را خلق كرد و همه موجودات را به حد كمال رسانيد و آن خدايي كه هرچيز را قدر و اندازه داد و به راه كمالش هدايت فرمود. خداوند تعالي در آفرينش موجودات برمبناي برنامه منظم و دقيق و نظم و ترتيب حساب شده هر موجودي را با قدرت بي‌نظير خويش در مكان و زمان مشخص مستقر فرموده است و اين در حقيقت يكي از نشانه‌هاي عميق و قويّ و مهمّ حضرت حقّ عزّاسمه در عالم هستي است كه هر قدر انسان در آن بيشتر بينديشد و غور نمايد و مسأله هدايت تكويني و نظم و زمان‌بندي و تأليف بين مختلفات موجودات جهــان را بيشتــر مــورد تـوجه قرار دهد به ژرفاي عميق آن پي خواهد برد. (54)
3 ـ «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (55) و بدان كه هيچ‌چيز در عالم نيست جز آن كه منبع و خزينه آن نزد ما خواهد بود ولي ما جز به مقدار معلوم و معيني كه مصلحت بدانيم نازل نمي‌كنيم هر كدام از اجرام و اشياء قبل از آن كه به وجود آيند، حد و اندازه و مقدار آن‌ها كاملاً در محضر حضرت حقّ هويدا و آشكار بوده و مي‌باشد يعني هر غريزه و طبيعتي را خداوند تعالي درجايگاه و موقعيت خاصّ‌خود و استعدادمتناسب به‌آن موجود در زمان و مكان‌مشخص‌باتطبيق‌خصوصيات‌ومشخصات‌محيط‌اطراف‌مستقرفرموده‌اس ت در حالي كه تمامي اين موارد قبل از خلقت اين اشياء و تمامي اشياء ديگر براي حضرت حقّ واضح و روشن بوده‌است و لذا اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام درادامه مراتب توحيد چنين مي‌فرمايد: «عالِما بِها قَبْلَ ابْتِدائِها، مُحيطا بِحُدُوِها وَ اِنْتِهائِها، عارِفا بِقَـرائِنِها وَ اَحْنـائِها» (56)
حضرت حق عالم و داناست به تمامي موجودات، پيش از آن كه آن‌ها را

بيافريند و همچنين احاطه كامل داشت به حدود و اطراف و انتهاي آن‌ها و آشنا و آگاه بود به آن چيزهايي كه به طور مستمـر و دائـم به آن اشيـاء و به ديگر اشياء و به نواحي و گوشه‌ها و زواياي ديگر ارتباط داشت و در حقيقت به تمـامي كليّـات و جـزئيّات تمامي مخلوقات و اشياء عالم دانا و آگاه بوده و هست و هيچ‌چيز در قبل از پديدآمدن و هنگام خلقت و همچنين در حركت و سكون و غيره از حضـرتش پنهـان نبـوده و نمـي‌بـاشـد.

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در اكثر خطب و نامه‌ها و حكمت‌ها توحيد و وحدانيّت حضرت حقّ را به نحوي از انحاء متذكّر شده است و به صورتي كه در خور شأن شنونده و مخاطبين خود باشد مطالبي را در قالب توحيد و صفات حضرت حقّ بيان داشته است. از جمله در يكي از خطبه‌ها در ذكر توحيد و صفات حضرت باري عزّاسمه اين‌چنين فرموده است: «وَ اَشْهَدُ اَن لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، اَلاَوَّلُ لا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ الاْخِرُ لا غايَةَ لَهُ» (57) و گواهي مي‌دهم معبود و خالقي سزاوارتر از خداوند تعالي نيست، حضرت حقّ يگانه ايست كه شريك ندارد، اوّل است كه پيش از او چيزي نبوده و او (خداوند تعالي) اَزَلي وَ مَبْدء هر موجودي است و آخِر است كه براي او حدّ و انتهايي نيست و او منتهي اِلَيْه تمامي موجودات عالم است و به طور كلي ابدي خواهد بود. يعني حضرت حقّ آن خداي بزرگ و بلند مرتبه ايست كه تمامي موجودات خود را مقرون پيروزي و كامروايي او مي‌دانند و اگر خواهان سلامت دائم و فراگير باشند مي‌بايست عافيت كامل از او يابند و چنانچه بخواهند از نيرنگ‌هاي پنهاني و شياطين ظاهري و باطني نجات يابند، فقط بايد به ذات مقدّس و پاك او پناه ببرند و از حضرت كبريايي او استمداد و ياري بخواهند. در دعاي صباح اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام وصف حضرت حقّ را چنين بيان فرموده است: «يا مَن دَلَّ عَلي ذاتِهِ بِذاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجانَسَةِ مَخْلُوقاتِهِ وَ جَلَّ عَن مُلائَمَةِ كَيْفِيّاتِهِ» (58) اي كسي كه دلالت نمايد بر خود به ذات خودش و منزه است از مشابهت با آفريدگانش، و برتر و بالاتر است از هرگونه مشخصات و مختصات به مخلوقات خود. يا در فرازي از دعاي شب‌هاي جمعه كه مشهور به دعاي كميل است اين چنين وصف توحيد و وحدانيّت حضرت ذوالجلال مي‌نمايد.
«وَ بِجَبَرُوتِكَ الَّتي غَلَبْتَ بِها كُلَشَيْءٍ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتي لا يَقُومُ لَها شَيْءٍ وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِسُلْطانِكَ الَّذي عَلا كُلَّ شَيْءٍ وَ بِوَجْهِكَ الْباقي بَعْدَ فَناءِ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِاَسْمائِكَ الَّتي مَلَأَت اَرْكانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِعِلْمِكَ الَّذي اَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذي أَضاءَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ» (59) و به جبروت تو قسم كه به وسيله آن بر هر چيز غلبه و چيره‌گشتي و به عزتت قسم كه چيزي در برابرش نايستد و به آن عظمت و بزرگيت قسم كه هر چيز را پر كرده است، و به تسلّط و استيلاي جامع الاطراف خود كه بر هر چيزي برتري يافته، و به ذات و وجه پاكت كه پس از نابودي تمامي اشياء باقي و برقرار است، و به نام‌هاي مقدّس و بزرگت كه اساس هر موجودي را پر كرده است، و به آن علم و دانش عظيمت قسم كه بر هر چيز احاطه يافته، و به نور ذات و پاكت كه در پرتو آن تمامي اشياء روشن و نمايان

گشته است. خواننده گرامي چه كسي جز معصوم آن هم شخص والامقام و عظيم‌القدر اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌تواند با چنين فصاحت و بلاغت و شيوايي در اوصاف حضرت حقّ عزّاسمه با زبان دعا و نيايش و خاضعانه و خاشعانه و سراسر ادب و متانت سخن بگويد و ناله سردهد.
حضرت مولا اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام درادامه‌مي‌فرمايد: «لا تَقَعُ الأَوْهامُ لَهُ عَلي صِفَةٍ وَ لا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلي كَيْفِيَّةٍ، وَ لا تَنالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعيضُ، وَ لاتُحيطُ بِهِ الأَبْصارُ وَ الْقُلُوبُ» (60) هيچ وهمي به هيچ يك از صفات حضرت باري عزّاسمه راه نمي‌يابد و به طور كلي انسان‌ها با وهم و تصور از درك اوصاف او عاجزند، زيرا حضرت حق صفتي زائد بر ذات خود ندارد تا بشر بتواند آن را درك نمايد و ياباوهم آن‌رابيابدوبعد وصف نمايد، حضرت مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام اوصاف ذات حضرت حقّ را با تعابيري بسيار زيبا و جالب بيان مي‌فرمايد كه هيچ‌كس را (جز معصوم عليه‌السلام) قدرت ترسيم چنين اوصافي را ندارد، حضرتش در فرازهاي ديگر از خطبه‌هاي ديگر نهج‌البلاغه مي‌فرمايد انسان از مدح و ثناي او عاجز و ناتوانند، زيرا اوصاف كمال و جمال خداوند از حد تصور انسان‌ها بيرون

1- نهـج البلاغـه ، فيض الاسلام ، ص 43 .
2- پيام امام ، آيت‌اللّه العظمي مكارم شيرازي ، ج 1 ، ص 285 .
3- همان مدرك ، ص 285 .
4- امامت و رهبري آيةاللّه شهيد مطهري ، ص 193 .
5- نهـــــج البـــــلاغـــــــه ، نـــــامـــه 53 .
6- 55 / مائده .
7- 6 / احزاب .
8- 8 / منـــــافقـــون .
9- 274 / بقره .
10- 73 / انبياء .
11- 55 / مريم .
12- 31 / مريم .
13- 103 / توبه .
14- 56 / مائده .
15- 101 / يوسف .
16- بـــرگـــــرفتـــه از تفسيـــر الميـــزان، ج 22، ص 108 .
17- 24 / انفال، برگرفته از تفسير الميزان، ج 17، ص 74.
18- 16 / ق .
19- 4 / شعراء .
20- برگزيده از تفسير الميزان، علامه طباطبايي (ره) .
21- 82 / يـــــــــس .

22- ديوان اشعار استاد حسن زاده آملي، ص 167، نشر فرهنگي رجاء.
23- 257 / بقره .
24- 105 / نساء .
25- برگزيده تفسير نمونه، ج 1، ص 448 .
26- 59 / نساء .
27- 44 / نحـــــــل .
28- 105 / نساء .
29- 159 / آل عمـــران .
30- 59 / نساء .
31- تفسير الميزان، ج 8، ص 239 .
32- 36 / احزاب .
33- نهج البلاغه، فيض الاسلام 7، خطبه 37، ص 121 .
34- نهج البلاغه، فيض الاسلام ، ص 46، خطبه 3، معروف به شِقْشِقِيَّه .
35- نهج البلاغه، فيض الاسلام ، ص 46 و 47 معروف به شِقْشِقَيَّه .
36- 48 / مائده .
37- هــزار و يــك نكتـه، آيـةاللّه حسـنزاده آملـي، نكته 608، ص 353 و نكته 711 . 38- هــزار و يـك نكتــه، آيةاللّه حسن‌زاده آملي، نكته 608، ص 353 و نكته 711 .
39- 9 / شوري .
40- 10 / شوري .
41- نهــج البلاغــه، فيـض‌الاسلام، خطبه 37، فراز هفتم، ص 121 .
42- همان مدرك، ص 121 و 122 .
43- نهج البلاغه، فيض‌الاسلام، خطبه 2، ص 45 .
44- پيام‌امام حضرت آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، ج 1، ص 307 به نقل از اعيان الشيعه .
45- پيام امام، ص 308، ج 1 برگزيده .
46- نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتي، خطبه93 ص172.
47- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتي، ص 32 .
48- همان منبع، ص 95 .
49- محرم‌راز، اشعارعرفاني،ص 29،اسفند 63.
50- نهـج البلاغـه، فيـض‌الاسلام، خطبه اوّل ، ص 25 ؛ پيام امام، بخش چهارم، ص 111.
51- همان مدرك، ص 25 .
52- 50 / طـــــــــه .
53- 2 و 3 / اعلي .
54- پيام امام، حضرت آيةاللّه العظمي مكارم شيرازي، ج 1، ص 118 .

55- 21 / حجر .
56- همان مدرك، ص 25 .
57- نهج البلاغه، فيض‌الاسلام، ص 202، خطبه 84 .
58- دعاي صباح اميرالمؤمنين، علي عليه‌السلام .
59- دعاي مشهور به كميل .
60- نهج البلاغه، فيض‌الاسلام، خطبه 84، ص 202 .
(111)
است و هركس از انسان‌ها و فرشتگان كه بخواهند وصفي از حمد و مدح او بگويند فقط به اندازه معرفت و شناخت خودشان از آن ذات مقدّس كبرياي چيزي مي‌گويند امّا نه اين كه بتوانند از كمالات او در حدّ او بگويند، در حقيقت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در برابر آن ذات مقدّس اظهار عجز و ناتواني مي‌نمايند همان‌گونه كه استاد عزيز و بزرگوارش حضرت ختمي مرتبت بزرگ‌ترين پيامبر الهي صلي‌الله‌عليه‌وآله اظهار عجز مي‌كند.
و نغمه «ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (1)، را سر مي‌دهد نشناختم حقّ شناختن را.
1- پيام امام، ص 73، به نقل از بحارالانوار، ج 68، ص 23 .
(112) ولايت

ابعاد وجودي و كهكشان علوم و معارف حضرت مولي‌الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بسي فراخ‌تر و گسترده‌تر از آن است كه بتوان تصورش را نمود، زيرا انديشه مختصر و ظرفيت وجودي اندك و گنجايش كوتاه و فهم كوچك و درك محدود ما با شأن و عظمت آن يگانه دهر، قابل مقايسه نمي‌باشد، هركس بخواهد از شأن و جايگاه والامقام آن بزرگوار بگويد و بنويسد و ترسيم نمايد او را نشايد كه در چنين وادي قدم نهد، امّا مي‌تواند از زبان گهربار خودش و سايرائمه‌معصومين عليهم‌السلام بسرايد، همانگونه‌كه‌حضرتش (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) در ارتباط با روز غدير و موقعيت و مقام خودش فرموده است. بدانيد كه اعتقاد به توحيد پذيرفته نيست مگر با اعتراف به نبوت محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله و هيچ اعتقادي و عملي

ولايت (113)

قبول نيست مگر با قبول ولايت و سرپرستي آن كس كه خداوند خود، او را ولي و سرپرست قرارداده است و آئين طاعت خدا در مسير صحيح نخواهد بود مگر تمسّك و چنگ زدن به توفيق و نگهداشت خدا و نگهداشت آنان كه اهل ولايت اويند، يعني كساني كه در روز غدير درباره آنان آيت فرستاد، و اراده خويش را در حــقّ بنـدگـان خـاصّ و برگزيدگان خود اظهار نمود .

و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را فرمود تا ابلاغ كند و گمراهان و منافقان را به چيزي نشمرد، و خود ضمانت كرد كه او را از برايشان نگاه دارد، بدين‌گونه با نگهداشتن حريم پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از بدِ بانديشان درون آنان را كه به ريب و خدعه و نيرنگ مملوّ بود نمايان ساخت و از باطن آن كسان كه راه ارتداد مي‌سپردند پرده برداشت، اين جا بود كه هم مؤمن و هم منافق، آنچه را بايد بدانند فهميدند.

(114) ولايت

بدين‌سان، خداوند تعالي دين خويش را كامل كرد، و با كامل كردن دين، چشم پيامبر و مؤمنان و تابعان او را روشن ساخت، و اين همان واقعه غدير بود كه عده‌اي از شما شاهد آن بوديد و به برخي ديگرتان خبر آن رسيد و به اعتبار اين واقعه، آن وعده نيكوي خداوند به شكيبايان پيوست، و پرداخته‌هاي فرعون و هامان و قارون و سپاه اينان و تختگاه آنان را تباه و ويران كرد. امّا گروهي گمراه برجاي ماندند كه در تباه كردن كار مردمان هيچ فروگذار نكردند، اينان را نيز خداوند در همان جايگاه‌هاي خود فروخواهد گرفت و آثارشان را نابود خواهد ساخت و نشانه‌هايشان را محو خواهد كرد و در ادامه حضرتش مي‌فرمايد و از آن پس، دل‌هايشان را از

دريغ و درد مملوّ خواهد نمود.
اكنون اي مردمان، مشمول رحمت خداي باشيد. در آنچه خداوند شما را بدان
ولايت (115)
فراخوانده و ترغيب كرده است يكي بينديشيد، و به سوي دين او روي آوريد و راه او را بسپريد (يعني غير از راه ولايت راه ديگر نرويد) راه‌هاي پراكنده ديگر در پيش مگيريد تا از راه خدا بازنمانيد (معلوم مي‌شود غير از راهي كه رسول مكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله در غدير ترسيم فرمودند و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را بر همگان مولا و سرور و ولي قرار دادند. راههاي ديگر در تاريكي و ظلمت و انحراف است) اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در ادامه مي‌فرمايد: همانا امروز، روزي بس بزرگ است، در اين روز، گشايش در رسيد، و در اين روز منزلت آن كسان كه شايسته بودند بلنـدي گـرفت و بـرهـان خـدا روشـن گشـت.
امروز روز روشن كردن حقّ است و از مقام پاك رهبر معصوم به صراحت و صـريح سخـن گفتـن است. (يعني معرفي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در يوم‌الغدير) .
(116) ولايت
امروز روز كـامل شدن دين است. (روز غدير)
امروز روز عهـد و پيمـان است. (روز غدير)
امروز روز گواهي و گواهان است. (روز غدير)
امروز روز نمـايـانـدن بنيـادهـاي نفـاق و انكـار اسـت. (روز غدير)
امروز روز بيـان حقـايـق ايمـان اسـت. (روز غدير)
امروز روز رانـدن شيطـان اسـت. (روز غدير)
امروز روز موعود فيصله دادن حـقّ است. (روز غدير)
امروز روز فراموش گشته بلندگرايان است. (روز غدير)
امروز روز راه نشان دادن و ارشـاد است. (روز غدير)
امروز روز آزمـودن مـردمـان اسـت. (روز غدير)
ولايت (117)
امروز روز رهنمـوني بـه رهنمـايـان است. (روز غدير)
امروز روز تصريح بر شخص است (يعني روز آن كسي است كه به طور صريح و روشن و به‌طور ويژه براي رهبري و زعامت مسلمين بعد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بـه امـر حضـرت حقّ عزّاسمه انتخاب و انتصاب و معرفي مي‌گردد و آن شخص با كرامت و با فضيلت و با عظمت حضرت مولي الموحدين اميرالمؤمنين علـي عليه‌السلام است).
در اين جا لحن سخن گهربار حضرت به شيوه‌اي ديگر تغيير جهت داده و مي‌فرمايد اكنون، در اعمالتان مراقب خداي عزّو جل باشيد و از او

بپرهيزيد و با او مكر مكنيد و از راه فريب درمياييد. و با اعتقاد به توحيد و يگانگي خداوند و با اطاعت آن كس كه شما را به اطاعت اوامر كرده است به خدا تقرب جوييد، راه
(118) ولايت
گمراهي در پيش نگيريد و از پي آنان كه گمراه شدند و ديگران را گمراه كردند نرويد خداي عزيز، گروهي را نكوهيده است و در كتاب خويش چنين فرموده است: «وَ قالُوا رَبَّنا اِنّا اَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَاَضَلُّونَاالسَّبيلاً»(1) و مي‌گويند پـروردگـارا مـا از سـران و بـزرگـان خود اطاعت كرديم و ما را گمراه ساختند.
اكنــون، آيــا مي‌دانيــد كــه اين استكبــار (كه در قرآن آمده است) چيست ؟
استكبار، ترك اطاعت آن كس (امام) است كه خداوند امر به اطاعت او كرده است، و گردن فرازي است در برابر آن‌كس كه خداوند پيروي او را خواسته است.
اي مؤمنان! بدانيد كه خداي عزّوجل فرموده است: «اِنَّ اللّـهَ يُحِـبُّ الَّذيــنَ
1- 67 / احزاب .
ولايت (119)
يُقـاتِلُـونَ فــي سَبيلِهِ صَفّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» (1) خداوند آن كسان را دوست مي‌دارد كه در راه او مي‌جنگند، با صف‌هايي چونان بناهاي استوار درهم پيوسته. آيا مي‌دانيد مقصود از (در راه او) (في سبيله) چيست و راه خدا كيست، و صراطاللّه و سبيل‌اللّه چه كسي است؟ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در ادامه مي‌فــرمــايد منـم صــراط خــدا، كه هر كس آن را نپيمايد و از او اطاعت نكند در چــاه گمــراهـي فــروافتــد،
منم (يعني اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) راه خدا كه پس از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا نصب كــرده و نشـــان داده اســت.
منم قسيم بهشـت و دوزخ.
1- 4 / صف .
(120) ولايت
منم حجت خدا، هم بر بدكاران و هم بر نيكوكاران .
اين مجمع اكنون به پايان مي‌رسد و شما همگي روانه خانه‌هاي خويش مي‌شــويــد، بــرويـد ـ خداي بر شما رحمت فرستد .
بر خانواده خود فراخ گيريد، به برادران خود نيكي كنيد، خداوند را بر اين نعمت كه شما را بخشيده است سپاس گزاريد، متعهد شويد تا خدا كمكتان كند، نيكويي كنيد تا خدا دوستيتان را پايدار دارد، از نعمت‌هاي خداداد يكديگر را هديه فرستيد، خداوند در اين روز، چندين برابر ديگر عيدها

پاداش دهد. اين‌گونه پاداشي را جز در اين روز (روز غدير) ديگر نخواهيد يافت، در اين روز، به برادران و به خاندان از مال خدا داده ببخشيد، هر اندازه كه بتوانيد، همواره چهره خندان داريد چون به يكديگر رسيديد شادماني كنيد، و خداي را بر نعمت‌هايش سپاس
ولايت (121)
داريد، برويد و به آنان كه اميدشان به شماست نيكي بسيار كنيد.
در خورد و خوراك، خود و زير دستانتان يكسان باشيد، اين يكساني و مساوات را تا جايي كه توانايي داريد عملي سازيد، كه پاداش يك درهم در اين روز، صد هزار درهم است، و بركت به دست خداست. (1)
1- مجله مسجد، شماره 54، برگرفته از مستدرك نهج البلاغه .
(122) ولايت

امير المؤمنين حضرت علي عليه‌السلام با چنين اوصافي كه از روز غدير و روز ولايت و معرفي ولايت به دست مبارك ولايت نبوي نمودند در حقيقت ترسيم بزرگ‌ترين روز از جهان را كردند كه در اين روز بزرگ‌ترين موحّد و يكتاپرست و حقيقت‌خواه و معرفت جو و حاكم عادل كه مي‌تواند به بهترين شيوه و روش قانون حضرت حق را در متن زندگي مردم پياده نمايد و عالي‌ترين و ارزشمندترين حاكميت توأم با عدل و انصاف را به عنوان يك تابلوي برجسته و قوي به صورت حكومت اسلامي بر جهانيان عرضه نمايد و اكنون هركس بخواهد در جهان يك حكومت توأم با عدل و داد ايجاد نمايد مي‌بايست الگوي واقعي و حقيقي از حكومت چندساله اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را مبنا و اساس كار
ولايت (123)
خويش قرار دهد و اين را تمامي آگاهان و عالمان و متخصصان دين و دنيا اگر از باب انصاف وارد شوند و قضاوت نمايند، مي‌دانند گرچه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در تمامي ابعاد وجوديش يك انسان تكامل يافته و در حد اعلا مي‌باشند و از تمام جهات فردي و خانوادگي و اجتماعي و فرهنگي و سياسي و اقتصادي و عبادي در اعلاء عليين از درجات معنوي قراردارد و هيچ‌كس به ژرفاي وجودي حضرتش نخواهد رسيد و اكنون جهت بهتر روشن شدن اذهان يكي از اوصاف حضرتش در ارتباط با توحيد و اخلاص در آن را مرور مي‌كنيم .
«اِنَّ اَوَّلَ عِبادَةِ اللّهِ مَعْرِفَتِهِ، وَ اَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحيدُهُ، وَ نِظامُ تَوْحيدِهِ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ لِشَّهادَةِ الْعُقُولِ، أَنَّ كَلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ اَنَّ لَهُ خالِقا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لا مَوْصُوفٍ وَ شَهادَةُ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ
(124) ولايت
بِالاِْقْتِرانِ» (1) همانا سرآغاز خداپرستي شناسايي او است و اساس خداشناسي يكتاشناسي است، و نظام يكتاشناسي سلب صفات از او است (زيرا براي حضرت حقّ صفاتي همانند صفات ممكنات يا ممكن‌الوجود متصور نيست كه اين‌گونه تصور صفات، زائد بر ذات مي‌آيد و اين چنين تصوري صحيح نمي‌باشد چون تصور صفات از ممكن الوجود بر واجب الوجود را نشايد). بنابراين عقل‌ها همه گواهند كه هر صفت و موصوف آفريده است و هر آفريده گواه است كه آفريدگاري دارد كه نه صفت است و نه موصوف، و لذا اگر چنين نباشد كار به تسلسل محال كشيده خواهد شد و همچنين هر صفت و موصوفي گواه تركيب
1- تحف العقول، ص 65 .

ولايت (125)
است و تركيب خود گواه حدوث است و اين سابقه نبودن و نيستي را مي‌رساند كه خداي ازلي و ابدي از اين قاعده مستثني مي‌باشد، زيرا حدوث گواه ازلي نبودن را مي‌رساند در صورتي كه ازلّيت و حدوث ناسازگارند، پس هر كس بدين‌صورت دعوي شناسايي ذات خدا كند، خدا را نشناخته (چون اصل معرفت او توحيد است نه شناسايي ذات حضرت حقّ) و هركس نهايتي براي خداوند تصوّر كند يگانگي او را باور نداشته، و هركه مانندي براي او انديشد به او ايمان نياوده است .
هر كه او را به مخلوقي همانند كند حقيقت او را نشناخته ،
هر كه خيال كند خدا در وهم او گنجد به او (خداوند) توجه نكرده است ،
هر كه خواهد به كنه ذاتش پي برد يگانگي او را تصديق ننموده ،
هر كه آخر و انتهايي براي حضرت باري تعالي قرار دهد به او عقيده نداشته،
(126) ولايت
هر كه به او (حضرت حقّ) در نقطه معيني اشاره كند خدا را به نظر نياورده،
هر كه حدّي براي ذات كبريايي تصوّر كند به او توجّه نكرده ،
هر كه مركبش داند براي او تذلل ننموده،
هر گوهري كه در وجود به خود وابسته است ساخته او است.
و هر عرضي كه قائم به غير است بيمار است (ممكن الوجود و محتاج است)، بنابراين خدا را به مصنوعاتش مي‌توان شناخت و به دليل عقل به او ايمان و معرفت توان يافت، با انديشه و دليل و برهانش ثابت گردد و با نشانه‌ها و علائم خود بر خلقش حجت آورده،
خلق را آفريده و بين خود و آنان حجابي (از عظمت و جلال و كبريايي) قرارداده است و مباينت او از مخلوق دليل اختلاف خالق و مخلوق است،
ابزار
ولايت (127)
آفرينش براي بندگان دليل است كه خود آلات و ابزاري (براي انجام كارها) ندارد، زيرا ابزار گواه احتياج است و احتياج در ذات مقدّس او راه ندارد.
(1) اكنون بايد گفت كدامين انسان محقق و دانش‌پژوه و دانشمند در ابعاد مختلف علمي مي‌تواند اين چنين زيبا و جذاب و جالب و قابل فهم و درك در توحيد و صفات حضرت حق سخن گويد، در جواب بايد گفت هيچ‌كس و در هيچ زمان و مكان مگر معصوم بزرگواري همانند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و يا فرزندان گرامش تا حضرت بقيةاللّه الاعظم امام زمان عليه‌السلام .

1- همـــان مـــدرك، ص 66 .
(128) ولايت

كجايند آن‌هايي كه گفتند و مي‌گويند حَسْبُنا كِتابَ اللّهِ كه يا از روي ناداني و يا از روي عناد و ستيزه‌جويي چنين سخناني گفتند، آناني كه گفتند فقط كتاب خدا ما را كفايت مي‌كند از عهده جواب سؤالات عادي مردم برنيامدند تا چه رسد به اين كه وصف توحيد و وحدانيّت حضرت حقّ باريتعالي را با شيوه‌اي زيبا و جـــذّاب اثبـات نمـاينـــد.
در وصـــف والاي ائمـــه معصـــوميـــن عليهم‌السلام جـــز از لســـان خودشان هيچ‌كس را ياراي سخن گفتن در حقّ آن‌ها را نخواهد داشت. ائمه معصومين عليهم‌السلام در واقـــع تكنسيـــن‌هـــاي قـــرآن هستنـــد در خـــارج از كشـــور ظـــاهـــر و محســـوس كـــه علمشـــان علـــم افـــاضـي و لااقـــل تعليمـي خصـوصي است.
ولايت (129)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در جمله‌هايي خطاب به كميل فرموده است: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلي حَقيقَةِ الْبَصيرَةِ وَ باشَرُوا رَوْحَ الْيَقينِ وَ اسْتَلانُوا مَااسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ اَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجاهِلُونَ» (1)
مي‌فرمايد: علم و دانش با بينايي حقيقي به ايشان يكباره روي آورده و با آسودگي و خوش يقيني با آنان هم‌آغوش گشته‌اند و سختي و دشواري اشخاص، به ناز و نعمت را سهل و آسان يافته‌اند و به آنچه نادانان از آن دوري گزينند انس و الفت گرفته‌اند، در جهان امروز هرچيزي تخصص مخصوص به خود را دارد و از علوم فرعي تا اصلي و پايه متخصصين مربوطه به همان علوم در رشته‌هاي
1- امـامت و رهبـري، آيةاللّه شهيد مطهري (ره)، ص 37 .
(130) ولايت
گوناگون با كاربردهاي مخصوص به خود، هر روز حرف تازه‌اي را در جهان مطرح مي‌نمايند.
به طوري كه در ساخت كوچك‌ترين دستگاه الكترونيكي و يا صوتي و رايانه‌اي سال‌ها و ساعت‌ها با برنامه‌ريزي‌هاي دقيق جمع‌آوري اطلاعات بهينه و كارساز و تمركز متخصصين مجرب و كارآمد، وقت صرف مي‌كنند تا بتوانند يك دستگاه قوي و دقيق و متناسب با علم روز به جهان عرضه نمايند، و با تنظيم و عرضه عالي‌ترين دستورالعمل صحيح راه براي استفاده و بهره‌مندي جامعه جلب مشتري مي‌كنند. آيا مسئله اسلام و دين آسماني آخرين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و قرآن اين كتاب آسماني كه از ناحيه حضرت ذوالجلال توسط پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بر بشر عرضه شده است، متخصصين حقيقي و واقعي براي تفسير و تبيين و تحليل و

ولايت (131)
فهم اين دين و كتاب آسماني نياز ندارد؟! و آيا اهداف و برنامه‌ها و معارف و مقررات و اخلاقيات آن كه شرايط زمان و مكان در آن لحاظ شده باشد جزء نيــازهــاي ضــروري و حقيقــي بشــر در طــول دوران زنــدگيش نيسـت؟!
واقعا اگر با ديد انصاف و حقيقت‌گر به آن بنگريم و از غرض‌ورزي‌ها و دشمني‌ها دوري گزينيم بايد بگوييم جواب مثبت است، اگر آل پيامبر عليهم‌السلام به تعبير امير المؤمنين علي عليه‌السلام نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان و خزينه دانش و مرجع حكمت‌ها و حافظ كتاب‌ها و همانند كوه‌ها براي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نباشند پس چه كساني مي‌توانند باشند آيا آنان كه هيچ‌گونه رابطه عصمت و طهارت و علم و درايت و كفايت و تعبد و بندگي با رسول مكرم اسلام ندارند مي‌توانند باشند؟!؟
بنابراين بايد اين‌چنين گفت كه هيچ‌كس از اين امت با آل محمد عليهم‌السلام قابل
(132) ولايت
مقايسه نبوده و نخواهد بود و به فرموده اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و كساني كه هميشه از نعمت و بخشش ايشان بهره‌مندند با آنان برابر نيستند.
آل محمد عليهم‌السلام اساس و پايه دين و ستون ايمان و يقين هستند، دورافتادگان از راه حق به آنان رجوع و واماندگان به ايشان ملحق مي‌شوند و خصائص امامت در آنان جمع و حقّ ايشان است و بس، و درباره آنان وصيّت و ارث بردن ثابت است. حضرتش در يكي ديگر از خطبه‌هايش اين‌چنين از حريم امامت بعد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله دفاع مي‌فرمايد: «اَيْنَ الّذينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا؟ كَذِبا وَ بَغْيا عَلَيْنا، أَن رَفَعَنَااللّهُ وَ وَضَعَهُم، وَ اَعْطانا وَ حَرَمَهُم، وَ اَدْخَلَنا وَ اَخْرَجَهُم» (1)
كجــائيد كســاني كه گمــان داشتــه يا گمان مي‌كنند كه آنان (افراد
1- قسمتي ازخطبه 144 نهج‌البلاغه، ص 437 .
ولايت (133)
عادي) در علم (اسرار خلقت و تفسيــر و تــأويل قــرآن كريم و علوم اولين و آخرين) مطّلع و آگاه و استوارند. به جز ما اهل بيت؟ ادعاي آنان (غير از خاندان وحي) دروغ و ستم بر ما است. زيرا خداوند ما را برتري داده و ايشان را فروگذاشته است برخي شعراء در وصف اميرمؤمنان علي عليه‌السلام سروده‌هاي زيبا دارنـد كه مناسب است در اين جــا بياوريم .
در وصف علي لبي كه گويا نشود هرگز به مقام قرب پويا نشود
جز از ره دانش و تولاي علي انسان به طريق عشق بينا نشود
فرمود رسول قادر لم يزلي در شأن وصي خويش با صوت جلي

(134) ولايت
افضل بود از طاعت كل ثقلين يك ضربت روز خندق از دست علي
در خم غدير از خداوند قدير بر ختم رسل بشارت آورد بشير
چون امر ولايت علي شد اعلام اسلام كمال يافت در عيد غدير
تا مهر علي و آل در سينه ماست دل كان ولا ديده آئينه ماست
از دولت عترت و كتاب اللّهست گر سيم محمدي به گنجينه ماست (1)
در حقيقت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌خواهند بفرمايند عده‌اي به ناحق و ظلم خود را به عنوان جانشين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله با ستيز و جور معرفي كردند و آنان هستند كه در علم راسخ‌اند، در صورتي كه اين برداشت دروغ و تعدّي در حقّ ما محسوب مي‌شود و خداوند سبحان به‌طور حقيقي و واقعي و فطري ما را (خاندان محمد و
1- رباعيات ائمه معصومين ص 26 و 27 و 28 .
ولايت (135)
آل محمد) بلند آوازه در سطح جهان نموده و ديگران را پست و ناچيز قرارداده است و به ما خانواده وحي عطا فرموده و آنان را محروم ساخته است، زيرا خداوند ما را به عالَمِ حقّ و حقيقت داخل نموده و ديگران كه صلاحيت علمي و اخلاقي و فطريَ و خدايي ندارند از محدوده هدايت مردم خارج نموده است و در ادامه حضرتش مي‌فرمايد:
«بِنا يُسْتَعْطَي الْهُدي، وَ يُسْتَجْلَي الْعَمي، اِنَّ الأَئِمَّةَ مِن قَرْيْشٍ غُرِسُوا في هذَا الْبَطْـنِ مِـن هـاشِمٍ؛ لا تَصْلُحُ عَلَـي سِواهُم، وَ لا تَصْلُـحُ الْوُلاةُ مِن غَيْرِهِم» (1)
به وسيله ما هدايت و راهنمايي طلب مي‌گردد و راه حقيقت و واضح از كوري و
1- نهج البلاغه، خطبه 144، ص 437 .
(136) ولايت
گمراهي و ضلالت درخواست مي‌شود. يعني اجابت دعا و همچنين درخواست دعا به اعتبار وجود مبارك و مقدّس محمد و آل محمد تحقق مي‌يابد. از سوي ديگر از شيوه دعا كردن و ادب در نيايش از جانب ما خانواده نبود انسان‌ها و مسلمان‌ها و شيعيان و دوستداران ما نمي‌دانستند چگونه و به كدام شيوه بايد دعاكرد. چه‌كسي‌مي‌تواندادعاكندكه‌مي‌تواند به شيوه‌وروش ائمه‌معصومين عليهم‌السلام به درگاه حضرت حقّ با تمامي شرايط و مختصات و مشخصات يك نيايش‌كننده واقعي به پيشگاه حضرت ربوبي جلّ‌جلاله دعا كند. پاسخ اين است كه هيچ‌كس نمي‌تواند چنين ادعايي داشته باشد مگر اين كه به وسيله و شيوه دعاهايي كه آن بزرگواران به‌درگاه حضرت‌حقّ داشته‌اند دعانمايد.

ولايت (137)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در يكي از نيايش‌هاي خالصانه خود به درگاه حضرت حقّ اين چنين راز و نياز مي‌كند. «اَللّهُمَّ اغْفِرْلي ما اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّي فَاِن عُدْتُ فَعُــدْلي بِالْمَغْفِرَةِ» (1)
خدايا بيامرز برايم آن گناهاني را كه توبه آن‌ها از خودِ من داناتر هستي و اگر بــاز هــم بــه آن گنــاهــان دســت زدم و مــرتكــب شــدم دوباره خودت آن گنــاهـان را بيامرزي.
«اللّهُــمَّ اغْفِــرْلي ما وَأَيْتَ مِن نَفْسي وَ لَم تَجِدْ لَهُ وَفاءً عِندي»
خدايا بيامرز از من گناهاني را كه با خود عهد مي‌كنم كه ديگر انجام ندهم ولي تو مرا به اين عهد وفادار نمي‌يابي.
1- صحيفه علويه، سيد هاشم رسولي محلاتي، ص 126 .
(138) ولايت
«اللّهُــمَّ اغْفِــرْلــي مــا تَقَــرَّبْتُ بِــهِ اِلَيْــكَ ثُــمَّ خـالَفَهُ قَلْبي»
خدايا بيامرز برايم آنچه را كه من در آغاز وسيله تقرب به درگاه تو قرار دادم ولي (در هنگام عمل) قلب و دل به مخالفت با من برخاست (و نتوانستم آن‌گونه كه رضايت داشتي به انجام رسانم و با ريا و خودنمايي آلوده كردم) .
«اللّهُــمَّ اغْفِــرْلي رَمَــزاتِ الأَلْحــاظِ وَ سَقَطــاتِ الأَلْفــاظِ وَ سَهَــواتِ الْجِنــانِ وَ هَفَــواتِ اِللسّـانِ» (1)
خدايا بيامرز از من نگاه‌هاي خيانت‌كارانه و سخنان بي‌جا و اشتباه‌هاي دل و لغزش‌هاي زبانم را، حضرت مولي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام دومين شخصيت جهان
1- صحيفــه علــويــه، ص 126 .
ولايت (139)
بشريّت و دومين معصوم خلقت و آفرينش حضرت ذوالجلال است، با توجه به اين كه از معصوم كمترين و كوچك‌ترين ترك اَوْلي و خطا و لغزش متصوّر نيست و نمي‌توان هيچ‌گونه شائبه‌ي ذهني از آن بزرگوار در خاطر و باطن رسوخ داد، امّا در وقت التجا و التماس و نيايش و راز و نياز و دعا به درگاه حضرت حقّ عزّاسمه آن‌چنان ناله سرمي‌دهد همانند كسي كه مرتكب بزرگ‌ترين اشتباهات شده است در حالي كه به هيچ عنوان چنين تصوراتي از آن بزرگوار قابل درك نمي‌باشد، تمامي آن‌چه كه به عنوان طلب آمرزش از لسان مبارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام صادر شده است در چند مورد قابل بررسي (در حد مقدورات علمي ظاهري) مي‌باشد

.
1 ـ نيايش ويژه معصوم عليه‌السلام با حضرت باريتعالي جلّ جلاله مي‌باشد كه
(140) ولايت
هيچ‌كس جز آن بزرگوار از فحواي واقعي اين نوع نيايش باخبر نيستند .
2 ـ شيوه و روش دعا و نيايش و طرز بيان قصورات و گناهان انجام شده و طلب آمرزش را به ديگران ياد مي‌دهد.
3 ـ آداب و رسوم دعا كردن را به عنوان ادب حضور به ساحت مقدّس كبريايي تعليم مي‌دهد و اين كه چگونه و با چه نوع روشي بايد دعا و نيايش داشته باشيم تا به هدف اجابت برسد.
4 ـ به‌طور كلي به اعتبار دعا و نيايش معصوم عليهم‌السلام دعاي ديگران مقبول درگاه خداوند تعالي واقع خواهد شد.
5 ـ بايد گفت اگر معصوم عليه‌السلام شيوه و روش دعا و نيايش را تعليم نداده بود معلوم نبود بقيه ابناء بشر و مسلمان‌ها و دوستداران و شيعيان چگونه
ولايت (141)
مي‌خواستند دعا بخوانند كه حضرت ربّ وَدُود آن دعاها را بپذيرد، همچنين حضرت در دعاي ديگر به عنوان طلب عفو و بخشش اين‌گونه راز و نياز به درگاه خداوند حكيم و عليم دارد.
«يا مَن عَفي عَنّي وَ عَن ما خَلَوْتُ مِنَ السَّوْاتِ في بَيْتي وَ غَيْرِ بَيْتي يا مَن لَم يُواخِذْني بِارْتِكابِ الْمَعاصي عَفْوَكَ عَفْوَكَ يا كَريمُ عَفْوَكَ» (1) اي كسي كه درگذرد از من و از بدي‌هايي كه در خلوت در خانه و در غيرخانه از من سرزده است، اي كه مرا با دست زدن به گناهان (فورا) مورد مؤاخذه قرار نمي‌دهد، گذشتت را، گذشتت را خواهانم اي كريم گذشتت را، شگفتا كه چه راز و نياز زيبا و
1- صحيفه علويه، ص 128 .
(142) ولايت
سوزاننده‌اي و چه غوغا در نيايشي، و چه ارتباط معنوي بدون حجاب و پرده‌اي و چه الگوي زيبا و بي‌آلايشي در دعا و راز و نياز براي انسان‌هاي غرق گناه و معصيت، و چه تواضع و خشوع بي‌مانندي كه هيچ‌كس جز معصوم نمي‌تواند بدين شيوايي و كرنش در پيشگاه حضرت حقّ جلّ جلاله ملتمسانه به درگاهش اشك شوق جاري سازد و با باطن و ظاهر يكنواخت در دعا، خواسته‌هايش را ابراز نمايد و اين كلام معصوم است كه با عفو به درگاه حضرت حقّ شروع مي‌شود و با عفو و گذشت از درگاه او پايان مي‌پذيرد.

آنجا كه علي واسطه فيض خداست بر غير علي هر كه كند تكيه خطاست
با مدعيان كور باطن گوئيد آن جا كه خدا هست و علي نيست كجاست ؟
روزي كه حساب محشر آغاز شود درهاي بهشت سرمدي باز شود
ولايت (143)
هر كس ز علي برات آزادي يافت بر صدر بهشتيان سرافراز شود (1)
بنابراين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايد هدايت و راهنمايي از ناحيه ما خانواده وحي مي‌تواند بهترين و عالي‌ترين هدايت باشد و هركس بخواهد از كوري و ضلالت در مسير نجات يابد مي‌بايست از طريق خاندان وحي هدايت واقعي را كسب نمايد در اين جا حضرت مصداق را روشن مي‌فرمايد: «اِنَّ اَلاَئِمَّةَ مِن قُرَيْشٍ غُرِسُوا في هذَاالْبَطْنِ مِن هاشِمٍ» (2) به درستي كه پيشوايان ديني شما از قريش هستند كه هاشم از قريش مي‌باشد (زيرا نسل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و
1- ربـــاعيـــات ائمـــه معصـــوميـــن، ص 41 و 42 .
2- نهج البلاغه، خطبه 144، ص 437 .
(144) ولايت
حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام از نسل هاشم هستند) «لا تَصْلُحُ عَلي سِواهُم، وَ لا تَصْلِحُ الْوُلاةُ مِن غَيرِهم» (1) حضرت مي‌فرمايد: امامت و ولايت بر غير خاندان وحي سزاوار نبوده و نيست (و آنان كه به نام خليفه به ناحق خود را جانشين پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله قلمداد كردند هيچ‌گونه صلاحيت ولايت و امامت بر مردم را ندارند) زيرا لازمه امامت و رهبري بعد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله سنخيت و هماهنگي فكري و عقيدتي و فطري و صلاحيّت‌هاي علمي و فرهنگي و اخلاقي و تربيتي و غيره با پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله را مي‌طلبد كه در غير ائمه اثني‌عشر وجود ندارد و به‌طور كلي بايد گفت امامت و ولايت و رهبري جوامع اسلامي در طول تاريخ اسلام و تا قيامت
1- نهج البلاغه، خطبه 144، ص 437 .
ولايت (145)
كبري اختصاص به ائمه معصومين عليهم‌السلام دارد و غير از آن بزرگواران شايسته امامت بر مردم را ندارند . در اين جا لازم است از احاديث گهربار حضرت رسول اكرم و ائمه معصومين عليهم‌السلام كه امامان معصوم را به عنوان امامت و ولايت بعد از خود معرفي فرموده‌اند بياوريم.
(146) ولايت

حديث اول: «عَن عَمْرِوبْنِ ثابِتٍ، عَن اَبِي الْجارُودِ، عَن اَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله إنّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِن وُلْدِي وَ اَنْتَ يا عَلِيُّ زِرُّ الأَرْضِ ـ يَعْني اَوْتادُها وَ جِبالُها ـ بِنا اَوْتَدَاللّهُ الأَرْضَ أَن تَسيخَ بِاَهْلِها، فَاِذا ذَهَبَ الاِثْنا عَشَرَ مِن وُلْدِي ساخَتِ الأَرْضُ بِاَهْلِها وَ لَم يُنْظَرُوا» (1) حضرت امام باقر عليه‌السلام مي‌فرمايد حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: من و دوازده تن از فرزندانم و تو اي علي (يعني يازده فرزندم با توكه دوازده تن مي‌شويد) بند و قفل زمين هستيم، يعني ميخ‌ها و كوه‌هاي زمين مي‌باشيم، به سبب ما خداوند زمين را مهار كرده تا زمين اهلش را فرونبرد، چون دوازدهمين فرزندم از دنيا

1- كافي، ج 20، ص 482 .

برود، زمين اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند و به سوي اهل زمين ننگرد.

ائمه معصومين صلي‌الله‌عليه‌وآله از تمامي جهات روحي و جسمي و تمام امكانات دنيايي و آخرتي‌وسايرنعمت‌هاي‌موجود درجهان‌حقّ‌بزرگي بر مردم دارند در حقيقت حقّ حيات‌وزندگي‌خودرا مديون پيامبروآل‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هستندوهمچنين حقّ معنوي و فكري‌وعقيدتي‌وهدايتي‌از ناحيه آن بزرگواران بر ابناء بشر دارند يعني عالم و هر آن چه در آن وجود دارد از بركت وجود مبارك محمد و آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌باشد .

حديث دوم: «عَن اَبِي الْجارُودِ عَن اَبي جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَن جابِرِبْنِ عَبْدِاللّهِ اَنْصاري قالَ: دَخَلْتُ عَلي فاطِمَةَ عليهاالسلام وَ بَيْنَ يَدَيْها لَوْحٌ فيهِ اَسْماءُ الأَوْصِياءِ مِن وُلْدِها، فَعَدَدْتُ اِثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقائِمُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، ثَلاثَةٌ مِنْهُم مُحَمَّدٌ وَ ثَلاثَةٌ مِنْهُم عَلِيٌّ» (1)

سلسله حديث كه به امام باقر عليه‌السلام مي‌رسد از جابربن‌عبداللّه انصاري نقل شده است، جابر مي‌گويد روزي خدمت فاطمه عليهاالسلام رسيدم در برابرش لوحي بود كه نام‌هاي اوصيا از فرزندان او در آن بود من شمردم، دوازده نفر بودند، آخر آن‌ها قائم عليه‌السلام بود كه سه محمد در ميان آن‌ها بود و سه علي.

حديث سوم: «عَن اَبي جَعْفرٍ عليه‌السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله مِن وُلْدي اِثْنا عَشَرَ نَقيبا، نُجَباءُ، مُحَدَّثُونَ، مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُم الْقائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْرا» (1)

1-كافي،ج2،ص 480، به نقل از اكمال‌الدين صدوق و عيون الاخبارالرضا و من لا يحفره الفقيه .
2- كافي، ج 2، ص 482 .
ولايت (149)
حضرت امام باقر عليه‌السلام از قول رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده است كه پيامبر فرمود: از فرزندان من دوازده نفرند كه نقيب (يعني سرپرست و ولي و شناسنده حقّ و حقيقت) و نجيب (يعني اصيل و خوش گوهر) و محدّث (يعني حديث‌كنندگان اصيل و واقعي) و مفهّم (يعني تفهيم كنندگان به مباني حقيقي دين و ايمان و فضيلت) مي‌باشند، آخرين آن‌ها قائم به حق است، كه زمين را از عدالت پر كند چنان‌كه از ستم پر شده باشد.
حديث چهارم: «عَن اَبي جَعْفَرٍ الثّاني عليه‌السلام اَنَّ اَميرَالْمُؤْمِنينَ عَليٌّ عليه‌السلام قالَ لِابْنِ‌عَباس: اِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ في كُلِّ سَنَةٍ وَ اِنَّهُ يَنْزِلُ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذلِكَ الْأَمْرُ وُلاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ ابْنُ عَباس: مَن هُم؟ قالَ: أَنَا وَ اَحَدَ عَشَرَ
(150) ولايت
مِن‌صُلْبي اَئِمَّـةٌ مُحَـدَّثُونَ» (1)
ابوجعفرثاني (حضرت‌امام‌جواد عليه‌السلام) فرموده‌است: حضرت‌اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام به ابن عباس فرمود: همانا شب قدر در هر سالي هست و در آن شب اَمْرِ (سرنوشت قضا و قدر جهان و فيها) آن سال فرود مي‌آيد و براي آن امر سرپرستاني است بعد از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله (يعني حضرت حقّ اوصياء و رسول مكرم خود را در شب قدر به عنوان يك امر و فرمان صادر مي‌فرمايد و در حقيقت معرفي مي‌نمايد). ابن‌عباس كه در حضور اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بوده، گفت: آن‌ها كيانند؟ حضرت فرمود: من هستم و يازده تن از فرزندان صلبي من كه امامان محدث مي‌باشند.
1- اصول كافي، ج 2، ص 481 .
ولايت (151)
حديث پنجم: «قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله لِاَصْحابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ اِنَّها تَكُونُ لِعَلِّي ابْنِ اَبيطالِبِ وَلِوُلْدِهِ الْاَحَدَ عَشَرَ مِن بَعْدي» (1)
حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به اصحابش فرموده است: به شب قدر ايمان آوريد كـه آن مخصـوص علـي بـن ابيطـالب عليه‌السلام و يـازده فـرزنـد او مي‌باشد كه بعـد از مـن هستنـــد.
حديث ششم: «عَن اَبانَ عَن زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ اَبا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ: نَحْنُ اِثْنا عَشَـرَ اِمـامـا مِنْهُـم حَسَـنٌ وَ حُسَيْـنٌ ثُـمَّ الْأَئِمَّـةُ مِن وُلْدِ الْحُسَين عليه‌السلام » (2)

1- همـــــــــان مـــــــــــدرك ص 481 .
2- همان مدرك، ص 482 .
(152) ولايت
حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرموده است ما دوازده امام هستيم، از جمله آن‌هـا حسـن و حسيـن عليهم‌السلام است و امـامـان از فرزندان حسين عليه‌السلام مي‌باشند.
حديث هفتم: «عَن اَبيحَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ عَلِيَ‌بْنَ‌الحُسَيْنِ عليه‌السلام يَقُولُ: اِنَ‌اللّهَ خَلَقَ مُحَمَّدا وَ عَلِيّا وَ اَحَدَ عَشَرَ مِن وُلْدِهِ مِن نُورِ عَظَمَتِهِ، فَاَقامَهُم اَشْباحا في ضِياءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحونَ اللّهَ وَ يُقَدِسُونَهُ وَ هُمُ الأئِمَّةُ عليه‌السلام » (1)
ابوحمزه ثمالي مي‌گويد: شنيدم امام زين‌العابدين علي‌بن الحسين عليه‌السلام مي‌فرمود: همانا خداوند تعالي محمد و علي و يازده فرزند او را از نور عظمت خود آفريد و سپس ايشان را به صورت أَشْباح يعني (به صورت كالبدهايي كه از دور نمايانست) در پرتو نور خود بپا داشت، ايشان (يعني ائمه معصومين عليهم‌السلام) او
1- اصـــول كـــافـــي، ج 2، حـــديـث 6، ص 477 .
ولايت (153)
را (يعني حضرت حقّ عزّاسمه را) عبادت مي‌كردند، پيش از آن كه مخلوقات عالم را بيافريند آنان (يعني ائمه معصومين عليهم‌السلام) خدا را تسبيح و تقديس مي‌نمودند ايشان ائمه عليهم‌السلام از فرزندان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند .
حديث هشتم: «عَنْ اِبْنِ اُذَيْنَةَ، عَن زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ اَبا جَعْفَرٍ عليه‌السلام : يَقُولُ: الاِثْنا عَشَرَ الاِمامُ مِن آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُم مُحَدَثٌّ مِن وُلْدِ رَسُولِ اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ وُلْدِ عَلِيِ‌بنِ‌اَبيطالِبٍ عليه‌السلام فَرَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ عَلِيٌّ عليه‌السلام هُمَا الْوالِدانِ» (1)
حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرموده است: دوازده امام از آل محمد همگي آن‌ها از حديث‌كنندگان و فرزندان حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله و فرزندان اميرالمؤمنين
1- همان مدرك، ج 2، ص 482 .
(154) ولايت
علي عليه‌السلام پس حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام هر دو براي آنها پدر باشند.
حديث نهم: «عَـن اَبـي بَصيـرٍ، عَن اَبي جَعْفرٍ عليه‌السلام قالَ: يَكُونَ تِسْعَةُ اَئِمَةٍ بَعْـدَ الْحُسَيـنِ بْـنِ عَلِـيٍ عليه‌السلام ، تـاسِعُهُمْ قـائِمُهُـمْ» (1)
از ابي بصير، حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرموده: پس از حسين

نه امام باشند كه نهمين آن‌ها قائم عليه‌السلام است.
حديث دهم: «عَن اَبي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قالْ: قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله مِن وُلْدي اِثْنا عَشَرَ نَقيبا، نُجَباءُ، مُحَدَّثُونَ، مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقائِمُ بِالْحَقِّ
1- همان مدرك .
ولايت (155)
يَمْلَأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْرا» (1)
فرموده: حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده از فرزندانم 12 نقيب (يعني امام مسؤول) باشند كه از نجبا و نخبگان و حديث‌كنندگان و تفهيم كنندگان (امور دين و دنياي مردم) هستند، آخر آنان قائم است كه زمين را پر از عدل و داد كند همچنان‌كه پر از ظلم و جور شده باشد.
حديث يازدهم: «عَن اَبي حَمْزَةَ، عَن‌اَبيجَعْفَرٍ عليه‌السلام قالَ: اِنَّ اللّهَ اَرْسَلَ مُحَمَّدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اِلَي الْجِنِّ وَ الإِنْسِ وَ جَعَلَ مِن بَعْدِهِ اِثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّا مِنْهُم مَن سَبَقَ وَ مِنْهُم مَن بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَت بِهِ سُنَّةٌ وَ الأَوْصِياءُ الَّذينَ مِن بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله عَلي سُنَّةِ اَوْصِياءِ عيسي وَكانُواَثْنَي عَشَرَوَكانَ‌اَميرُالْمُؤمِنينَ عليه‌السلام عَلي سُنَّةِ اَلْمَسيحِ» (2)
1- همان مدرك، ص 483 .
(156) ولايت
امام باقر عليه‌السلام فرموده است همانا خدا محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله را به سوي جن و انس ارسال فرمود و پس از او 12 وصي قرار داد كه برخي از ايشان گذشته و برخي باقي مانده‌اند و نسبت به هر وصيّ سنت و روش خاصي جاري شد و لذا براي (هر امام معصومي بر مبناي خصوصيات و مشخصات و مختصات زماني و مكاني برنامه‌هايي از ناحيه حضرت حق صادر شده است كه هركدام از آن بزرگواران بتوانند برمبناي آن عمل نمايند تا دين حضرت حق در كام انسان‌هاي مستعد و قابل درك و فهم به طور عميق و صحيح مستقر شود همانند صلح امام حسن عليه‌السلام در يك زمان و جنگ امام حسين عليه‌السلام در يك شرايط خاص و دعا و نيايش امام
1- اصول كافي، ج 2، حديث 10، ص 480 .
ولايت (157)
زين‌العابدين عليه‌السلام در يك موقعيت ويژه براي اهداف آفرينش و همچنين تبليغ و نشر علوم مختلفه توسط امام جعفر صادق و امام محمد باقر عليهم‌السلام جهت تثبيت اسلام ناب محمّدي و استقرار پايه‌هاي حكومت علوي در درازمدت از ويژگي‌هاي آن امامان معصوم بوده است. و اوصيايي كه بعد از محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌باشند به روش اوصيا حضرت عيسي عليه‌السلام هستند (ممكن است از لحاظ شماره يا ظلم و

ستم ديدن از ناحيه دشمنان باشد يعني همان‌گونه كه اوصياء حضرت مسيح را زجر و شكنجه و ظلم نمودند اوصياء پيامبر آخرالزمان صلي‌الله‌عليه‌وآله را به همان صورت ظلم و ستم روا داشتند) و دوازده نفرند و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام روش مسيح را دارد (به نظر مي‌رسد كه عنوان چنين باشد كه پيروان اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام همانند پيروان حضرت مسيح عليه‌السلام سه دسته شدند :

(158) ولايت

1 ـ برخي او را خدا دانستند و پرستش كردند و تا حد بالاي اولوهيت به اوج خدايي رسانـدند.

2 ـ و عدّه‌اي او را العياذ باللّه خطاكار و كافر پنداشتند، يعني در قضاوت‌ها و امور كشورداري به حضرت امير عليه‌السلام نسبت‌هاي ناروا وارد كردند.

3 ـ و بعضي به عقيده عميق و صحيح اسلامي پابرجا و ثابت ماندند و به امامتش قائل شدند.

و همچنين در زهد و عبادت و پوشاك و خوراكِ خَشِن و زِبر همانند حضرت مسيح عليه‌السلام زندگي كرده‌اند.

حديث دوازدهم: «وَ بِهذَا الاِسْنادِ اَنَّ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام قالَ لاَِبي بَكْرٍ يَوْما: لاتَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِم يُرْزَقُونَ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ

ولايت (159)

(مُحَمَّدا) رَسُولَ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله ماتَ شَهيدا، وَ اللّهِ لَيَأْتِيَنَّكَ فَاَيْقَنَ اِذا جاءَكَ، فَاِنَّ الشَّيْطانَ غَيْرُ مُتَخَيَّلٍ بِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ اَبي بَكْرٍ فَأَراهُ النَّبِيَّ صلي‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ لَهُ: يا اَبابَكْرٍ آمِن بِعَلِيٍّ وَ بِاَحَدِ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ، اِنَّهُم مِثْلي اِلاَّ النُبُوَّةَ وَتُب اِلَي اللّهِ مِمّا فيِ يَدَكَ فَاِنَّهُ لاحَقَّ لَكَ فيهِ، قالَ ثُمَّ ذَهَبَ فَلَم يُرَ» (1)

در اين حديث چنين آمده است: روزي حضرت امير المؤمنين علي عليه‌السلام به ابوبكر فرمود: كساني كه در راه خدا كشته شده‌اند مرده گمان مكن بلكه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزي مي‌برند و من گواهي مي‌دهم كه محمد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شهيد از دنيا رفت و به خدا نزد تو مي‌آيد، چون نزد تو آمد يقين كن، زيرا

1- اصول كافي، ج 2، حديث 1390، ص 481 .

(160) ولايت

شيطان نتواند خود را به صورت او جا زند، سپس اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام دست ابوبكر را گرفت و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را به او نشان داد، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به ابوبكر فرمود: «يا اَبابَكْرٍ آمِن بِعَلَيٍّ وَ بِاَحَدِ عَشَرَ مِن وُلدِهِ اِنَّهُم مِثْلي» اي ابوبكر به علي و يازده فرزند او ايمان آور، آن‌ها (در وجوب اطاعت) مانند من هستند، به جز مقام نبوت و از آنچه در

دست گرفته‌اي (يعني غصب خلافت) در پيشگاه خدا توبه كن، زيرا ترا در آن حقّي نيست، سپس برفت و ديگر ديده نشد. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از آن كه ولايت و امامتش توسط ديگران غصب شد از تمامي شواهد و قرائني كه لازم بود به صورت مسالمت مطرح مي‌فرمود، همچنان‌كه همسر بزرگوارش حضرت صديقه كبري فاطمه زهرا عليهاالسلام با شيوه‌هاي گوناگون اعم از مانع شدن امام زمانش براي بيعت به سوي مسجد، و صدمات و لطمات گوناگون در اين
ولايت (161)
مسير و ظلم‌ها و جنايت‌هايي‌كه براي‌غصب‌ولايت و امامت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تحمل نمود و همچنين براي احقاق حق باسوار شدن بر اسب و استر و مراجعه به درب خانه انصار و مهاجرين و ناله‌ها و گريه‌هاي جانسوز حضرتش دركنار قبر مطهر پدر بزرگوارش حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله و سوزهاي جگرخراش آن بانوي دو سرا در بيت‌الحزان و قبرستان بقيع، صداي مظلومانه خود را به عنوان غصب خلافت و امامت ولي امر زمانش به گوش تاريخ و جهانيان تا قيامت رساند و اين همان دفاع از ولايت و امامت است كه زهراي مرضيه عليهاالسلام به عنوان اولين و قوي‌ترين مدافع ولايت در سطح جهان و تاريخ درخشيد. و به همگان ثابت نمود كه چگونه و با چه شيوه‌هايي مي‌بايست از موقعيت ولايت و امامت دفاع جانانه نمايد. زيرا حضرتش مي‌دانست كه دفاع از ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فقط دفاع
(162) ولايت
از شخص همسرش نمي‌باشد بلكه دفاع از ولايت و امامت حضرت علي عليه‌السلام دفاع از ولايت اللّه عزّ و جلّ مي‌باشد، همچنان كه در روايتي كه امام صادق عليه‌السلام از قول پدر بزرگوارش حضرت‌امام‌باقر عليه‌السلام فرموده‌است روشن‌مي‌شود،امام‌صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: پدرم روزي به جابربن‌عبداللّه انصاري فرمود: من با تو كاري دارم، چه وقت برايت آسان‌تر است كه ترا تنها ببينم و از تو سؤال كنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهي، پس روزي با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحي كه آن را در دست مادرم فاطمه زهرا عليهاالسلام دختر رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ديده‌اي و آنچه مادرم به تو فرمود كه در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه مي‌گيرم كه من در زمان حيات رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خدمت مادرت فاطمه زهرا عليهاالسلام رفتم و او را به ولادت حضرت امام حسين عليه‌السلام تبريك گفتم، در دستش لوح سبزي
ولايت (163)
ديدم كه گمان كردم از زمرد است و مكتوبي سفيد در آن ديدم كه چون

رنگ خورشيد بود. به او عرض كردم: دختر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ! پدر و مادرم قربانت، اين لوح چيست؟ فرمود: «فَقالَت: هذا اَهْداهُ اللّهُ الي رَسُولِهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله فيهِ اسْمُ اَبي وَ اِسْمُ بَعْلي وَ اسْمُ ابْنَيَّ وَ اِسْمُ الْاَوْصياءِ مِن وُلْدي وَ أَعْطانيهِ أَبي لِيُبَشِّرَني بِذلِكَ»
فرمود: اين لوحي است كه خدا آن را به رسولش صلي‌الله‌عليه‌وآله اهداء فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصياء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم‌آن‌رابه‌عنوان‌مژدگاني به‌من‌عطافرمود.
جابر گويد: سپس مادرت فاطمه عليهاالسلام آن را به من داد، من آن را خواندم و رونويسي كردم. پدرم (امام باقر عليه‌السلام) به او گفت: اي جابر! آن را بر من عرضه مي‌داري؟ عرض كرد: آري. آن‌گاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت، جابر ورق صحيفه‌اي بيرون آورد. پدرم فرمود: اي جابر،

تو در نوشته‌ات نگاه كن تا من برايت بخوانم، جابر در نسخه خود نگريست و پدرم قرائت كرد، حتي حرفي با حرفي اختلاف نداشت، آن‌گاه جابر گفت: خدا را گواه مي‌گيرم كه اين‌گونه در آن لوح نوشته ديدم. (1)
مسئله امامت در اسلام و ولايت در امر حكومت و سرپرستي جامعه به صورت جامع و گسترده از ويژگي خاصي برخوردار است، ما نبايد در مورد مسئله امامت و ولايت از حديث معروف و مشهور فيمابين شيعه و سني كه مورد اتفاق اين دو جريان اسلامي مي‌باشد غفلت كنيم.

حديث سيزدهم: آن‌جا كه رسول مكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: «اِنّي تارِكٌ
1- اصــول كــافــي، ج 2، حـديــث 1380، ص 471 .
ولايت (165)
فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتي ما اِن تَمَسَّكْتُم بِهِما لَن تَضِلُّوا اَبَدا» حضرت فرموده: همانا من در ميان شما دو چيز گرانبها مي‌گذارم، كتاب خداوند، يعني قرآن كريم و عترت و خاندانم اگر به آن‌ها مرتبط و توسل و تمسّك نموديد (به هر دوي آن‌ها) هرگز و ابدا گمراه نمي‌شويد، مقصود رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله اين است كه به قرآن مراجعه كنيد و از قرآن بهره‌هاي علمي و اخلاقي و فرهنگي و تربيتي و حكومتي و عدالتي ببريد و همچنين به خاندان من مراجعه كنيد تا از طريق رهنمودهاي قرآني و سيره و سنّت نبوي و علوي هدايت شويد. زيرا پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله عترت را عِدْلِ قرآن معرفي فرموده‌است براي رجوع‌كردن مردم به آن‌ها، و همچنين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده قرآن ثقل اكبر و عترت ثقل اصغر است اصلاً اهل تسنن و علماي آن‌ها نمي‌توانند وجود و صحت اين حديث متواتر و مشهور را
(166) ولايت
ناديده انگارند. زيرا در كتاب‌هاي آن‌ها فراوان وجود دارد مگر آن‌ها مي‌توانند قضيه حجةالوداع را كتمان نمايند و به‌بوته‌فراموشي‌بسپارند. اگراز آن‌هاسؤال‌شود دريوم‌الغديرپيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله چه كسي را روي دست بلند كرد و معرفي نمود، نمي‌توانند فرد ديگري غير از امير المؤمنين علي عليه‌السلام را نام ببرند چون اتفاق نظر علماي اهل تسنن و غير تسنن و شيعه در مورد شخص حضرت اميرالمؤمنين علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام است، برخي مورخين و سيره‌نويسان بر اين معتقدند كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در آخرين حج خود در مواقع مختلف مثل مسجدالحرام، عرفات، منا و جاهاي ديگر خطابه‌هاي مختلف ايراد نمودند، امّا اين مسئله مهمّ و حياتي (معرفي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) را در غدير خم مطرح فرمودند و با تلاوت و قرائت آيه سوره مائده مطلب را به طور واضح و آشكار در حضور آنان كه از
ولايت (167)
مراسم حج آخرين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله برگشت كرده بودند مطرح فرمود: «يأَيُّهَا الـرَّسُولُ بَلِّـغْ مـا أُنْـزِلَ اِلَيْـكَ مِـنْ رَّبِّـكَ وَ اِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكفِرينَ»(1)

اي رسول ما، هر آنچه از خداوند بر تو نازل شده است به خلق برسان و اگر اين رسالت را انجام ندهي (و تبليغ اين امر مهمّ ننمايي) به وظيفه خود عمل نكرده‌اي و (در اعلان چنين امر مهمّي) خداوند ترا از آزار و اذيت مردم نگاه خواهد داشت. به درستي كه خداوند كافران را به هيچ راه موفقيت‌آميزي راهنمايي و هــدايت نخــواهد كرد.
1- 67 / مائده .
(168) ولايت
حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله اين آيه مباركه را زماني و در مكاني به نام غدير خم مطرح فرمود كه قبل از آن در عرفات و منا و مسجدالحرام كليات اسلامي را در باب اصول و فروع بيان كرده بود، يعني بعد از اين كه در آن اماكن مقدّسه كليّه متون و فروع اسلامي را براي مردم تشريع كرده بودند راه و مسير را با چنين آيــه‌اي بــراي مــردم آن زمــان و تمــامي مسلمـانان در هر عصري الي يوم‌القيامه طرح كردند.
و لذا در آغاز سخن از مردم تأئيد كلي و جامع مي‌گيرند و حقيقت وجودي خودش و مأموريت پيامبري خود را و همچنين انجام حركات و سكناتش و سيره و روش عملي خود در اجراي احكام اسلامي در جامعه آن روز را براي مردم بيان مي‌فرمايد آنگاه با جملاتي همانند:
ولايت (169)
«اَلَسْتُ اَوْلي بِكُم مِن اَنْفُسِكُم؟» آيا من اَوْلي به شما از خود شما نيستم، يعني آيا در امورات دين و دنياي شما از خودِ شما براي تصرف و تسلّط سزاوارتر نيستم؟ و به تعبير ديگر آيا مي‌توانم در امورات ديني و دنيايي شما به صورت عملي و اجرايي و اعتقادي و فرهنگي و اقتصادي و سياسي دخل و تصرف كنم يا خير! كه مردم در اين جا در جواب حضرت گفتند: بَلي يا رَسُولَ اللّه ، و يا در كلام ديگر فرموده است «اَلنَّبِيُّ اَوْلي بِالْمُؤْمِنينَ مِن اَنْفُسِهِم» (1) پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اَوْلي (برتري و تسلّط) به مؤمنين از خودشَان مي‌باشد، يعني حقّ تسلّط و ولايت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله بر شما مؤمنين از خودتان بر خودتان بيشتر و بالاتر است و لذا
1- 6 / احزاب .
(170) ولايت
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله دريك محيط آرام و آزاد و كاملاً دمكراسي، با طرح اين كه من چگونه پيامبري در ميان شما بودم و اعمال و رفتار و روش من ميان شما چگونه بوده است. از مردم نداي بَلي يا رسول اللّه را دريافت كردند. آن‌گاه حضرتش، آن‌گونه كه در تاريخ ثبت و درج شده است اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را روي دست مبارك بلند كردند و فرمود: «مَن كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَليٌ مَوْلاهُ» هركس من مولا و صاحب اختيار او هستم علي هم مولا و سرور و صاحب اختيار اوست. تمام افراد و مردمي

كه در آن كنگره عظيم به عنوان حاجيان، از مراسم حج برگشته بودند به طور آزاد از سخنان و حركات رسول مكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در معرفي امامت و ولايت بعد از خود يعني اميرالمؤمنين علي صلي‌الله‌عليه‌وآله پشتيباني و دفاع و تأئيد و بيعت نمودند و تمام روايان حديث از تمام فِرَقِ اسلامي اعم از شيعه و سنّي زمان و مكان غدير خم و معرفي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام توسط پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را تأئيد و ثبت كرده‌اند. امّا چگونه و چطور شد كه بعد از مدت زمان كوتاهي در رأس پيكره اصلي حكومت تازه تأسيس شده توسط پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله اختلاف كردند.

ولايت (171)

و ديگران كه خود را به ظاهر مسلمان جلوه داده بودند و در باطن هيچ‌گونه ايمان و تعهدي به اسلام و پيامبر نداشتند اختلاف ايجاد كردند و تمام سفارشات و تأكيدات مكرر حضرت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را ناديده انگاشتند و با كمال وقاحت و نفاق مسير اصلي اسلام و ولايت آن را در مكان و محلي به نام سقيفه تغيير دادند و بر تمام زحمات پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله خط بطلان كشيدند، تمامي افرادي كه حق ولايت را با ظلم و ستم از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام سلب نمودند در يوم‌الغدير حاضر بودند آن‌ها ديدند و شنيدند كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود هركس من مولي و رهبر اويم، علي

(172) ولايت

مولا و رهبر اوست و آن‌گاه دعا كرد كه خدايا هر كه علي را دوست دارد، دوست بدار و هركه علي عليه‌السلام را دشمن دارد، دشمن دار در روايات مشهوري از قول امام باقر و امام صادق عليهم‌السلام نقل شده است كه خداوند به پيامبر وحي كرده بود، كه علي عليه‌السلام را جانشين خود گرداند، مي‌ترسيد اين كار بر گروهي گران آيد، اين آيه نازل شد تا پيامبر را بر اين كار تشجيع كند، مقصود اين است كه اگر از تبليغ آنچه به تو دستور داده شده است، خودداري و كتمان كني گويي هيچ‌يك از مأموريت‌هاي خود را انجام نداده‌اي و از لحاظ استحقاق كيفر، تفاوتي ندارند. (1) معرفي و تثبيت اين خاندان بزرگوار به عنوان امامان خلق از ناحيه مقدس كبريايي تعيين و برگزيده و مصطفي و مرتضي گرديده‌اند، حضرت حق جلّ

1- تفسير مجمع‌البيان، ج 7، ص 118 .

ولايت (173)

جلاله مشيت بالغه‌اش اين‌چنين تعلق گرفته كه چهارده نور مبارك و جسم مطهر محمد و آل محمد عليهم‌السلام را براي هدايت مردم و مسلمان‌ها و شيعيان تعيين و معرفي فرمايد و در اين معرفي هيچ‌كس جز ذات

مقدسش دخالت نداشته است، همچنان‌كه در خلقت جهان آفرينش هيچ‌كس، هيچ‌گونه دخالتي نداشته و نمي‌توانسته است داشته باشد به اين حديث زيبا و جالب و ديدني و شنيدني كه از احاديث صحيح و مسند و قوي مي‌باشد عنايت فرمائيد. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: پدرم به جابربن عبداللّه انصاري فرمود: من با تو كاري دارم، چه وقت برايت آسان‌تر است كه ترا تنها ببينم و از تو سؤال كنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهي، پس روزي با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحي كه آن را در دست مادرم فاطمه عليهاالسلام دختر رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ديده‌اي و آنچه مادرم به تو
(174) ولايت
فرموده كه در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده، جابر گفت: خدا را گواه مي‌گيرم كه من در زمان حيات رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خدمت مادرت فاطمه عليهاالسلام رفتم و او را به ولادت (امام حسين عليه‌السلام) تبريك گفتم، در دستش لوح سبزي ديدم كه گمان كردم از زمرد است و مكتوبي سفيد در آن ديدم كه چون رنگ خورشيد (درخشان) بود. به او عرض كردم: دختر پيغمبر! پدر و مادرم قربانت، اين لوح چيست؟ فرمود: لوحي است كه خدا آن را به رسولش صلي‌الله‌عليه‌وآله اهداء فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصياء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگاني به من عطا فرموده. جابر گويد: سپس مادرت فاطمه عليهاالسلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونويسي كردم، پدرم به او گفت: اي جابر! آن را بر من عرضه مي‌داري؟ عرض كرد: آري، آن گاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت،
ولايت (175)
جابر ورق صحيفه‌اي بيرون آورد، پدرم فرمود: اي جابر، تو در نوشته‌ات نگاه كن تا من برايت بخوانم، جابر در نسخه خود نگريست و پدرم قرائت كرد، حتي حرفي با حرفي اختلافي نداشت، آن گاه جابر گفت: خدا را گواه مي‌گيرم كه اين‌گونه در آن نوشته ديدم(1): آن لوح مبارك چنين است :
حديث چهاردهم: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم، هذا كِتابٌ مِنَ اللّهِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ عَلي مُحَمَّدٍ نَبيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفيرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَليلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمينُ مِن عِنْدِ رَبِّ الْعالَمينَ، عَظِّم يا مُحَمَّدُ اَسْمائي وَ اشْكُر نَعْمائي وَ لا تَجْحَد آلائي، اِنّي اَنَا اللّهُ لا اِلهَ اِلاّ اَنَا قاصِمُ الْجَبارينَ وَ مُديلُ الْمَظْلُومينَ وَ دَيّانُ الدّينِ، اِنّي أَنَا اللّهُ لا اِلهَ اِلاّ
1- اصـــول كـــافـي، ج 2، ص 470 و 471 .
(176) ولايت
اَنَا فَمَن رَجـا غَيْـرَ فَضْلـي أَوْخـافَ غَيْرَ عَدْلي، عَذَّبْتُهُ عَذابا لا اُعَذِّبُ بِهِ اَحَدا مِـنَ الْعـالَمينَ، فَاِيّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ» (1)

اين نامه از جانب خداوند عزيز حكيم براي محمد پيغمبر او، و نور و سفير و دربان (يعني واسطه ميان خالق و مخلوق به عنوان دليل و راهنما) و دليل او، كه روح الاميــن (يعنــي جبـرئيـل) در نـزد پروردگار جهــان بر او نــازل شــود.
اي محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله اسماء مرا (اسماء اللّه و اسماء حسني و ائمه معصومين كه اوصياء گرامي تو مي‌باشند) بزرگ شمار و نعمت‌هاي مرا سپاسگزار و الطاف مرا انكار مدار.
1- همـــــان مـــــــدرك، ص 471 و 472 .
ولايت (177)
همانا منم خدايي كه جز من شايان پرستشي نيست، منم شكننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزادهنده روز رستاخيز، همانا منم خدايي كه جز من شايان پرستشي نيست هر كه جر فضل مرا اميدوار باشد (يعني به اين كه خود را مستحق ثواب من داند كه به كس ديگر اميد داشته باشد) و از غير عدالت من بترسد (يعني كيفر مرا ستم شمارد و همچنين از غير من عدالت و دوستي طلب نمايد) او را عذابي كنم كه هيچ يك از جهانيان را نكرده باشم، پس تنها مرا پرستش كن و تنها بر من توكل نما.
«اِنّي لَم اَبْعَث نَبيا فَاَكْمَلت أَيّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَتُّهُ اِلاّ جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّا وَ اِنيّ فَضَّلْتُكَ عَلَي الأَنْبياءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَي الأَوْصِياءِ وَ اَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ شِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنا مَعْدِنَ عِلْمي، بَعْدَ اِنْقِضاءِ مُدَّةِ أَبيهِ، وَ (178) ولايت
جَعَلْتُ حُسَيْنا خازِنَ وَحْيّي وَ اَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةَ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَن اسْتُشْهِدَ وَ اَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً جَعَلْتُ كَلِمَتِي التّامَةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ اُثيبُ وَ اُعاقِبُ اَوَّلُهُم عَلِيٌّ سَيِّدُ العابِدينَ وَ زَيْنُ اَوْلِيائي الْماضينَ، وَابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٍ الْباقِرُ عِلْمــي وَ الْمَعْــدِنَ لِحِكْمَتي»
من هيچ پيغمبري را مبعوث نساختم كه دورانش كامل شود و مدتش تمام گردد، جز اين كه براي او وصي و جانشيني مقرر كردم .و من ترا بر پيغمبران برتري دادم و وصي ترا بر اوصياء ديگر، و ترا بدو شير بچه‌ات ارجمند ساختم و دو دختر زاده‌ات حسن و حسين، حسن را پس از پدرش معدن دانش نمودم و حسين گنجبان وحي خويش و او را به شهادت گرامي داشتم و به سرانجام سعادتش واداشتم، پس او افضل‌ترين شهيد است و از همه شهيدان بلندپايه‌تر،
ولايت (179)
من كلمه تامه خود را همراه او كردم و حجت رساي خويش را نزد او نهادم، بــه‌وسيلـه خــانـدان او پــاداش دهـــم و كيفـــر كنـــم .
نخستين آن‌ها سرور عابدان و زينت اولياء گذشته من است. و فرزند او كه

مانند جدّ محمود خود محمّد است، او شكافنده علم من و كانون حكمت من است.
«سَيَهْلِكُ الْمُرتابُونَ في جَعْفَرٍ، اَلرّادُ عَلَيْهِ كالرّادُ عَلَيَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنّي لاُكْرِمَنَّ مَثْوي جَعْفَرٍ وَ لاَسُرَّنَّهُ في اَشْياعِهِ وَ اَنْصارِهِ وَ اَوْلِيائِهِ»(1)
به زودي شك‌كنندگان درباره جعفر عليه‌السلام هلاك مي‌شوند هركس او را نپذيرد (يعني خود امام جعفر صادق عليه‌السلام را به امامت نپذيرد و يا سخنش را به اطاعت قبول نكند) مرا (خداوند تعالي را) نپذيرفته سخن و وعده پابرجاي من است كه
1- همان مدرك، ص 472 .

مقام جعفر عليه‌السلام را گرامي دارم و او را نسبت به پيروان و ياران و دوستانش مسرور سازم .
«اَتيحَت بَعْدَهُ مُوسي فِتْنَةٌ عَمْياءُ حِنْدِسٌ لاَنَّ خَيْطَ فَرْضي لا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتي لا تَخْفي وَ اَنَّ اَوْليائي يُسْقَوْنَ بِالْكَأسِ الاَْوْفي مَن جَحَدَ واحِدا مِنْهُم فَقَد جَحَدَ نِعْمَتــي وَ مَــن غَيَّــرَ آيَــةً مِــن كِتابي فَقَدِ افْتَري عَلَيَّ، وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجــاحِــديـنَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ مُوســي عَبْــدي وَ حَبيبــي وَ خِيَــرَتــي»
پس از جعفر عليه‌السلام موسي عليه‌السلام است كه (در دوران او) آشوبي سخت و گيج‌كننده فراگيرد، زيرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولياء من با جامي سرشار سيرآب شوند. و هركس يكي از آن‌ها را انكار كند، نعمت مرا انكار كرده و آن كه يك آيه از كتاب مرا تغيير دهد، بر من دروغ

بسته است.
واي بر دروغ بندان و منكر من، پس از گذشتن آن (دوران بنده و دوست و برگزيده‌ام موسي عليه‌السلام (يعني بعداز فوت موسي بن جعفر عليه‌السلام علي بن موسي عليه‌السلام اســـــت) .
«في عَلي وَلِيّي وَ ناصِري وَ مَن اَضَعُ عَلَيْه أَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَ امْتِحَنُهُ بِالاِْضْطِلاعِ بِها وَ يَقْتُلُهُ عِفْريتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدينَةِ الَّتي بَناهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ اِلي جَنْبِ شَرِّ خَلْقي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنّي لاَسُرِّنَّ بِمُحَمَّدٍ اِبْنِهِ وَ خَليفَتِهِ مِن بَعْدِهِ وَ وارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمي وَ مَوْضِعُ سِرّي وَ حُجَّتي عَلي خَلْقي لا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ اِلاَّ جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْواهُ وَ شَفَّعْتُهُ في سَبْعينَ مِن أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُم قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارِ وَ اَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلي وَلِيّي وَ ناصِري وَ الشّاهِدِ في

خَلْقي وَ اَميني عَلي وَحْيي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِيَ اِلي سَبيلي وَ الْحازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ وَ اُكَمِّلُ ذلِكَ بِابْنِهِ"م ح م د" رَحمَةً لِلْعالَمينَ»
دوست و ياور من و كسي كه بارهاي سنگين نبوت را به دوش او گذارم و

به وسيله انجام دادن آن‌ها امتحانش كنم (اشاره به پذيرفتن امر دشوار ولايت عهـديت كـه تـوسط حضرت امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام انجام شده است).
و او را مردي پليد و گردنكش (مأمون لعنةاللّه عليه) مي‌كشد و در شهري كه (طوس) بنده صالح (ذوالقرنين) آن را ساخته است، پهلوي بدترين مخلوقم (هارون لعنةاللّه عليه) به خاك سپرده مي‌شود، فرمان و وعده من ثابت شده كه: او را به وجود پسرش و جانشين و وارث علمش محمد عليه‌السلام مسرور سازم، او كانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم مي‌باشد، هر بنده به او ايمان آورد،
ولايت (183)
بهشت را جـايگـاهش سـازم و شفـاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش كـه همگـي سـزاوار دوزخ بـاشنـد، بپـذيـرم .
و پسرش علي را كه دوست و ياور من و گواه در ميان مخلوق من و امين وحي مـن اسـت عـاقبـت كـار او را به سعـادت رسانم.
از او به وجود آورم دعوت كننده به سوي راه و مسيرم و خزانه‌دار علمم حسـن (حضـرت امـام حسـن عسكـري عليه‌السلام) را.
و اين سير و مسير را به وجود فرزند او «م ح م د» كه رحمت براي جهانيان است كامل كنم.
در ادامه اين نامه مبارك و مطهر چنين آمده است:
«عَلَيْهِ كَمالُ مُوسي وَ بَهاءُ عيسي وَ صَبْرُ اَيُّوبَ فَيُدَّلُ أَوْلِيائي في زَمانِهِ وَ
(184) ولايت
تُتَهادي رُؤُسُهُم كَما تُتَهادي رُؤُسُ التُّرْكِ والدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خائِفينَ، مَرْعُوبينَ وَجِلينَ، تُصْبَحُ الْاَرْضُ بِدِمائِهِم وَ يَفْشُوا الوَيْلُ وَ الرَّنَهُ في نِسائِهِم اُولئِكَ اَوْلِيائي حَقّا، بِهِم اَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِم أَكْشِفُ الزَّلالَ وَ اَدْفَـعُ الْأصـارَ وَ الْأَغْـلالَ اُولئِـكَ عَلَيْهِـم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحْمَةٌ وَ اُولْئِكَ هُـمُ الْمُهْتَـدُونَ»(1)
او (امام زمان حضرت حجت عجل اللّه تعالي فرجه الشريف) كمال موسي و رونق عيسي و صبر ايوب دارد (يعني تمام خصوصياتي كه انبياء گذشته داشتند و خداوند به آنان اعطاء فرموده بود به صورت كمال يافته و اتم و اكمل در وجود
1- همان مدرك، ص 474 .
ولايت (185)
مبارك و مطهر و نازنين امام عصر ارواحنافداه تجلي يافته و هر آنچه انبياء بزرگ داشتند چندين برابرش در وجود اقدس حضرت صاحب الامر عجل‌اللّه تعالي فرجه پرتو افكن مي‌باشد) در زمان غيبت (حضرتش) او دوستانم خوار گردند (يعني به اعتبار ايمان به حضرت حقّ عزّ اسمه و پيروي از

قرآن و ولايت و دفاع از اوامر و نواهي و انجام واجبات و ترك محرمات توسط دشمنان خدا و پيامبر و ائمه معصومين عليهم‌السلام خوار مي‌شوند) و (ستمگران) سرهاي آن‌ها را براي يكديگر هديه مي‌فرستند، چنان كه سرهاي ترك و ديلم (كه از اسلام خارج هستند و كافر محسوب مي‌شوند) را به هديه مي‌فرستند، ايشان را بكشند و بسوزانند، و آن‌ها ترسان و بيمناك و هراسان باشند، زمين از خونشان رنگين گردد و ناله و واويلا در ميان زنانشان بلند شود، آن‌ها دوستان حقيقي منند. (يعني پيروان
(186) ولايت
حقيقي خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله) به وسيله آن‌ها هر آشوب سخت و تاريك را بزدايم و از بركت آن‌ها شبهات و مصيبات و زنجيرها را بردارم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها باد، و تنها ايشانند هدايت شدگان اين بود ترسيم و ارسال نامه‌ايي نوراني و پرگهر و گرانبها كه از ناحيه مقدّسه حضرت ذوالجلال به پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله براي معرفي ذوات مقدّس اولياء خودش كه به عنوان معرفي ولايت براي هدايت مسلمان‌ها و شيعيان و انسان‌ها تعيين فرموده است.
اگر چنانچه هيچ‌گونه دستوري به عنوان هدايت و ارشاد بشر و مسلمان‌ها جز اين دستورالعمل نيامده بود (كه فراوان آمده) بر تمامي انسان‌ها و مسلمان‌ها و شيعيان فرض و واجب بود تا پيروي و تبعيّت از ولايت اللّه و ولايت نبوي و ولايت
ولايت (187)
علوي را ذرّه‌اي ترك ننمايند تا در گفتار و عمل از پيروان حقيقي آن بزرگواران محسوب شوند. آنچه كه از اين حديث قدسي گرانقدر استفاده مي‌شود اين است كه حضرت حقّ عزّ اسمه خواسته‌اند ولايت حقيقي خود را در جهان در تمامي ابعادش به صورت تكوين و تشريع به وسيله اين خاندان مطهّر و مبارك تثبيت و ترسيم نمايد و انسان‌ها با تبعيت از ولايت آنان سير حركتي خود به سمت ذات مقدّس كبريايي را با هدف مشخص، تعيين نموده و به تكامل حقيقي راه يابند، اكنــون حقيقــت ولايت از زبـان مبـارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را ادامه مي‌دهيم.

بدين ترتيب ضرورت تبعيّت از امام عليه‌السلام از زبان مبارك اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بـــه طـــور واضــح مشخــص مي‌شــود.
(188) ولايت
1 ـ «اِنَ‌اللّهَ بَعَثَ رَسُولاً هادِيابِكِتابٍ ناطِقٍ وَ اَمْرٍ قائِمٍ، لا يُهْلِكُ عَنْهُ اِلاّ هالِكٌ» (1)
همانا خداوند پيامبري راهنما را با كتابي گويا، و دستوري استوار برانگيخت، هلاك نشود جز كسي كه تبهكار است. با چنين بيان گوياي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌خواهند بفرمايند جامع‌ترين و كامل‌ترين كتاب براي هدايت بشر همان قرآن كريم است كه به عنوان معجزه جاويد رسول مكرم اسلام صلوات اللّه عليه بر آن حضرت نازل شده است و به اعتبار همين كتاب مقدّس و تشريع پيامبر عظيم‌الشأن صلي‌الله‌عليه‌وآله ، آرماني‌ترين دستورات متقن را براي هدايت و راهنمايي بشر در طول تاريخ الي يوم‌القيامه تبيين فرموده است و در حقيقت
1- نهج البلاغه، دشتي، خطبه 169، ص 322 .
ولايت (189)
حبل‌اللّه (قرآن) و حبل ولايت و امامت بــراي سعـادت انسان‌ها عرضه شده است.
2 ـ «وَ اِنَّ الْمُبْتَدَعاتِ الْمُشَبَّهاتِ هُنَّ الْمُهْلِكاتُ اِلاّ ما حَفَظَ اللّهُ مِنْها»(1)
و به درستي كه بدعت‌ها به رنگ حقّ درآمده و هلاك كننده شده‌اند مگر اين كه خداوند تعالي ما را از آن‌ها حفظ فرمايد، در هر اجتماعي و زماني عده‌اي براي گريز از حقّ و حقيقت و همچنين شيوه حصارشكني، دستورات و احكام و سنت‌هاي منطبق بر فطرت را برنمي‌تابند و هر آنچه به ميل و رغبت و سليقه خود تشخيص دادند به عنوان بهترين ارزش‌هاي بالنده به خورد فرد و اجتماع مي‌دهند و اين شيوه در ازمنه مختلف تاريخ به وقوع پيوسته و ضدارزش‌ها به جاي
1- نهـــــج البـــلاغـــه، محمـــــد دشتـــــي، خطبـــه 169، ص 333 .
(190) ولايت
ارزش‌هاي والاي فطري و اخلاقي و انساني جايگزين شده و موجبات هلاكت افراد و اجتماع را فراهم آورده و لذا حضرت اين‌گونه موارد را به عنوان بدعت و هلاكت كننده مطرح فرموده و از درگاه حضرت حق درخواست نموده كه خودش حفظ فرمايد.
3 ـ «وَ اِنَّ في سُلْطـــانِ اللّهِ عِصْمَـــةً لاِمْـــرِكُـــم، فَاَعْطُوهُ طاعَتَكُم غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَ لا مُسْتَكْـــــــــرَةٍ» (1)

و همانا حكومت الهي نگهبان و حافظ امور شماست بنابراين زمام امور خود را بي‌آن كه نفاق ورزيد يا كراهتي داشته باشيد به دست امام و رهبر خود
1- همان مدرك، ص 333 .
ولايت (191)
بسپاريد، حكومت وقتي مي‌تواند زمام امور فرد و جامعه را به عهده بگيرد كه از سرچشمه فيض سرمدي به عنوان قانون منطبق بر فطرت نشأت گرفته باشد و از سوي ديگر جوابگوي تمامي نيازها و درخواست‌هاي گوناگون انسان‌ها برمبناي فطرت و حقيقت بوده باشد و لذا حضرت از حكومت الهي و خدايي كه از يك طرف به حبل‌اللّه يعني قرآن كريم منتسب است و از طرف ديگر حضرتش قرآن ناطق و قانون حقيقي اسلام محسوب مي‌شود و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به دستور خداوند تعالي آن بزرگوار را براي هدايت و اجراي اوامر حضرت ذوالجلال در متن زندگي مردم معرفي فرموده است، بنابراين حكومتي كه از سوي خداوند معرفي شده باشد و قرآن قانون لايتغير آن باشد و ترسيم و تبيين كننده آن قانون اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و يا ساير ائمه معصومين عليهم‌السلام باشد مي‌تواند بهترين نگهدارنده و حافظ امور مردم باشد.
(192) ولايت
4 ـ «وَ اللّهِ لَتَفْعَلُنَّ اَوْلَيَنْقُلَنَّ اللّهُ عَنْكُم سُلْطانَ الاِْسْلامِ، ثُمَّ لا يَنْقُلُهُ اِلَيْكُم اَبَدا حَتّي يَأْرِزَ الاْمْرُ اِلي غَيْرِكُم» (1)
و به خدا سوگند اگر در پيروي از حكومت و امام، اخلاص نداشته باشيد، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت كه هرگز به شما باز نخواهد گردانيد و در دست ديگران قرار خواهد داد در حقيقت اعتقاد و اطمينان و اخلاص به امام و رهبر مسلمين يكي از پايه‌هاي اساسي و مهم استمرار حكومت محسوب مي‌شود تا برسد به حكومتي كه امام و ولي امر آن حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام باشد، شايد حضرت امام علي عليه‌السلام مي‌خواهيد بفرمايد حكومتي كه از ناحيه خداوند
1- همان مدرك، ص 333 .
ولايت (193)
معرفي شده و من به عنوان امام و رهبر شما هستم يكي از نعمت‌هاي بزرگ خداوند بر شما مي‌باشد، زماني شكرگزار واقعي اين حكومت هستيد كه از آن با تمام وجود پيروي و تبعيّت نمائيد.

حضرت امام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از علوم بي‌نهايت كه به اراده و مشيت حضرت ذوالجلال عزّاسمه نشأت گرفته بهره كافي و وافي دارند و لذا حضرتش با لسان مبارك خودشان اين‌چنين فرموده‌اند:
1 ـ «وَ اللّهِ لَــوْ شِئْتُ أن أُخْبِــرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُم بِمَخْرَجَهِ وَ مَوْلِجِه وَ جَميعِ شَأنِهِ لَفَعَلْــــتُ» (1)
1- نهج البلاغه، محمددشتي، قسمتي از خطبه 175، ص 330 .
(194) ولايت
ســوگنــد بــه خــدا، اگــر بخــواهــم مي‌تــوانــم هــر كــدام شما را از آغاز و پايان كارش، و از تمام شؤون زندگي، آگاه سازم.
2 ـ «وَ لكِن اَخافُ أن تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله أَلا وَ اِنّي مُفْضِيَهِ اِلَي الْخاصَّةِ مِمَّــن يُــؤْمِنُ ذلِــكَ مِنْــهُ، وَ الَّذي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَاصْطَفاهُ عَلَي الْخَلْقِ، مَااَنْطِقُ اِلاّ صـــادِقـــا»(1)
امّا از آن مي‌ترسم كه با اين‌گونه خبرها نسبت به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كافر شويد، آگاه باشيد كه من اين اسرار گرانبها را به ياران رازدار و مورد اطمينان خود مي‌سپارم، سوگند به خدايي كه محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله را به حق برانگيخت، و او را برگزيد،
1- همـــان مـــدرك .
ولايت (195)
جــز بــه راستــي سخــن نگــويم .
3 ـ «وَ قَدْ عَهِدَ اِلَيَّ بِذلِكَ كُلِّهِ، وَ بِمَهْلِكِ مَن يَهْلِكُ، وَ مَنْجَي مَن يَنْجُو وَ مَآلِ هذَا الأَمْرِ وَ ما أَبْقي شَيْئــا يَمُــرُّ عَلـي رَأسِي اِلاَّ أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ وَ أَفْضي بِهِ اِلَيَّ» (1)
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله همه اطلاعات را به من سپرده است و از محل هلاكت آن كس كه هلاك مي‌شود و جاي نجات كسي كه نجات مي‌يابد و پايان اين حكومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است، هيچ حادثه‌اي بر من نگذشت جز آن كه در گوشم نجوا كرد و مرا مطّلع ساخت.
آزار به حضرت علي عليه‌السلام آزار به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله
و لذا پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هيچ‌گونه اذيت و آزاري را به اين شخصيت بزرگوار جهان
1- همان مدرك .
(196) ولايت
بشريت و اسلام برنمي‌تابد. در سال دهم هجرت، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را براي هدايت مردم يمن و تبليغ

اسلام به آنجا فرستاد حضرت مولا علي عليه‌السلام در اين مأموريت موفقيت بسيار بزرگي را كسب نمودند و با تبليغ و ترويج اسلام عزيز، موجب شد كه سراسر كشور يمن تحت پوشش اسلام درآيد و مردم به اسلام بگروند، يكي از افرادي كه به نام عمروبن شاس معروف بوده است گفته است من در اين سفر همراه علي عليه‌السلام بودم، در باطن خود تصور كردم كه حضرت علي عليه‌السلام نسبت به من بي‌مهري مي‌كند و لذا اين موضوع در دلم مانده بود هنگامي كه به مدينه برگشتم، با هركس كه ملاقات كردم بي‌مهري حضرت علي عليه‌السلام را براي‌افرادبازگونمودم‌تااين‌كه به‌حضورپيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در مسجد رسيدم در كنارش نشستم، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به من رو كرد و فرمود اي

عمرو مرا آزار رساندي، عرض‌كردم «اِنّالِلّه وَ اِنّااِلَيْهِراجِعُون» پناه مي‌برم به خدا و به‌اسلام‌ازاين‌كه‌به‌رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آزار رسانده‌باشم، دراين‌حال‌پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود «مَن آذي عَليّا فَقَد آذاني» كسي كه علي عليه‌السلام را بيازارد، حتما مرا آزرده است. (1) عمروبن شاس مي‌گويد فهميدم كه نمي‌بايست حتي در باطن خود تصور ناروايي نسبت به حضرت علي عليه‌السلام داشته باشم و يا از آن شكايت نمايم كه مـــوجـــب آزار آن حضـــرت و پيـــامبـــر صلي‌الله‌عليه‌وآله شـــود.

1- داستان صاحبدلان، ج 1، به نقل از اعلام الوري، ص 137 .

كيفر آن كس كه دشمن حضرت علي عليه‌السلام است

جابربن‌عبداللّه‌انصاري‌گفته‌است: پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در عرفات بود، حضرت علي عليه‌السلام و من نيز در كنارش بوديم به ما اشاره كرد، نزديك حضرت رفتيم، رسول گرامي اسلامي صلي‌الله‌عليه‌وآله به حضرت علي عليه‌السلام فرمود: انگشت‌هايت را در ميان انگشت‌هايم بگذار، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام انگشت‌ها و كف دستش را بر كف و انگشت‌هاي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نهاد، آن‌گاه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اي علي عليه‌السلام من و تو از يك درخت آفريده شده‌ايم، من ريشه درختم و تو تنه آن درخت هستي، و حسن و حسين عليهم‌السلام شاخه‌هاي آن درختند، كسي كه به شاخه‌اي از اين شاخه‌ها دست يابد خداوند او را داخل بهشت مي‌كند، اي علي اگر امت من روزه بگيرند به گونه‌اي كه بر اثـر روزه مثـل كمـان شـونـد ولي با تو دشمن باشند خداوند آن‌ها را بر

صورت به جهنم مي‌افكند. (1)

هر كدام از انسان‌ها كه از نظر علمي و توان و درك و فهم عميق نسبت به علوم مختلف در جهان آگاه باشند نمي‌توانند همچون اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در بحر موّاج علوم مختلفه خودنمايي كنند تا برسد به علوم بحري و بري و كيهان و كهكشان، كه در برابر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ضعيف‌ترين و نازل‌ترين و بايد گفت كه مقايسه كردن معصوم و غير معصوم فاقد ارزش است. حضرت در مورد قدرت لايزالي حضرت حقّ چنين مي‌فرمايد:

1- داستان صاحبدلان، به نقل از مناقب ابن مغازلي شافعي .

«لَم يَكُن مِن قَبْلِ ذلِكَ كائِنا، وَ لَوْ كانَ قَديما لَكانَ اِلها ثانِيا. لا يُقالُ: كانَ بَعْدَ اَنْ لَمْ يَكُن، فَتَجْرِيَ عَلَيْهِ الصِّفاتُ الْمُحْدَثاتُ، وَ لا يَكُونُ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ فَصْلٌ، وَ لا لَهُ عَلَيْها فَضْلٌ، فَيَسْتَوِيَ الصّانِعُ وَ الْمَصْنُوعُ، وَ يَتَكافَأَ الْمُبْتَدَعُ وَ الْبَديعُ»(1)

پيش از او چيزي وجود نداشته وگرنه خداي ديگري مي‌بود، نمي‌شود گفت: «خدا نبود و پديد آمد» كه در آن صورت صفات پديده‌ها را پيدا مي‌كند و نمي‌شود گفت: بين‌خدا و پديده‌هاجدايي‌است" و "خدا بر پديده‌ها برتري

1- نهج‌البلاغه، محمد دشتي، خطبه 186، ص 364 .

دارد" تا سازنده و ساخته شده همانند يكديگر تصور شوند و خالق و پديدآمده با يكديگر تشبيه گردند.

كمال ولايت حضرت مولا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام هميشه در توحيد متبلور بوده است و اين مورد در جنگ‌ها و غير جنگ‌ها يكسان مي‌باشد. حضرت در يكي از خطبه‌هايي كه نسبت به حرف فردي كه گفته بود اميرالمؤمنين در جنگ سستي مي‌نمايد يا سستي كرده است چنين مي‌فرمايد:
«و لَعَمْـــري مـــا عَلَـــيَّ مِـــن قِتـــالِ مَـــن خـــالَفَ الْحَقَّ و خابَطَ الْغَيَّ مِن اِدهـــانٍ وَ لا اِيهـــانٍ» (1)
1- نهـج البـلاغه، محمد دشتي، خطبه 24، ص 70 .

حضرت در اظهار ثبات قدم و ايستادگي خود بر مبناي اعتقاد توحيدي ولايت بـــه ســاحـت مقـدّس حضـرت حـقّ عـزّاسمه چنين مي‌فرمايد:
به جان خودم سوگند در جنگيدن با كسي كه با حق مخالفت كرده است و در راه ضلالت و گمراهي قدم زده است مسامحه و سستي نمي‌كنم.
در اين فـــراز از خطبـــه چنـــدين مورد را گوشزد مي‌فرمايد:
1 ـ با شـدّت بـه مخـالفـان حملـــه مي‌كنـد و تهديد مي‌نمايد.
2 ـ با عزم راسخ و قوي خواستار جنگ و ستيز با دشمنان و مخالفان حقّ است.
3 ـ از هرگونه سازش و مجامله و معامله سياسي و همچنين سازش سياسي

بـــر ســـر حـــقّ و حقيقـــت افـــراد را مـأيـــوس مي‌نمـــايـــد.
4 ـ ذهـــن و فكـــر بسيـــاري از افـــراد را بـــراي تسليـــم شـــدن در بـــرابـــر دشمـــن را بـــا پـــرداختـــن رشـــوه و امثالهم و اين كه امام عليه‌السلام با چنين معاملاتي بيگـــانـــه اســـت خـــالـــي مي‌نمايد.
5 ـ امام عليه‌السلام با توصيه به تقواي الهي و همراهي كردن يارانش با او توحيد افعـــالـــي را متـــذكّـــر مي‌شـــوند.
امام عليه‌السلام با چنين جملات قوي و كوبنده‌اي عدم سازش خود با مخالفان حقّ را آشكار مي‌فرمايد و جلوي جو سازي‌هاي دشمنان آگاه و دوستان نادان را با قوّت و شهـــامـــت و شجـــاعـت ســـدّ مي‌نمـــايـــد. زيـــرا افـراد دوگـونه عمل مي‌كنند:
1 ـ عده‌اي از افراد از روي آگاهي، مسير حق را به صورت خلاف ادامه

مي‌دهند و مطالب و مقاصد خود را بر اساس آگاهي از آنچه كه در نظر

دارند انجام مي‌دهند و به طور كلي مي‌فهمند كه چه مقصد و مقصودي دارند و چگونه مي‌خواهند به منافعشان نايل آيند.
2 ـ عده‌اي ديگر از روي جهل و ناداني و اشتباه و بدون اين كه بفهمند و بدانند و تأمل و تعقل كنند مسيري را طي مي‌كنند كه در گمراهي و بدبختي و سيه‌روزي غوطه‌ور مي‌شوند و لذا با كلماتي همچون مجامله و مداهنه و ايهان جلوي تحركات اين‌گونه افراد نادان را هم سد مي‌نمايد و لذا حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در كلمات قصار خود چنين مي‌فرمايد: «لا يُقيمُ أَمْرَ اللّهِ سُبْحانَهُ اِلاّ مَن لا يُصانِعُ وَ لا يُضارِعُ وَ لا يَتَّبِعُ الْمَطامِعَ» (1) فرمان خداوند را تنها كسي مي‌تواند اجرا كند
1- پيام امام، ج 2، كلمات قصار 110، ص 71 .

كه نه سازشكار باشد و نه به روش اهل باطل عمل كند و نه پيرو فرمان طمع باشد، بنابراين حضرت امام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام درس توحيد افعالي را به صورت آشكار با بيانات شيوا و فصيح خود، به عنوان تقوا و پرهيزگاري بيان مي‌فرمايد: «وَ فِرُّوا اِلَي اللّهِ مِنَ اللّه
تقوا كه همان حالت خداترسي باطني و جهت‌گيري معنوي و دروني در مخالفت با گناه و توجه به طاعت و بندگي پروردگار است، سرچشمه اصلي تمام نيكي‌ها و خوبي‌هاست و لذا در رأس تمام توصيه‌هاي اخلاقي و اجتماعي و فرهنگي و خانوادگي و ديني مطرح شده است و حضرت توصيه مي‌فرمايد از

خداوند به سوي او فرار كنيد، يعني از غضب و سخط او به سوي رحمت و از عصيانش به سوي اطاعت و از عذابش، به سوي ثواب، و از نغمتش به سوي نعمت، و اين تعبير بسيار ظريف و لطيفي است، چرا كه انسان، هر مشكلي در اين جهان پيدا مي‌كند، از ناحيه اعمال او و آثاري است كه خدا براي آن اعمال قرار داده است، پس مشكلاتش، به يك معنا، از سوي او است و مجازاتي است از ناحيه او، لذا انسان براي حل مشكلات راهي جز اين ندارد كه به سوي او فرار كند، زيرا «لا مُؤَثِرَ فِي‌الوجودِ اِلاَّاللّه هرخير و بركت و نجاتي كه هست از ناحيه او است. (1)
آرزوهاي دراز و هواپرستي
1- پيـــام امـــام حضـــرت آيـــة اللّه العظمـــي مكـارم شيـرازي، ج 2، ص 72 .

از مهمترين عواملي كه انسان را از سعادت ابدي محروم مي‌نمايد و از ريشه و بن زندگي حقيقي يك انسان را مضمحل و نابود مي‌نمايد هواپرستي يعني از روي خواسته‌هاي شيطاني و هواي نفس خود عمل

نمودن است و از سوي ديگر آرزوهــاي دور و دراز خــود را بــا تبعيّــت از هــواي نفس، دنبـال كردن است.
درباره خطرات عظيم و سخت هواپرستي كه بزرگ‌ترين مانع راه سعادت انسان است. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در خطبه بيست و هشتم بيانات زيبايي دارند كه قابل تأمل و بررسي و عمل مي‌باشد، فرد يا افرادي كه بدون قيد و شرط تسليم محض شهوات و خواسته‌هاي خود مي‌شوند، به‌طور كلي از حقيقت دين و فضايل انساني فاصله مي‌گيرند، در اين مورد قرآن كريم، به پيامبرانش هشدار مهمّي داده است، آن جا كه به حضرت داوود خطاب مي‌كند .
(208) ولايت
«وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوي فَيُضِلَّكَ عَن سَبيلِ اللّهِ»، از هواي نفس، پيروي نكن كه تو را از طريق حق گمراه مي‌سازد .(1) هواپرستي و تبعيت از هواي نفس چشم و گوش انسان را كور و كر مي‌كند و عقل و فكر را تحت‌الشعاع غرائز حيواني قرار مي‌دهد. و او را از شناخت حقايق هستي دور مي‌سازد و از تبيين و تحليل بديهي‌ترين مسايل اساسي بازمي‌دارد. هواي نفس يك بت خطرناك و مسمومي است كــه دنيــا و آخــرت انســان را تبـاه مي‌سازد.
«قال اللّه تبارك و تعالي: اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَـذَ اِلهَهُ هَويهُ وَ اَضَلَّهُ اللّهُ عَلي عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلي سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلي بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللّهِ اَفَلا
1- پيـام امــام، ج 2، آيـــه 26 / سوره ص، ص 197 .
ولايت (209)
تَذَكَّرُونَ». آيا ديديد آن كس را كه معبودش را هواي نفس خويش قرار داده؟ و خداوند او را با علم (به اين كه شايسته هدايت نيست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مُهر نهاده و بر چشمش پرده افكنده، با اين حال چه كسي مي‌تواند غير از خدا، او را (در سايه توبه و بازگشت) هدايت كند، آيا متذكّر نمي‌شويد؟ (1) و همچنيــن اســت آرزوهــاي دور و دراز كه هميشــه فــراتــر از عمر و امكان قدرت آدمي است و غالبا انسان‌ها به آن نمي‌رسند و در هنگام جان دادن با زجر فــراوان از دنيــا مي‌روند.
آرزوهاي دراز يكي از خطرناك‌ترين و بدترين دشمنان سعادت انسانند.
1- 23 / جـــــاثيـــــــه .
(210) ولايت
آرزوهاي طولاني حدّ و مرز مشخصي ندارند و انسان را از هدايت مهمّي كه براي ارتقاء تكامل او مهيا شده است بازمي‌دارد، و تمام قدرت فكري و جسمي انسان را به سمت خود معطوف مي‌كند و تا آخرين دقايق و لحظات عمر در خيالات واهي خود دست و پا مي‌زند. و امواج غرور و غفلت

او را در گرداب هولناك بدبختي و سيه‌روزي به‌طور مستمر مي‌چرخاند. امير المؤمنين علي عليه‌السلام در كلمات قصار خودشان چنين فرموده‌اند: «مَن اَطالَ الْاَمَلَ اَساءَ الْعَمَل» آن كه آرزوهاي خود را دراز نمايد، مرتكب اعمال بدي خواهد شد. (1)

1- كلمات قصار نهج البلاغه، شماره 36 (به نقل از پيام امام، ج 2، ص 198)، همان مدرك، ص 199 .

ولايت (211)

اين مسأله به قدري اهميّت دارد كه امام معصوم حضرت مولي الموحدين حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در خطبه 81 آن را مورد توجه عميق قرار داده است. حضرت مي‌فرمايد: «اَيُّهَا النّاسُ! الزَّهادَةُ، قِصَرُ الْاَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحارِم» اي مردم! زهد در سه چيز خلاصه مي‌شود: كوتاهي آرزوها، و شكرگزاري در مقابل نعمت‌ها و پرهيز از گناهان.

امام عليه‌السلام با ترسيم برخي عوامل بازدارنده نسبت به ارتقاء و تكامل انسان به سوي معنويت و تقوا و زهد، راه و مسير هدايت انسان را با كلام آسماني و ملكوتي خويش هموار ساخته است.

امّا دريك خطبه خصوصيات و ويژگي‌هاي زمان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را با وجود

(212) ولايت

غربتي كه حاكم بر آن زمان بود و همچنين هيچ‌كس جز او (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) قدرت مقابله با طوفان‌ها و حوادث و تندبادهاي خطرناك كه توسط دشمن برنامه‌ريزي و ساماندهي و هدايت مي‌شد را نداشت. خدمات قوي و پرطراوت و دشمن‌شناس حضرت آنقدر محكم و با اراده و پرتحركت انجام مي‌گرفت كه هيچ‌كس قدرت چنين برخوردي را به خود نمي‌داد.

«قالَ اَميرُالْمؤمِنين عَليٌّ عليه‌السلام : فَقُمْتُ بِالْاَمْرِ حينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حينَ تَعْتَعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِاللّهِ حينَ وَقَفُوا» (1) من (براي دفاع از اسلام) قيام كردم، در حالي كه در آن زمان ديگران به سستي گراييده بودند، و آن‌گاه كه

1- پيام امام، ج 2، خطبه 37، ص 383 .

همگي خود را پنهان كرده بودند، من آشكارا به ميدان آمدم و آن روز كه ديگران لب فروبسته بودند، من سخن گفتم، در حقيقت حضرت مي‌خواهند بفرمايند من (براي ياري دين اسلام با هماهنگي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله) بپاخاستم و اين كمك و ياري در زماني بود كه مسلمين ضعيف و ناتوان بودند و اين ضعف و ناتواني اعم از ضعف ايمان، ترس، بي‌تفاوتي و عجز و ناتواني جسمي و روحي افراد تازه مسلمان و همچنين ناآگاهي نسبت به مسايل و مباحث علمي و ديني و عقيدتي مسلمانان از جمله موارد ضعف به شمار مي‌آمد. مسايل و احكام دين به وسيله زبان گوياي من بيان مي‌شد، زماني كه مسلمانان در بيان و انجام آن وامي‌ماندند، و به نور هدايت حضرت ذوالجلال هر مجهولي را كه به مصلحت اسلام و مسلمين بود آشكار مي‌نمودم، گرچه تمامي مجهولات نزد من (اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام)

معلوم بود.

در صورتي كه در آن زمان مردم، حيران و سرگردان بودند. يعني مردم در بيان و انجام مسائل و مشكلات فردي و خانوادگي و اجتماعي و اقتصادي و قضايي و سياسي و حكومتي، وقتي به بن‌بست مي‌رسيدند، در حقيقت حلاّل مشكلات جامعه من بودم. «وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُم صَوْتا وَ أَعْلاهُم فَوْتا فَطِرْتُ بِعِنانِها وَ اسْتَبْدَدْتُ بِرِهانِها، كَالْجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ الْقَواصِفُ وَ لا تُزيلُهُ الْعَواصِفُ، لَم يَكُن لِاَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ وَ لا لِقائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ»(1) و صدايم از همه آهسته‌تر بود (فرياد و جنجال نمي‌كردم) ولي از همه پيشگام‌تر بودم، لذا بر مركب پيروزي سوار شدم،

1- نهج البلاغه، محمد دشتي، خطبه 37، ص 90 .

زمامش را به دست گرفته، به پرواز درآمدم و در اين ميدان مسابقه بر ديگران پيشي‌گرفتم، مانند كوهي كه تندبادها قدرت شكستن آن را ندارند و طوفان‌ها نمي‌توانند آن را از جا بركنند، پابرجا ايستادم، اين در حالي بود

كه هيچ‌كس نمي‌توانست عيبي بر من بگيرد و هيچ سخن چيني جاي طعنه در من نمي‌يافت. حضرت اوصافي بيان مي‌فرمايند كه در حقيقت خودشان را وصف نمودند، آنجا كه توصيف فرمودند از همه خاموش‌تر امّا در سبقت كمالات از تمام مردم برتر و افضل‌تر بودم، يعني در عالي‌ترين مراتب كمال و معنويت قرار داشتم. به وسيله افضل‌ترين فضائل، پرواز معنوي و روحي داشتم، مرتبه هيچ‌كس در فضايل و مكارم اخلاق به من نرسيد، و لذا براي گشايش مشكلات به سرعت حاضر مي‌شدم. و در برابر هرامري با استقامت و ثبات قدم داشتم. همانند كوه‌ها كه
(216) ولايت
بادهاي شكننده و تند و سخت آن را از جا نمي‌جنبانند، در تمام امور هيچ‌كس نتوانست از من عيب و نقصي بگيرد. اين جملات و كلمات حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام با شرح و تفسيري كه شارحان بزرگوار نهج‌البلاغه بيان كرده‌اند در سه زمان قابل تأمل و بررسي و صحيح است:
1 ـ در صدر اسلام و زمان پيامبر عظيم‌الشأن صلي‌الله‌عليه‌وآله كه آغاز ظهور اسلام است و در آن ايام از مردان، اوّل كسي كه به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ايمان آورد، حضرت علي عليه‌السلام بود و در آن زمان اسلام و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله غريب بودند و طرفداران و مؤمنان به آن حضرت بسيار اندك و دشمنان فراوان و قوي و نيرومند و لذا شخص بزرگوار اميرمؤمنان حضرت علي عليه‌السلام در تمامي صحنه‌ها و جلوه‌هاي اجتماعي و فرهنگي و رزمي با تمام وجود كنار رسول مكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله بود و از اسلام و قرآن و
ولايت (217)
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله دفاع جانانه مي‌كرد. به عنوان مثال:
1/1 ـ در يــوم الـدّار تنها فردي كه از رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله پشتيباني و دفاع و حمــايت كــرد اميــرالمــؤمنيــن علي عليه‌السلام بود.
2/1 ـ در ليلةالمبيت تنها كسي كه با تمام وجود، جانش را در طبق اخلاص نهاد و در بــرابــر خطــرهــاي جــدي و خطــرنــاك از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله حمايت و دفاع كــرد شخــص اميــرالمــؤمنيــن علي عليه‌السلام بود.
3/1 ـ درجنگ خيبرچگونه با درايت و فطانت و شجاعت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام دژهاي مستحكم يكي پس از ديگري فتح شد و عده‌اي با ناتواني اقرار به ضعف نمودند.
4/1 ـ در جنگ احزاب كه اعراب بزرگ‌ترين و قوي‌ترين مرد نيرومند خود را
(218) ولايت
به عرصه مبارزه با اسلام آورده بود و هيچ‌كس از سربازان كه در لشگر اسلام حاضر بودند قدرت مقابله و مبارزه با عَمْربن عَبْدُوَدْ را نداشتند و از

ترس، خود را پشت سر ديگران پنهان مي‌كردند، امّا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در برابر او ايستاد و او را مغلوب و به هلاكت رساند كه تاريخ فراموش نكرده و نمي‌كند.
2 ـ در زماني كه ايام خلافت خلفا بود و از كوچك‌ترين مسئله تا بزرگ‌ترين مورد حكومتي كه براي آنان پيش مي‌آمد فقط و فقط به دست باكفايت و تدبير ولايت معصــوم يعنـي اميـرالمؤمنين علي عليه‌السلام حل و فصل مي‌گرديد.
جمله معروف خليفه دوّم كه بيش از هفتاد بار عنوان كرده بود و مورخين چه شيعه و چه سني آن را نوشته‌اند كه «لَوْلا عَليٌّ لَهَلَكَ عُمَرْ» اگر علي عليه‌السلام نبود عمر هلاك مي‌شد و يا در كتب شيعه و اهل سنت به صورت‌هاي ديگر نقل شده است
ولايت (219)
كه عمر بن خطاب گفته است «اَللّهُمَّ لا تَبْقِني لِمُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَها اَبُوالْحَسَن»(1) خداوند آن روز كه مشكلي پيش آيد و ابوالحسن، علي‌بن ابيطالب، براي حل آن حاضر نباشد، مرا زنده نگذارد، و لذا از روزي كه خلافت حقيقي و واقعي حضرت را غصب كردند و خانه‌نشين شد، هرگونه خدمتي كه از دست مباركش برآمد انجــام داد و بــراي جلــوگيــري از انحراف دين اسلام كمترين و كوچك‌ترين تعلّلــي را روا نــدانســت .
3 ـ يك احتمال ديگر وجود دارد كه شايد چنين جملاتي را حضرت مولاي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام ، بعد از آن كه عثمان با طوفان‌هاي مرگباري روبرو شد و
1- پيام امام، ج 2، ص 387 .
(220) ولايت
بعد از شكست برنامه‌هاي او و بعد از كشته‌شدنش فرموده باشد. در آن دوران شيرازه جامعه اسلامي از هم پاشيده بود و در آن آشفته بازار، منافقان و بازماندگان عصر جاهليّت و مشركان عرب، اعم از اين كه خود را به ظاهر مسلمان مي‌دانستند يا نمي‌دانستند براي ريشه‌كن كردن بقاياي اسلام ناب به تكاپو درآمدند، در آن زمان مسلمانان راستيني، تنها نقطه اميد و اتكالشان به اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بود، آري او بود كه قيام كرد و اسلام و مسلمانان را از خطر پراكندگي و نفاق رهايي بخشيد و لذا با كمال قدرت و صلابت و هيبت ولايتي و شجاعت علوي مي‌فرمود: «فَقُمْتُ بِالاَمْرِحينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حينَ تَقَبَعُّوا وَ نَطَقْتُ حينَ تَعْتَعُوا» (1)
در آن زمان كه ديگران به سستي و تنبلي كشيده شده
1- همان مدرك، ص 384 .
ولايت (221)
بودند (و قدرت دفاع از اسلام را به هر دليلي نداشتند و يا نمي‌خواستند)

من (براي دفاع از اسلام) قيام كردم و آن‌گاه كه همگي خود را پنهان كرده بودند، من آشكارا به ميدان آمدم و آن روز كه ديگران لب فروبسته بودند، من سخن گفتم. علماي علم لغت مي‌گويند: تَطَلَّعْتُ يعني گردن كشيدن بر جستجوي چيز و از ماده طلوع گرفته شده و به معناي ظهور و بروز مي‌آيد و همچنين تَقَبَعُّوا از ماده قبع، به معناي داخل كردن سر در لباس و به تعبيري ديگر، سر در لاك خود فروبردن و خود را از حوادث پديده آمده دور نگهداشتن .(1)
وَ تَعْتَعُوا هم از ماده «عتع» به معناي لكنت زبان شديد داشتن گرفتار شده
1- همان مدرك، ص 385 .

است و لذا افرادي كه داراي لكنت زبان هستند با فشار و حركات بسيار شديد (در عين اضطراب و دلهره) مي‌خواهند منظــور خــود را بفهمــانند. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در آن‌چنان زماني قيام كرد و از حق و حقيقت و اسلام ناب دفاع نمود.

در دوران عثمان بن عفان مردي خدانشناس و بي‌دين پيش او آمد در دستش كاسه سر آدم كافر مرده‌اي بود به عثمان و حاضران گفت: شما مسلمانان ادعا مي‌كنيد كه آتش اين را مي‌سوزاند و در قبر عذاب و شكنجه مي‌شود، من دستم را بر روي اين مي‌گذارم ولي احساس حرارت و گرمي آتش را نمي‌كنم، عثمان از پاسخ وي عاجز شد و سكوت اختيار كرد و كسي را به دنبال حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرستاد تا آن حضرت را فراخواند. هنگامي كه
ولايت (223)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تشريف آورد، ديد عثمان با گروهي از مسلمانان نشسته‌اند، عثمان رو كرد به آن مرد و گفت، مطلب خود را تكرار كن.
مرد سخنانش را دوباره گفت، پس از آن عثمان به اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام گفت: يا اباالحسن جواب اين مرد را بگو.
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: براي من چخماق و سنگ بياوريد، مرد سائل و حاضران به آن بزرگوار مي‌نگريستند كه چگونه پاسخ خواهد داد وقتي كه آن دو را (سنگ و چخماق) آوردند. حضرت گرفت و آتش‌زنه را بر سنگ زد، جرقه‌اي از آن توليد شد و آتش جهيد، سپس حضرت علي عليه‌السلام به آن مرد فرمود: دست خود را روي سنگ بگذار، او هم گذاشت و پس از آن فرمود، دست خود را روي چخماق قرار بده. او هم چنين كرد، حضرت فرمود: آيا از اين دو احساس حرارت و گرمي
(224) ولايت
آتش را مي‌كني؟ در اين هنگام كه مرد سائل مسئله خود را حل شده ديد حيران و سرگشته شد و مات و مبهوت گرديد، در اين جا بود كه عثمان همان تعبير عمربن خطاب را تكرار كرد و گفت: اگر علي عليه‌السلام نبود هر آئينه عثمان هلاك مي‌شد. (1)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام كه خود ولايت سرمدي حضرت حقّ جلّ و جلاله مي‌باشد و از سرچشمه علم و حكمت و كمال و معرفت بهره‌مند مي‌باشد و علوم اولين و آخرين را، حضرت حقّ در اختيار او قرارداده است به اعتبار همين افاضات رباني است كه در بالاي منبر در برابر مردم مي‌فرمود: «فَاسْئَلُوني قَبْلَ اَن تَفْقِدُوني» (2)، پس اي مردم هر آنچه مي‌خواهيد (از علوم مختلف و موضوعات
1- داستان‌هاي علوي، ص 10، به نقل از الغدير، ج 8، ص 214 .

2- نهج البلاغه، فيض‌الاسلام .
ولايت (225)
گوناگون و مطالب مختلف) از من بپرسيد، پيش از آن كه مرا نيابيد، و همچنين حضرتش از وفور علم و كثرت دانش خود به كميل بن زياد نخعي خبر داد و با دست مبارك به‌سينه خوداشاره‌فرمود: «هااِنَ‌هُنالَعِلْماجَمّالَوْاَصَبْتُلَهُحَمَلَةً»(1)، راستي كه در نيمه من دانش انبوه و ژرفي است اي كاش كساني را مي‌يافتم كه مي‌توانستند آن را بياموزند . آري اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است كه چنين توصيف ولايت خود مي‌نمـايـد و هيـچ‌كس قـدرت چنين بياني (جز معصوم عليه‌السلام) را ندارد.
«فَطِرْتُ بِعِنانِها و اسْتَبَدَدْتُ بِرِهانِها» (2) حضرتش مي‌فرمايد: من در آن
1- نهج البلاغه، ترجمه مرحوم محمّد دشتي، ص 658، حكمت 147 .
2- همان مدرك، خطبه 37، ص 90 .
(226) ولايت
زمان بر مركب پيروزي سوار شدم، زمامش را به دست گرفتم و به پرواز درآمدم و در ايـن ميـدان مسـابقـه بـر ديگـران پيشـي گـرفتـم.
در اين فراز كلمه‌اي به كار رفته است به نام رِهان كه از ماده رَهْن به معناي گذاشتن چيزي نزد ديگري است و لذا وثيقه و بدهكاري را رهن مي‌گويند. منظور حضرت اين است كه جايزه اين مسابقه الهي را من به تنهايي بردم. اين از معجزات قوي و قدرتمند آن بزرگوار است كه چنين مي‌فرمايد. حضرت از كوچك‌ترين مسايل فردي، اجتماعي، خانوادگي و فرهنگي و سياسي و حكومتي تا بزرگ‌ترين مسائل غامض و پيچيده زمان خود و آنچه مربوط به آيندگان و
ولايت (227)
اسلام و جامعه مسلمين و انسان‌ها تا قيامت مي‌باشد را به طور گسترده و جامع بيان فرموده و به يادگار گذارده است و اين همان ترسيم ولايت اللّه از لسان ولايت معصوم است كه قوانين اسلام عزيز را براي اجراء در متن زندگي انسان‌ها و مسلمان‌ها به‌طور كامل و جامع فراهم آورده است. و لذا چه در ايام حكومت پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و چه در دوران بعد از آن بزرگوار و عزيز كه با مظلوميت اسلام و مسلمين سپري شد هيچ‌كس در هيچ‌زماني نتوانست از شيوه زندگي فردي و خانوادگي و اجتماعي و حكومتي حضرت كوچك‌ترين و كمترين ايراد و اشكال را بگيرد، همان‌گونه كه خود حضرت فرموده است: «كَالْجَبَلِ لا تُحَّرِكُهُ الْقَواصِفُ وَ لا تُزيلُهُ الْعَواصِفُ» (1) من همانند كوهي كه تندبادها قدرت
1- همان مدرك، ص 385 .
(228) ولايت

شكستن آن را ندارد و طوفان‌ها نمي‌تواند آن را از جاي بركند پابرجا ايستادم «لَم يَكُـن لاِحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٍ وَ لا لِقائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٍ» (1)
اين در حالي بود كه هيچ‌كس نمي‌توانست عيبي بر من بگيرد و هيچ سخن‌چيني جاي طعنه در من نمي‌يافت . علماي علم لغت مي‌گويند مَهْمَزْ از ماده هَمْز به معناي فشردن و فشاردادن است و لذا فردي كه مورد عيب‌جويي و يا تهمت قرار مي‌گيرد، تحت فشار واقع مي‌شود، يعني جايي براي عيب‌جويي در حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام وجود نداشت و مَغْمَزٍ هم از ماده غمز اين هم به معناي فشردن يا گازگرفتن آمده است.
به همين مناسبت در بسياري از موارد به
1- همان مدرك، ص 385 .

عنوان عيب‌جويي به كار مي‌رود و غمّاز هم به معناي عيب‌جو و غيبت‌كننده آمده است، در حقيقت دشمنان و دوستان نادان و منافقان هم در آن زمان و در طول تاريخ دنبال كمترين عيب از امورات مختلف زندگي شخص و شخصيت مولي‌الموحدين اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام برآمدند، امّا نتوانستند كوچك‌ترين اشكال و عيبي وارد نمايند و اين از عظمت بزرگ شخصيت جهان اسلام مي‌باشد كه هيچ كس نمي‌تواند همانند او باشد (جز معصومين عليهم‌السلام).

امام معصوم حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در تمامي ابعاد شخصيتي سرآمد تمامي انسان‌هاي تاريخ و بشريت و انسان‌هاي مؤمن مي‌باشد، امّا به تعبير و بيان مبارك حضرت، دو محور مهمّ توحيد و اخلاص از ويژگي‌هاي
(230) ولايت
خاص آن بزرگوار محسوب مي‌شود، باز هم از لسان مبارك حضرت توحيد و اخلاص را مورد بررسي قرار مي‌دهيم. شايد همگان به توفيق حضرت ذوالجلال و عنايت ويژه حضرت مولي‌اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام درس حقيقي و واقعي و پند عقيدتي و فرهنگي بگيرند.
مظلوميت اوّل مظلوم جهان
ضايعه عظيم و بزرگي كه بر جهان بشريّت و اسلام از حذف اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام وارد شد از چند بعد قابل بررسي و دقت‌نظر مي‌باشد.
1 ـ از نظر بُعْد علمي، زماني كه به نهج‌البلاغه گرانقدر و ارزشمند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نگاه مي‌كنيم، مي‌بينيم حضرت مولي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام در مدت كوتاه خلافتش، خطبه‌ها و نامه‌ها و كلمات قصار حضرتش
ولايت (231)
مملوّ از آبشارهاي شيوا و گويا و پرنغز و عظيمي است كه اگر آن بزرگوار و يگانه دهر فرصت يافته بود، چه آثار ارزشمند و بزرگي براي مسلمانان و جهان اسلام و بشريت به ارمغان گذارده، امّا جنايت‌كاران تاريخ اسلام و بشريّت اين فرصت گرانبها و فيض عظيم را از بشريّت و مسلمانان براي هميشه سلب نمودند كه هرگز قابل جبران و برگشت نمي‌باشد، اين از اخلاص و عظمت روحي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بود كه با كمال ارادت و ادب نسبت به سخنان پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله كه فرمود: علي جان (عليه‌السلام) اگر در مورد خلافت تو بحث و مشاجره و نزاع شد براي حفظ اسلام سكوت را انتخاب كن و حضرت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بر مبناي همين دستور مبارك نبوي صلي‌الله‌عليه‌وآله سكوت فرمود و از حقّ مسلّم و قطعي خود كه همان استمرار حكومت و ولايت و رهبري اسلام بعد
(232) ولايت
از رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله بود صرف‌نظر كرد و امّا اين كه عده‌اي در آن زمان و يا اكنون و شايد در آينده مطرح نمايند كه چرا بحث حكومت

علوي را مي‌نمائيد و چرا وحدت مسلمين را خدشه‌دار مي‌كنيد. به جاي اين مقولات، از برخورد با دشمن بزرگ غافل مي‌شويم و موجبات تفرقه بيشتر براي مسلمين فراهم مي‌آوريم بايد چنين پاسخ گوئيم كه حقيقت اسلام ناب در روز غدير خم توسط رسول گرامي اسلام در مقابل اكثريت قريب به اتفاق مسلمانان طرح، و همگان اين طرح را كه از ناحيه حضرت حقّ تنظيم و تدوين شده بود و توسط پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله پياده شد قبول و مورد تأئيد و اتفاق نظر همگان قرار گرفت، گرچه گروه نفاق و دو روي چهرگان منافق صفت در همان زمان و بعد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله حريم ولايت خداوندي و نبوي و علوي را شكستند و اسلام را از بستر حقيقي آن جدا كردند و صاحب ولايت اصيل يعني

امير المؤمنين علي عليه‌السلام را با توطئه‌هاي گوناگون و خفقان‌آور خود به سكوت كشاندند و خانه‌نشين كردند. و مسلمانان را به سرگرداني در طول تاريخ و الي يوم يبعثون دچار نمودند و از حقيقت اسلام و ولايت براي هميشه جدا كردند، امّا توحيد و وحدانيّت اميرالمؤمنين عليه‌السلام همراه و همگام با اخلاص حضرتش آن‌چنان طوفان حوادث را در هم شكست كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام به عنوان قهرمان حقيقي و واقعي تاريخ، و الگوي جهان نماي، تمامي انسان‌ها در طول تاريخ بشريت مي‌درخشد .

«عمر و جاثليق و ابوبكر»
از سلمان فارسي نقل شده است كه: چون رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله رحلت فرمود، و
(234) ولايت
ابوبكر به عنوان خليفه تعيين شد، جماعتي از نصارا در حالي كه پيشاپيش آنان جاثليق از علماي نصراني حركت مي‌كرد، وارد مدينه شدند، جاثليق در مناظره قوي بود و محفوظاتي از تورات و انجيل هم داشت. آنان نزد ابوبكر آمدند، جاثليق آغاز به سخن كرد و گفت: ما در انجيل خوانده‌ايم، كه پس از عيسي عليه‌السلام پيامبري خواهد آمد و از ظهور محمدبن‌عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز آگاه شده و شنيده‌ايم كه او اظهار نبوّت كرده است. لذا شخصيت‌هاي مذهبي ما جمع شدند و مرا انتخاب كردند، تا براي تحقيق اين مسأله به مدينه بيايم. امّا گويا پيامبر شما از دنيا رفته است و ما در كتاب‌هاي آسماني خوانده‌ايم كه هيچ پيامبري از دنيا نمي‌رود، مگر اين كه اوصياء خود را به امّت معرفي مي‌كند، تا امّت از آنان كسب نور كنند و در مشكلات به ايشان مراجعه نمايند. حال كه شما وصيّ پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هستيد، از شما
ولايت (235)
سؤال مي‌كنيم.
در اين جا عمر گفت: ايشان (ابوبكر) خليفه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله است.
جاثليق دو زانو نشست و پرسيد: «اي خليفه! امتياز شما بر ما چيست؟ ما آمده‌ايم تا اين سؤال را بپرسيم». ابوبكر گفت: «ما مؤمن هستيم و شما كافر، و مؤمن بهتر از كافر، و ايمان بهتر از كفر است». (1)
جاثليق گفت: «اين فقط ادّعاست و براي اثبات آن بايد دليل بياوري. بگو ببينم آيا تو در نظر خدا مؤمني، يا در نظر خودت؟»
ابوبكر گفت: «من به نظر خودم مؤمنم، و نمي‌دانم به نظر خدا چه هستم».
1- پرتوي از علم بيكران علي، ص 207 .
(236) ولايت
جاثليق پرسيد: «آيا من نزد تو كافرم، يا اين كه در نظر خدا كافرم؟»
ابوبكر گفت: «نزد من كافري، امّا نزد خدا نمي‌دانم».
جاثليق گفت: «تو را فردي مي‌بينم، كه هم درباره خودت شك داري و هم

درباره من. پس من يقين به دينداري تو ندارم، همانطور كه خودت هم نداري. حال بگـو ببينـم، منزلت تو نزد خدا چيست؟ آيا تا حدّي كه از دينت اطّلاع داري، بهشتـي هستـي؟»
ابوبكر گفت: «من منزلتي كه در بهشت براي خودم مي‌دانم، مطابق وعده‌اي است كه داده‌انـد، ولي نمي‌دانـم كه بـه آن مي‌رسـم يا نه.»
جاثليق گفت: «آيا درباره من هم چنين تصوري داري؟»
ابـوبكـر گفـت: «آري، چنيـن احتمـالـي مي‌دهـم» .
ولايت (237)
جاثليق گفت: «اينطور كه مي‌بينم، تو درباره من اميدواري و درباره خودت هـراسان. بنـابـراين تو در علم، بر من چه فضيلتي داري؟»
سپس جـاثليـق از ابـوبكـر پـرسيـد: «آيـا تو بر تمام معلومات پيامبرت احـاطـه داري؟»
ابوبكر گفت: «نه»
جاثليق پرسيد: «پس چطور خليفه و رهبر جامعه شده‌اي، در حالي كه از علوم او بهره‌اي نداري؟! و از اين بالاتر اين كه، مـردم تـو را چگـونـه برگزيده‌اند؟!»
ظاهرا سلمان در مجلس بوده است، مي‌گويد: ما احساس ذلّت كرديم، من برخاستم و نزد علي عليه‌السلام آمدم و ماجرا را براي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تعريف كردم. علي عليه‌السلام برخاست و به مسجد آمد و نشست. آن نصراني همچنان مي‌گفت:
(238) ولايت
مرا به كسي راهنمايي كنيد، تا از او سؤال كنم.
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «از من بپرس، به خدايي كه دانه را شكافت و خلايق را آفريد، اگر از گذشته و حال و آينده سؤال كني، تو را كاملاً خبر مي‌دهم و هر آنچـه را كه بپـرسـي، به نقـل از پيـامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در اختيـارت مي‌گـذارم».
جاثليق گفت: «سـؤالاتي را كه از ابـوبكـر پرسيدم، از تو هم مي‌پرسم. آيا تو از نظـر خـدا مـؤمنـي، يا از نظر خودت؟»
اميـر المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «من هم از نظر خدا و هـم بـه عقيـده خـودم مـؤمـن هستـم».
جاثليق گفت: «اللّه اكبر اين جواب كه توأم با يقين است، قانع‌كننده مي‌باشد».
جاثليق گفت: «حال، از منـزلت خـودت در بهشـت بگو».
ولايت (239)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «من در فردوس با رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله هم منزلم، و هيچگـونـه تـرديـدي هم در اين مـژده

الهـي نـــدارم».
جاثليق پرسيد: «از كجا به اين وعده معرفت پيدا كردي؟»
امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «از كتـــاب مُنْزَل، و صـــدق رســول مُرْسَل»
جاثليق پرسيد: «صــدق پيـامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را از كجا فهميدي؟»
اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: «با نشانه‌ها و آيات و بيّنات و معجزاتِ درخشانش».
جاثليق گفت: «آري! راه صحيح براي احتجاج و هدايت همين است. حال، بگو خدايت امروز در كجاست؟»
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «اي نصراني! خداوند بالاتر از جا و مكان و زمان است، او بي‌نياز از مكان است، كه خـــود آفريننده آن است و جابجايي در
(240) ولايت
ذاتــش راه نـــدارد».
جاثليق نصراني گفت: «بسيار نيكو گفتي. جواب‌هايت همه مختصر و مفيد بود. حال بگو: الف) آيا پروردگارتان با حواس درك مي‌شود؟ ب) آيا طالب خدا، با به كــار بـــردن حــواس ظــاهــر مي‌تواند خدا را درك كند، و بالاخره طريق شناخت خدا چيست؟»
امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «خداوند متعالِ قاهر و عالم و رحيم، بالاتر از اين است، كه با مقدار يا حواس و يا مقايسه با مردم شناخته شود و بهترين راه بر شنــاخت حضــرت حـــقّ (جلّ و علا) ديــدن آثــار و صنــع الهـــي اســـت.
جــاثليــق نصــرانــي گفت: «حقيقــت هميــن است كه گفتي، و آن‌ها كه درجهـــل به ســرمــي‌برند، گمراه شدند».
ولايت (241)
جاثليق گفت: «حال بگو پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شما درباره مسيح عليه‌السلام و اين كه او مخلوقي بيش نبود، چه مي‌گفت و چطور الوهيت را از او نفي مي‌كرد، در حالي كه بسياري از ديندار‌ان دنيا، به الوهيتِ او باور دارند؟»
امير المؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: چون عيسي عليه‌السلام از حالي به حالي تغيير مي‌كرد و زيادت و نقصان در او راه داشت، مخلوق بودنش ثابت مي‌شود. در عين حال ما معتقد به نبوّت او هستيم و او را معصوم مي‌دانيم. او از كمال و تأييد كامل بــرخــوردار بــود و در قــرآن مــا آمده است كه عيسي عليه‌السلام نيز مانند آدم عليه‌السلام اســت، كــه از خــاك آفــريــده شـــده» .
جاثليق گفت: «گفتارت قابل طعن و شبهه نيست الاّ اين كه فرق بين حجّت

بر خلق و ساير افراد رعيت چيست؟ و چطور شما از ميان رعيتي كه به نظر من
(242) ولايت
ناقص است بـرخـاسته‌اي، و چرا تو بايد حجّت باشي؟»
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «به خاطر علمي كه دارم و آگاهي‌هايي كه از گذشته و آينده مي‌دانم، كه اين خود بهترين دليل است».
جاثليق گفت: «پس براي تحقّق ادّعاي خود دليل‌هايي بياور، تا من مطمئن شوم».
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «اي نصراني! تو از زادگاه خود، به منظور محكوم كردن ما با سؤالاتت بيرون آمده‌اي، برخلاف آنچه كه مي‌گويي، براي طلب رشد و هدايت بدين‌جا نيامده‌اي؟! تو در عالم رؤيا به مقام من پي بردي، و بــراي تــو گفتنــد و سخنــان مرا براي تو شرح كردند و تو را از مخالفت با من بــرحــذر داشتنـــد و به اطاعت من فــرمــان دادنــد».
ولايت (243)
جاثليق گفت: «به خدايي كه مسيح عليه‌السلام را فرستاد سوگند كه سخن تو راست است و احدي جز خداوند از راز من مطّلع نبوده، و تو از ما فِي الضَّمير من خبر داري». آن گاه به يكتايي خدا و رسالت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله گواهي داد و گفت: «شهادت مي‌دهم كه تو وصيّ رسول خدا و سزاوارترين مردم به جانشيني اوئي». همراهان او نيز همگي اسلام آوردند و گفتند پيش ابوبكر خواهيم رفت و ماجرا را به او مي‌گوييم و او را به حق دعوت مي‌كنيم. عمر كه در مجلس حضور داشت، به او گفت: «خدا را شكر، كه هم تو و هم ساير همراهانت به حق هدايت شديد. فقط بايد بداني كه علم نبوّت منحصر در خاندان نبوّت است، ولي حكومت بعد از او، به دست همان كساني است كه اوّل با او حرف زدي، زيرا امّت به رهبري او رضايت داده‌اند. تو نيز پيش علي عليه‌السلام برو، و او را اطاعت خليفه كن».
(244) ولايت
جــاثليــق گفــت: «من حـقّ را شنـاختم، و به يقين بر عقيده خود هستم» . (1)
امّا عمر اين را فراموش كرده است (به عمد و قصد از ياد برده است، وگرنه مي‌داند) كه از روز اوّل حركت، پيامبر به عنوان نشر توحيد و اسلام، جانشين و خليفه خود را مشخّص نمود، و بارها و بارها اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را به صورت‌هاي مختلف، در مقاطع گوناگون معرفي مي‌فرمود. و در روز (يوم الغدير) غدير به امر حضرت حقّ (جلّ و علا) در پيش چشمان دوستان و دشمنان، به صورت واضح و آشكار معرّفي كرد و

از دوستانِ مخلص تا دشمنانِ معاند و منافق، همگي بر اين امر حياتي صحّه گذاردند. و اين امّت نيستند كه بتوانند در امر
1- پرتوي از علم بيكران علي، ص 210 .
ولايت (245)
خداوند تعالي خدشه وارد كنند، در حالي كه امت هم نبودند، بلكه چندنفري با زور و عناد و دشمني و حركت منافقانه در محلي به نام سقيفه نشستند، و حقِّ مسلّم اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را كه خداوند تعالي مشخصّ فرموده بود و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در حجةالوداع به مردم اعلان فرمودند، غصب كردند.
وقتي جاثليق و همراهانش اسلام آوردند، حق بر مردم آشكار گرديد. امّا عمر ممنوع كرد كه كسي جريان جاثليق و اسلام آوردن او و نيز محكوميت ابوبكر را در اختيار افكار عمومي بگذارند. عمر آن‌ها را تهديد كرد و گفت: اگر نمي‌ترسيدم كه مردم بگويند عمر مسلماني را بي‌جهت كشت، اين پيرمرد (جاثليق) و حتي همراهانش را مي‌كشتم. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام رو به سلمان كرد و فرمود: سلمان! مي‌بيني كه خداوند، حجّت را چگونه آشكار مي‌سازد؟ حق بر اولياي خدا
(246) ولايت
آشكار مي‌شود، امّا مخالفان بر عنادشان افزوده مي‌شود». فردي كه با زور و عناد و توطئه و عمل منافقانه، غاصب حقّ مسلّم ولايت پيامبر و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام هست و خود را حاكم مي‌داند، اين‌گونه ظالمانه با مسلمان‌ها و تازه مسلمان‌ها برخورد مي‌كند. در اسلام، حكومت با مشي منطقي و استدلال و براساس موازين شرعي و قانوني اداره مي‌شود، نه با زور و عناد و ظلم و جنايت. در صورتي كه افرادي در صدر اسلام و بعد از آن، از راه ظلم و جنايت، و خباثت ولايت را از بستر اصلي آن جدا نمودند، و آنچه نمي‌بايست بر سر اسلام بيايد، آوردند. و با حركات و تشنّجات نابخردانه و منافقانه، بر مظلوميت اسلام و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام افزودند.

ولايت (247)
از انس بن مالك نقل شده است كه: جمعي از نصاري با يك اسقف مسيحي، در زمان حكومت عمر وارد مدينه شدند و نزد عمر رفتند تا جزيه بپردازند. عمر آن‌ها را به اسلام دعوت كرد، اسقف گفت: «شما مي‌گوييد كه خداوند بهشتي دارد، كه عرض آن به اندازه تمام آسمان‌ها و زمين است. حال، سؤال من اين است كه پس جهنّم كجاست؟» عمر سر به زير انداخت و جماعتِ حاضر پي به شرمندگي او (عمر) بردند. ساعتي گذشت و عمر همچنان جوابي نداشت كه بگويد. در اين ميان، جماعت نگاهي به در مسجد انداختند و ديدند كه مردي وارد مسجد مي‌شود. چون دقيق نگاه كردند، پي بردند كه او سرچشمه علم نبوّت، علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام احترام كردند و به پا خاستند. عمر عرض كرد: كجا بودي كه جواب اين اسقف را بدهي؟ او مي‌خواهد اسلام بياورد، و تو خود ماه تمامي و چراغ
(248) ولايت
رخشنده در تاريكي، و ابن عمّ رسول اللّه هستي .(1)
1- پـــرتـــوي از علـــم بيكـــران علـــي، ص 211 .
ولايت (249)

علي عليه‌السلام رو كرد به آن اسقف و پرسيد: «سؤال تو چيست؟»
اسقف گفت: «اي جوان! شما مي‌گوييد وسعت بهشت، به اندازه آسمان‌ها و زمين است، پس جهنم كجاست؟»
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «اي اسقف! هرگاه شب فرامي‌رسد، روز كجا مي‌رود؟» در اين جا اسقف با يك حالتي پرسيد: «تو كيستي؟ بگذار از اين آدمِ خشن (عمر) سؤال كنم. اي عمر! بگو كدام زمين است كه خورشيد فقط يكبار بر آن تابيد؟» عمر عذر آورد كه: «مرا معاف بدار و از علي عليه‌السلام بپرس». و به علي عليه‌السلام گفت: «تـو خـود جـوابِ او را بده».
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «آن زمين، دريايي بود كه خدا آن را براي عبور
(250) ولايت
موسي عليه‌السلام شكافت و چون آن‌ها رد شدند، آب دريا به هم آمد و ديگر خورشيد بدان‌جا نتابيد، و فرعون و سپاهيانش غرق شدند». اسقف گفت: «راست گفتي: حال، بگو آن چيست كه در ميان مردم است، و آن‌ها هر قدر از آن مي‌گيرند كاسته نمي‌شـود، بلكـه هـر لحظـه فـراوان مي‌شـود؟»
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «قرآن و علوم قرآني».
اسقف، پاسخ حضرت را تصديق كرد و گفت: «حال بگو كدام رسول بود، كه نه از جنس جن بود و نه از انس؟»
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «آن كلاغي بود، كه چون قابيل برادرش هابيل را كشت و ندانست با جنازه او چه كند، آمد و با منقار خود، زمين را حفر كرد و قابيل فهميد كه بايد براي پوشاندن جرم خود، پيكر برادرش را دفن كند. در واقع، آن كـلاغ يك پيـام‌آور بـود.»
ولايت (251)
اسقف گفت: «درست گفتي و اينك سؤالي ديگر هست، كه مي‌خواهم عمر بدان پاسخ دهد. عمر! بگو ببينم خدا كجاست؟» عمر خشمگين شد، امّا خود را كنترل كرد و جوابي نداد. در اين هنگام علي عليه‌السلام رو كرد به عمر و فرمود: «غضب مكن، تا نگويد كه از جواب عاجز ماندي». عمر گفت: «پس خودت جواب او را بده». فرمود: «روزي پيش رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله بودم. فرشته‌اي آمد، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از او پرسيد: از كجا مي‌آيي؟ فرشته جواب داد: از پيش پروردگارم، از فراز آسمان‌هاي هفتگانه مي‌آيم. طولي نكشيد كه فرشته‌اي ديگر آمد و سلام

كرد. پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از او هم پرسيد: از كجا مي‌آيي؟ در جواب گفت: از نزد پروردگارم از ژرفاي زمين مي‌آيم. فرشته‌اي ديگر آمد، از او هم سؤال فرمود: از كجا مي‌آيي؟ گفت: از نزد
(252) ولايت
پروردگارم، از شرق عالَم مَطْلَعِ خورشيد مي‌آيم. در اين جا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود: «آري! هيچ مكاني از خدا و نور و علم و رحمت و قدرت او خالي نيست. خدا در چيزي حلول نكرده، و روي چيزي هم استوار نيست و جزئي از چيزي هم نيست. سلطنتش آسمان‌ها و زمين را فراگرفته، و همانند ندارد و شنوا و بيناست. هيچ‌چيز در زمين و در آسمان از او پوشيده نيست، آنچه را كه در جهان مي‌گذرد از كوچك و بزرگ مي‌داند، هر دو نفر كه با هم نجوا كنند، قطعا سوّمي آن‌ها خداست. و هر چهارنفر كه با هم نجوا كنند، پنجمي آن‌ها خداست، نه كمتر و نه بيشتر، الاّ اين كه خداوند با آن‌ها، و همراه آن‌ها، و مشرف بر آن‌هاست.
اسقف، به دستِ مبـارك اميـرالمـؤمنين علـي عليه‌السلام مسلمـان شد
اسقف نصراني كه جواب‌هاي قوي و مستدل علي عليه‌السلام را شنيد، اظهار داشت
ولايت (253)
دستت را بده، تا بيعت كنم. آن گاه چنين گفت: من به وحدانيّت خداي تعالي و رسالت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله شهادت مي‌دهم، و اقرار مي‌كنم تو خليفه و وصيّ رسول خدا در زميني، و اين شخصي كه اين جا نشسته، (عمر) بسيار مردي خشن است و هرگز صلاحيت احراز اين جايگاه را ندارد و تنها تو هستي كه سزاوار اين مقام الهي هستي. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تبسمي فرمود، و بدين ترتيب حق آشكار گرديد. (1) بنابراين هر آنچه در كلمات گهربار امام هشتم حضرت علي بن موسي الرّضا عليه‌السلام به عنوان معرّفي امام معصوم و جانشينان به حقّ پيامبر عظيم‌الشأن اسلام، حضرت محمدبن‌عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله آمده است، ترسيم حقيقي و چهره واقعيِ
1- پرتوي از علم بيكران علي، ص 212 .
(254) ولايت
همان الگوي ذاتي معرفي شده از ناحيه حضرت حق (جلّ و علا) است، كه منطبق با فطرت پاك انسان‌هاي خداجوي ديانت مدار است. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بعد از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از زواياي گوناگون و در بحران‌هاي مختلف فكري و اعتقادي و غيره، به نهضت مقدّس توحيدي كمك‌هاي شايان توجهي فرمود و اگر آن بزرگوار نبود، اثري از آثار خدمات حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله وجود نداشت. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام براي نگهداري و هدايت درخت تنومند و قوي و ريشه‌دار اسلام،

با ديدي تيزبين و موشكاف، ژرف و عميق، كه با بينش امامت و ولايت حضرتش توأم بود، تا اعماق قرون و اعصار را پيش‌بيني و تبيين و تحليل مي‌كرد، و در آبياري اين ثمره پربار، از كوچك‌ترين و كمترين كوششي، حتّي در ايّامي كه خلافت ظاهري نداشت. دريغ نفرمود. و اين بود حقيقت عيني ولايت، كه در جسم و
ولايت (255)
جان و روان اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تجلّي يافته بود، كه اكنون بعد از قرن‌ها كه از اسلام و فراز و نشيب‌هاي به وجود آمده توسط دوست و دشمن مي‌گذرد، هنوز سخنان و كلمات و رهنمودها و قضاوت‌هاي آن بزرگوار، به عنوان مستدل‌ترين و قوي‌ترين و ژرف‌نگرترين استدلالات در جوامع گوناگون، خصوصا جامعه اسلامي، در صدر سخنان ديگران است. و اين نيست مگر دارا بودن ولايت، عصمت و طهارت و علم لدّني كه از ناحيه حضرت حق (جلّ و علا) به آن حضرت و تمامي ائمه معصومين عليهم‌السلام تفويض شده است. و بايد گفت رفعتِ درجه ولايتي اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به پيروي و وابستگي آن بزرگوار، به وليّ مطلق هستي است. و علّت اين كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام از تمامي انبياء گذشته (جز حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله) افضل است، پيش قدميِ آن عزيز در امر ولايت مطلقه حضرت حق
(256) ولايَت
مي‌باشد. باز هم مجدّدا ادامه توصيف ولايت را، از زبان مبارك حضرت علي بن موسي الرضا عليه‌السلام امام هشتم شيعيان پي‌مي‌گيريم، تا از رهنمود كامل حضرتش بهره‌مند گرديم.
ولايت (257)

قالَ عَلِيُ بْنُ مُوسَي الرِّضا عَلَيْهِ آلافُ التَّحِيَّةِ وَالثَّناءِ: «نامِي الْعِلْمِ كامِلُ الحِلْمَ، مُضْطَلِعٌ بِالْاِمامَةِ عالِمٌ بِالسِّياسَةِ، مَفْرُوضٌ الطّاعَةِ، قائِمٌ بِاَمْرِاللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ناصِحٌ لِعِبادِ اللّهِ، حافِظٌ لِدينِ اللّهِ»(1) علم امام معصوم، در بالاترين مرتبت و ترقّي قرار دارد، و حلمش كامل است .در امامت قوي، و در سياست عالم است، اطاعتش واجب است، به امر خداي (عزّ و جلّ) قائم است، خيرخواه بندگان خدا، و نگهبان دين خداست. خصوصيات و مشخّصاتي كه حضرت امام رضا عليه‌السلام ترسيم و بيان فرموده است. گوياي حقيقتي بس شگرف و عميق است، كه ديگران (غيرمعصوم) از نظر مرتبت علمي و حلمي و اخلاقي و سياست، كه به امر

1- اصول كافي، ج 10، ص 289 كتاب الحجه .

حضرت حق (جلّ و علا) به آن امام معصوم واگذار شده است، محروم و يا واگذار نشده است، تا بتواند به طور كامل، خيرخواه بندگان خدا، و نگهبان دين خداوند تعالي باشد .

در اين ارتباط، نبوّت ساير انبياء حضرت حق هم، بايك ويژگي خاصي، تحقّق عيني و عملي يافته است. اكثر قريب به اتّفاق كتب معتبره، نسبت به مطلبي كه هم‌اكنون مي‌خوانيد، اعتراف و اذعان دارند كه: خداوند متعال در عالم اَلَسْت، براي نبوّت رسول گرامي اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و امامت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و يازده فرزندان گراميش، از همه انبياء عليهم‌السلام عهد و ميثاق گرفته، و انبياء با ميثاق ولايت، به نبوّت رسيده‌اند، و با ولايت آنان، انبياء اولوالعزم به آن درجه رفيع پيامبري نائل آمدند و در اين راستا هر كدام از انبياء كه در امر ولايت پيشقدم‌تر بوده‌اند، درجه و مقام

و فضلشان افزون‌تر بوده است. بنابراين بالا بودن مرتبه و درجه هر نبي و رسولي، به اعتبار ارتباط و اتّصال به ولايت و پيروي و وابستگي است، كه به وليّ مطلق دارد .(1) و هركدام از انبياء عظام، چه اولوالعزم و چه غير آن، بر مبناي پيش‌آهنگ بودن بر اساس دريافت مقام و فضل ولايت، به آن مقام ارزشمند از طـرف حضـرت حـقّ (جلّ و علا) نـائل مي‌آيند.

در حقيقت انبياء گرامي حضرت حق، در عالم اَلَسْت ميثاق به ولايت تكويني حضرت حق (عزّ اسمه) و به ولايت تشريعي رسول مكرّم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله و

1- دلائلُ الولايه به نقل از معاني الاخبار صدوق، عيون اخبار الرضا، امالي

شيخ صدوق، توحيد شيخ صدوق .
(260) ولايت
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و فرزندان گرامش مي‌بندند.
بنابراين آنچه كه به عنوان ولايت تشريعي مطمح نظر بوده و هست، عبارت است از رهبري و هدايت و سرپرستي و زمامداري ائمه معصومين (صلوات اللّه عليهم اجمعين)، از شخص مبارك و عزيز اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تا حضرت حجّت روحي و ارواح العالمين، كه از ناحيه حضرت حق تعالي، به ذوات مقدّسه آن بزرگواران به عنوان خلفاء بر حق اعطاء گرديده، و هيچ‌گاه مقام عظيم‌القدر و رفيع اعطايي و موهبت خداوندي، قابل خلع نيست. و هر آن‌چه از ناحيه حضرت حق به فرد يا افرادي اعطاء مي‌گردد، هيچ‌كس جز خداوند تعالي نمي‌تواند بازپس بگيرد. بنابراين اصل اعطاء خلعت ولايت تشريعي، براي حكومت خدايي حضرت حق بر مردم است. امّا آنچه كه به عنوان خلافت ظاهري به آن تعبير مي‌شود، همان است
ولايت (261)
كه قابل غصب و دستبرد ديگران قرار مي‌گيرد و از نظر اولياي حقيقي حضرت حق، آن چنان پست و بي‌مقدار تلقّي مي‌گردد، كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام در (خطبه شقشقيه) آن را از آب دماغ بزي، بي‌مقدارتر و كم‌ارزش‌تر مي‌داند، و در گفتارش با ابن‌عباس آن را (حكومت بر مردم را) از لنگه كفش مستعمل و مندرس ، بي‌ارزش‌تر معرفي مي‌فرمايد. زيرا رياست بر مشتي مردم جاهل و حق‌ناشناس و بي‌تشخيص و بي‌شخصيت و كم‌ظرفيت و بدون معرفت، كه پيرمردي را كه هيچ‌گونه معرّفي از ناحيه حضرت حق براي او تحقق نيافته، و پيامبر هيچ‌گونه اشاره‌اي نسبت به آن پيرمرد و ديگران انجام نداده است . بنابراين حكومت بر مردمي كه چنين فرهنگ ناهنجار و بي‌هويّتي دارند، كه بيست و سه سال زحمات طاقت فرساي پيامبر عظيم‌الشّأن را، در ارتباط با پياده‌كردن احكام اسلامي و با
(262) ولايت
عنايت به معرّفي جانشين و خليفه و وصي و وارث خودش، در مقاطع گوناگون عمر رسالتش، نسبت به معرّفي ويژه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و همچنين معرّفي اختصاصي حضرتش در (يوم‌الغدير) كه شيعه و سنّي به چنين روزي و معرّفي چنين شخصيت والامقامي مثل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام به دست پيامبر عظيم‌الشأن اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله اذعان و اعتراف دارند. ناديده گرفته، ظالمانه آنرا در بوته فراموشي سپردند ارزش ندارد. امّا حكومت حضرت حقّ به ما هو حقّانيّت آن در جهت اجراي احكام اسلامي به دست ولايت معصوم، ارزش خدايي و الهي دارد .

صاحب كتاب (دلائل الولايه) كه نام ديگرش (ولايت و علم امام) است، مطالبي بس جالب عنوان نموده، كه لازم دانستم مطرح نمايم.
ايشان در صفحه 105 كتابش چنين آورده است: پيرمردي را بر علي عليه‌السلام مقدّم
ولايت (263)
داشتند، كه سنّش بيشتر است. معاويه را بر امام حسن عليه‌السلام مقدّم داشتند كه پولش بيشتر است. و يزيد را بر امام حسين عليه‌السلام مقدّم داشتند، كه زورش افزون‌تراست. و به خاطر يزيد پليد و ملعون و به دستور زياد بن ابيه، با تكبير و تهليل، پسر پيامبر خدا را سر بريدند و آتش به كاشانه‌اش زدند و آن را وسيله تقرّب به خدا دانستند. اين‌ها نمونه‌هايي از بي‌لياقتي و بي‌كفايتي و بي‌هويّتي و بي‌شخصيّتي، مشتي مردم جاهل و احمق و نادان مي‌باشد، كه ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را مطرود و خانه‌نشين كردند. و جلوي اجراي احكام خداوندي را به دست متخصّص حقيقي‌اش كه مي‌توانست به اجراء درآيد، با حركات ناهنجارشان گرفتند. با اين كه عده‌اي از همين مردم، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و صحابه راستين آن حضرت، و سفارشات پي‌درپي و مكرّر آن بزرگوار، در مورد ولايت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام
(264) ولايت
را نپذيرفتند، مسند و مقام ولايت تكويني مطلقه حضرت حق (جلّ و علا) و بعد از آن رسول گرامي اسلام و اميرالمؤمنين و ساير ائمه هدي (صلوات اللّه عليهم اجمعين) را نپذيرفتند و يا رد كردند. زيرا مقام و مسند ولايت تكويني مطلق، و همچنين منصب ولايت تشريعي اعطايي از ناحيه حضرت حق (جلّ و علا) آنقدر والا و ارزشمند است، كه آن بزرگواران هيچ‌گونه چشمداشتي به رياست ظاهري بر مردم دون‌پايه و فرومايگان قدرناشناس نداشته و ندارند. آنان (ائمه هدي) فقط به خاطر اجراي اوامر حضرت حق و پياده نمودن احكام للّه قيام و اقدام و جهاد يا جنگ و صلح مي‌نمودند و يا مي‌نمايند.
و امّا شيعيان و دوستداران ائمه معصومين عليهم‌السلام اگر چنانچه براي سلب حكومت ظاهري آنان متألّم و متأثّر شوند، مجددا ظلم ديگري بر آن‌ها روا
ولايت (265)
داشته‌اند. بلكه ما شيعيان و دوستداران، بايد از آن جهت ناراحت و غمزده گرديم كه از بركت نعمت وجود آن ذوات مقدّسه به عنوان كسب و دريافت فضائل علمي، اخلاقي، تربيتي و حكومت حق و عدالت محروم شده‌ايم و با نبود آنان در رأس حكومت، حق و عدالت را پايمال شده، و ناحق را پيشرفته ديده و مي‌بينيم، و اگر ولايت در رأس حكومت اسلامي و الهي

نباشد، حق و فضيلت كشته و باطل، و رذيلت و پستي و دنائت احياء گشته و جايگزين فضايل مي‌گردد. با نبود ولايت بر مصدر قدرت، حقّ مظلومين نابود مي‌گردد، و ظالمين بر اريكه قدرت، هر آنچه در توان دارند به انجام مي‌رسانند. و حدود و ثغور خدايي و اسلامي را پايمال اميال و هوس‌هاي پست و رذيلانه خود مي‌كنند. امّا دردناك‌تر اين كه، مظلوم شدند و از صحنه قدرت ولايتي خدايي خاندان شرف و فضيلت و اقتدار واقعي كنار گذاشته
(266) ولايت
شده‌اند . و ظالم كه به ناحق بر قدرت نشسته، از مردمان پست و رذل و لئيم و بي‌شرافت باشد. و اين زماني است ، كه مظلوم بنا به مصالحي و به خاطر مصالح مهمتري، مُهر سكوت بر لب نهد، و ناكسان و بي‌غيرت‌هاي خبيث، او را (شخص اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام) عاجز و ناتوان پندارند. و از سويي ديگر، نامردمان و ناجوانمردان و بي‌دينان و كافران و منافقان، ظالم را صاحب حق، و مظلوم را ناحق جلوه دهند تا چه رسد به اين كه آن مظلوم همان امام معصومي باشد كه وليّ‌اللّه و خليفةاللّه معرّفي شده به وسيله پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ، و تعيين گرديده از ناحيه حضــرت ذوالجــلال باشد. (1)
در صورتي كه معاندان و كافران و منافقان اذعان داشتند، كه قانون اساسي
1- دلائل الولايه، ص 107 و 108 .
ولايت (267)
اسلام وحي الهي است و زائيده فكر بشر نبوده و نيست. و به عنوان قانون ابدي جهان مي‌باشد. و اين قانون ضامن كامل راحتي و رفاه و آسايش و آزادي فرد و اجتماع است، و تضمين كننده سعادت دنيا و آخرت نسل و ابناء بشر، از اوّل تا آخر است. امّا به دليل داشتن كفر و الحاد و نفاق، نتوانستند اين پديده روشن و آشكار و حقيقي و نوراني را دريابند و به آن تن دردهند، لذا با شگردهاي ظالمانه و منافقانه، حقّ ولايت را پايمال و شخصيت حقوقي و حقيقي ولايت را، با كمال رذالت و دنائت و پستي كنار زدند. و با جنايت تاريخي و هميشگي خود، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام اين شجره طيبه و طوبي، كه مي‌بايست به شرق و غرب عالم نور ولايت خود را با اجراي احكام و پياده نمودن اوامر حضرت حق، پرتوافكن نمايد، از صحنه اصلي قدرت و جايگاه حقيقي و اصلي ولايت، به
(268) ولايت
صورت ظاهر كنار زدند. و آناني به حكومت دست يازديدند، كه از كمترين علم و حلم و سياست و فرهنگ و اعتقادات اوليه برخوردار نبودند، و به فرموده حضرت امام رضا عليه‌السلام كه مي‌فرمايد: «اِنَّ الأَنْبِياءَ وَ الأَئِمَّةَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِم يُوَفِّقَهُمُ اللّهُ وَ يُؤْتيهِم مِن مَخْزُون عِلْمِهِ وَ حِكَمِهِ ما لا

يُوْتِيه غَيْرَهُم، فَيَكُونُ عِلْمُهُم فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمانِ»(1) مي‌فرمايد: خداوند، پيامبران و امامان را توفيق بخشيده، و از خزانه علم و حِكَم خود آنچه به ديگران نداده به آن‌ها داده است، كه از اين جهت علم آن‌ها برتر از علم مردم زمانشان مي‌باشد. آن گاه حضرت استناد مي‌فرمايد به يكي از آيات مباركه قرآن كريم: «اَفَمَنْ يَهْدآي اِلَي الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لايَهِدّآي اِلاّ اَنْ
1- اصول كافي، ج 1، ص 289 .
ولايت (269)
يُهْدي فَمالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»(1) «آيا كسي كه به سوي حق هدايت مي‌كند، شايسته‌تر است كه پيرويش كنند، يا كسي كه هدايت نمي‌كند، مگر اين كه او خود هدايت شود. شما را چه شده است؟ چگونه قضاوت مي‌كنيد؟!» و حضرت امام رضا عليه‌السلام از يكي ديگر از آيات مبارك قرآن استفاده مي‌كنند: و قوله تبارك و تعالي: «وَ مَن يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَد اُوتِيَ خَيْرا كَثيرا» (2) و هر كه را حكمت دادند، خير بسياري دادند حكمت، آن گوهر تابناك و ارزنده‌اي است كه حضرت حق (جلّ و علا) به هر كس اعطا نمي‌فرمايند. و اين هديه آسماني، طبق فرموده خودش، در اختيار برگزيدگانِ درگاه ملكوتي و كبريائيش قرار گرفته، و چنانچه به
1- همان مدرك، ص 289، 35 / يونس .
2- 247 / بقره.
(270) ولايت
غيرمعصومين هم بخواهد، عنايت مي‌فرمايد. و ايضا در ارتباط باتفويض حكمت به اولياء برگزيده خود، چنين در قرآن كريم آمده كه امام رضا عليه‌السلام به آن اشاره فـرمـوده است.
حضرت حق درباره جناب طالوت اين چنين فرموده است: «اِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُم وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ يُؤْتي مُلْكَهُ مَن يَشاءُ وَاللّهُ واسِعٌ عَليمٌ» (1) «به درستي كه خداوند تعالي او را بر شما برگزيد، و به علم و تن بزرگيش افزود. خدا، ملك خويش به هركه خواهد مي‌دهد، و خداوند وسعت بخش و دانـــاسـت».
1- 247 / بقره .
ولايت (271)
انتخاب و گزينش فردي براي هدايت و رهبري مردم در هر زماني، (البته در قالب قانون حضرت حق) از ناحيه حيّ سبحان (جلّ جلاله) تحقّق مي‌يابد. و اعطا فضل و حكمت هم براي نگهداري هدايت كننده، و درست حركت نمودن در مسير هم، ازسوي ذات‌كبريايي محقّق‌مي‌شود.
آيه‌فوق‌مصداق‌بارزائمه معصومين عليهم‌السلام را بيان مي‌فرمايد.
آيه ذيل خطاب به پيامبر عظيم‌الشأن اسلام و اوصياء او نازل شده است، كه حضرت ثـامـن‌الحجـج، علـي بـن مـوسي الرّضا عليه‌السلام به آن استناد

فرموده است:
«وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طاآئِفَةٌ مِنْهُمْاَنْ يُضِلُّوكَ وَ ما يُضِلُّونَ اِلاّ اَنْفُسَهُمْ وَ مايَضُرُّونَكَمِنْ شَيْءٍ وَ اَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظيما» (1) خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد:
1- 113 / نساء .
(272) ولايت
«اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهي از آنان تصميم داشتند تو را گمراه كنند، اما جز خودشان را گمراه نمي‌كنند، و هيچ‌گونه زياني به تو نمي‌رسانند. و خداوند، كتاب و حكمت بر تو نازل كرد، و آنچه را نمي‌دانستي، به تو آموخت. و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است» .
در حقيقت وقتي پيامبر از جانب حضرت باريتعالي (عزّاسمه) برگزيده مي‌شود و همچنين اوليا و اوصياء حضرتش، فضل و رحمت به طور دائم و مستمر، و به تعبيري سايه به سايه آن حضرات از ناحيه حي قيوم مستدام است، و هيچ‌گاه افاضات وجودي و روحي منقطع نمي‌گردد. و براي همين است كه راه و
ولايت (273)
مسير آنان جز نور و پاكي و هدايت، چيز ديگري نخواهد بود. و از هيچ ناحيه‌اي كمترين اذيت و آزار و صدمه‌اي نخواهند ديد . و چنانچه مواردي پيش آيد، همان، مبناي هدايت در راستاي تحقّق اهداف ذات ربوبي است، كه قانون و احكامش محفوظ بماند، مطرح مي‌باشد. و لذا كرم و رحمت حضرت حق نسبت به امامان اهل‌بيت و عترت و ذريه پيامبر عليهم‌السلام از ناحيه حضرت ذوالجلال (جلّ و علا) به طور دائم و بدون وقفه استمرار دارد.
و اين فيض و رحمت حضرت حق كه به امامان معصوم و ذريّه پيامبر عليهم‌السلام بخشيده است، موجبات حسادت و كينه و دشمني ديگران را فراهم كرده است، گرچه از ناحيه خداوند بر آنان اهداء گرديده باشد.
«اَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلي ما اتيهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ اتَيْنا آلَ اِبْراهيمَ الْكِتابَ
(274) ولايت
وَ الْحِكْمَةَ وَ اتَيْناهُمْ مُلْكا عَظيما. فَمِنْهُمْ مَنْ امَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّعَنْهُ وَ كَفي بِجَهَنَّمَ سَعيرا» (1) آيا مردم نسبت به آنچه خدا از كرم خويش به ايشان داده حسد مي‌برند؟ حقا كه ما خاندان ابراهيم را كتاب و حكمت داديم و به آن‌ها ملك عظيمي داديم. كساني به آن گرويدند، و كساني از آن روي گردانيدند و جهنم آن‌ها را با آتشي افروخته دربرمي‌گيرد. خداوند تعالي عنايت ويژه خود را شامل حال خاندان عصمت و طهارت نموده

است، يعني وقتي خداوند كتاب و حكمت را به خاندان ابراهيم عليه‌السلام عطا مي‌كند، آيا به خاندان پيامبر عظيم‌الشأن اسلام، كه از هر نظـر والاتـر و بالاتـر از خـاندان ابـراهيـم مي‌بـاشنـد، اِعْطا نمي‌فرمايد؟
بنابراين حضرت حق، به هر كس بخواهد از چشمه‌هاي نور و حكمت و دانش
1- 54 و 55 / نساء .

در اعماق وجود او (اعم از جسم و روح) الهام مي‌نمايد، كه در برابر هرگونه پاسخي درنماند، و از راه صداقت و درستي منحرف نشود. اين‌ها كلماتي است كه از دهان مبارك حضرت ثامن‌الائمه عليه‌السلام در مورد امامت و ولايت صادر شده است. حضرتش مي‌فرمايد: «بنابراين امام معصوم، تقويت شده از ناحيه حضرت حق، و با توفيق او استوار و پايدار گشته، و از هرگونه خطا و لغزش و افتادني در امان است. و خداوند تعالي او را (امام را) به اين صفات امتياز بخشيده، تا حجّت رساي او باشد براي بندگانش و گواه و شاهد بر مخلوقاتش، و اين‌ها بخشش و كرم خداوند بزرگ است، كه به هر كه بخواهد عطا مي‌فرمايد، و خدا داراي كرم بزرگيست. «وَ ذلِكَ فَضْلُ لِلّهِ يُؤْتيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُوالفَضْلِ الْعَظيم».
امام هشتم حضرت علي بن موسي الرّضا عليه‌السلام مي‌فرمايد: «فَهَل يَقْدِرُونَ عَلي

مِثْلِ هذا فَيَخْتارُونَهُ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتارُهُم بِهذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟»(1) «آيا مردم چنان قدرتي دارند، كه بتوانند چنين كسي انتخاب كنند؟ و يا ممكن است انتخاب شده آن‌ها اين‌گونه باشد، تا او را پيشوا سازند؟ به خانه خدا سوگند كه اين مردم از حق تجاوز كردند و كتاب خدا را پشت سر انداختند، مثل اين كه نادانند. درصورتي كه هدايت و شفا در كتاب خداست. اين‌ها كتاب خدا را پرتاب كردند، و از هوس خود پيروي نمودند. خداي (جلّ و علا) هم ايشان را نكوهش نمود و دشمن داشت و تباه نمود. (2)
1- همان مدرك، ج 1، ص 290 .
2- اصول كافي، كتاب الحجه، ج 1، ص 290 .

فَقالَ جَلَ وَ علا : «وَ مَن أَضَلَّ مِمَنِّ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدَيً مِنَ اللّه اِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ» و از آن كسي كه پيرويِ هواي نفس خويش كرده، و هيچ هدايت الهي را نپذيرفته، كسي پيدا مي‌شود؟ مسلما خداوند قوم ستمگر را هدايت نمي‌كند! معلوم مي‌شود كه امام عليه‌السلام هر كس كه در انجام وظايف ديني تخطّي كرده باشد و عصيان و طغيان نموده باشد، ظالم و ستمگر و ستمگر و ظالم‌تر از آن كسي، كه به امام و رهبر و ولايت

و امامت زمان خود ستم روا داشته باشد. كه در حقيقت تفسير آيه مباركه قرآن، از زبان گهربار مفسّر حقيقي آن، يعني حضرت علي بن موسي‌الرّضا عليه‌السلام اين چنين است كه حضرتش فرموده‌اند آيا آنان كه مي‌گويند ما پيرو قرآن هستيم، و اين‌گونه تبيين و تحليل امام معصوم را
(278) ولايت
در موردامامت و ولايت مي‌بينند و مي‌خوانند، احساس وظيفه خطير و سنگين در مورد بزرگ‌ترين تكليف، كه همان اجراي احكام و دستورات قرآن ، كه بايد به دست اولياء و اوصياء گرامي پيامبر عظيم‌الشأن اسلام عليهم‌السلام در جوامع هر زمان صورت پذيرد، نمي‌نمايند؟! و لذا امام عليه‌السلام براي آن‌ها كه در اجراي چنين تكليف مهم و انجام وظيفه سنگين تعلّل ورزيده‌اند، با بيان آيه‌اي از آيات قرآن نفرين كرده‌اند «وَ الَّذينَ كَفَروُا فَتَعْسا لَهُمْ وَ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ»(1) و كساني كه كافر شدند، مرگ بر آنان باد و اعمالشان نابود باد. امام عليه‌السلام به افرادي كه نسبت به امر ولايت كافر شدند، مرگ بر آنان مي‌فرستد. در حقيقت از كلام حضرت باري‌تعالي به عنوان مفسّر حقيقي بهره مي‌گيرند، و خصوصيات آنان كه در امر امامت و ولايت
1- 8 / محمد .
ولايت (279)
كوتاهي و تعدّي مي‌نمايند را برمي‌شمرند، و بر آن افراد، مرگ را نثار مي‌كنند. و در خاتمه از اين آيه مباركه، گردنكشان را طرف عتاب قرار مي‌دهد، البته آن افرادي كه در برابر ولايت و امامت مي‌ايستند، به عنوان گردنكش و طاغي و ستمگر معرّفي مي‌فرمايد: «اَلَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِ اللّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ اَتيهُمْ كَبُرَ مَقْتا عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ الَّذينَ امَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللّهُ عَلي كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ(1). وَ صَلَّي اللّهُ عَلي النَّبِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تَسْليما كَثيرا» مي‌فرمايد: آنان كه در آيات خداوند بي‌هيچ حجّت و برهان به جدال و انكار برخيزند، اين كار، سخت خدا و رسول و اهل ايمان را به خشم و غضب آرد. آري! اين‌گونه خداوند بر
1- 35 / مؤمن (غافر) .
(280) ولايت
دل هر منكر و متكبّر و ستمكاري، مهر شقاوت مي‌زند.
حضرت امام رضا عليه‌السلام با استناد به اين آيه مباركه گوشزد مي‌فرمايد: «آنان كه با آيات صريح و روشن قرآن، در ارتباط با ولايت به دشمني و انكار مي‌ستيزند، منكر ولايت و ستمكار هستند، و اينان مشمول سخط و غضب حضرت حق و پيامبر و اهل ايمان واقع مي‌شوند». كه اهل ايمان در اين آيه مباركه حضراتِ ائمه معصومين عليهم‌السلام هستند، و موضوع جدال هم، امر ولايت آن بـزرگـواران است، كـه با روشنـي و

استــدلال مبـرهن و قوي در روز غدير خم مطرح شده، و تمامي مفسّرين و مورّخين شيعه و سنّي آن را نقل كرده‌اند، و هنوز هم عدّه‌اي، از روي دشمني و عناد و استكبار و ستمكاري نمي‌پذيرند. و صلي اللّه علي النّبي محمّـد و آلـه و سلّم تسليما كثيــرا.
ولايت (281)
در اين جا به پايان جلد دوّم كتاب ولايت از ديدگاه قرآن و حديث مي‌رسيم، كه از زبان مبارك سه معصوم بزرگوار (حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله ، اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، و حضرت امام علي بن موسي‌الرّضا عليه‌السلام)، ترسيم شده است و اميد است به حول و قوّه حضرت حق، و عنايات ويژه حضرت حجةبن الحسن العسكري امام زمان عجّل اللّه تعالي فرجه الشّريف) آيات و روايات و احاديث مطرح شده در اين نوشتار، موجبات هدايت برادران و خواهران گرامي و خوانندگان ارجمند در امر ولايت را فراهم آورد.
«وَ السَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلي عِبادِ اللّهِ الصّالِحينَ، وَ آخِــرُ دَعْــوانا اَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعــالَميــنَ، وَ صَلَّــي اللّهُ عَلــي مُحَمَّــدٍ وَ آلِــهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِــريــنَ» .
(282) ولايت
دكتر محمّد الهي
ولايت (283)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹